

فرخنده باد صد و پنجاهمین سالگرد میلاد فریدریش انگلس!

مسائل بین‌المللی

شماره ۵ (۴۷)

سال ۱۳۴۹



هر کاری باید با نام و زندگی انگلس آشنا باشد

(لنین)

فریدریش انگلس - اندیشه و انقلابی

روز ۲۸ نوامبر سال ۱۹۷۰ جنبش جهانی کمونیستی و کارگری ، تمام زحمتکشان و ترقیخواهان جهان صد و پنجاهمین سالروز میلاد فریدریش انگلس یکی از بنیادگذاران کمونیسم علمی ، دوست و نزدیکترین هم‌زم کارل مارکس را برگزار میکنند .

فریدریش انگلس از سلاله میرزترین اندیشه و ران و انقلابیون تاریخ جامعه بشری است . لنین مینویسد : " درک مارکسیسم و بیان جامع آن بدون بررسی تمام آثار انگلس غیر ممکن است " (لنین ، مجموعه کامل آثار ، جلد ۲۶ ، ص ۹۳) گنجینه اندیشه انگلس نیز مانند گنجینه اندیشه مارکس بنیاد لنینیسم و نیروی محرکه تکامل زند و اخلاق کمونیسم علمی است .

در این شماره که به صد و پنجاهمین سال میلاد فریدریش انگلس اختصاص دارد مقاله لنین تحت عنوان " فریدریش انگلس " که برای درک و ارزیابی فعالیت انقلابی و آثار انگلس اهمیت اساسی دارد و خلاصه بخشی از سخنرانیهای کنفرانس شوروی بین المللی تحت عنوان " فریدریش انگلس و جنبش کمونیستی " که مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " سازمان داده بود و نیز بخشی از زیست نامه علمی فریدریش انگلس که انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی برای انتشار آماده کرده است درج میگردد .

احزاب کمونیست و کارگری هنگام برگزاری جشن تاریخی صد و پنجاهمین سالروز میلاد فریدریش انگلس تمام مساعی خود را در راه حل مسائل مبرم ساختمان سوسیالیسم و گسترش بیشتر از پیش جنبش انقلابی کارگری و مبارزه آزاد بیخشم ملی و ضد امپریالیستی بکار میبرند . کمونیستها بر آنند که وفاداری به آموزش مارکس ، انگلس و لنین و وثیقه وحدت صفوف آنان و پیشروی کامیابانه بسوسیالیسم و کمونیسم است .

فریدریش انگلس

چه مشعل فروزانی از عقل و خرد خاموش شد ،
چه قلبی از تپش بازاریستاد !

و. ای . لنین

روز ۵ اوت سال ۱۸۹۵ به تقویم جدید (۲۱ ژوئیه به تقویم قدیم) فریدریش انگلس در لندن دیده از جهان فروست . انگلس پس از دوست خود کارل مارکس (که در سال ۱۸۸۳ وفات یافته بود) برجسته ترین دانشمند و آموزگار پرولتاریای معاصر سراسر جهان متعین بود . از هنگامی که سرنوشت ، کارل مارکس و فریدریش انگلس را بی یکدیگر مربوط ساخت فعالیت حیاتی هر دو دست به امر مشترک آنان بدل گشت . بدین سبب برای پی بردن به خدمات فریدریش انگلس در قبضه پرولتاریا باید اهمیت آموزش و فعالیت مارکس را در زمینه پیشبرد جنبش کارگری معاصر بروشنی درک کرد . مارکس و انگلس نخستین کسانی بودند که نشان دادند طبقه کارگر و خواستهایش آفریده جبری نظام اقتصادی معاصر است ، بدین معنی که این نظام بهر همراه بورژوازی ناگزیر پرولتاریا را پدید می آورد و متشکل میسازد و در چنین شرایطی رهایی جامعه بشری از بند مصائبی که اکنون آنرا نرسج میدهد به نیروی پیکار طبقاتی پرولتاریای متشکل تحقق می پذیرد ، نه با تلاش های نیکخواهانانه نوات نجیب و شریف . مارکس و انگلس در آثار علمی خود برای نخستین بار توضیح دادند که سوسیالیسم ساخته فکر پنداریان نیست بلکه هدف نهائی و راه آورد جبری تکامل نیروهای مولده جامعه معاصر است . تمام تاریخ مکتوب تا این زمان تاریخ مبارزه طبقاتی و تعویض تسلط و پیروزی های یک گروه از طبقات اجتماعی بر گروه های دیگر بوده است و تا زمانیکه پایه های مبارزه طبقاتی و تسلط طبقاتی یعنی مالکیت خصوصی و تولید اجتماعی پرهرج و مرج از میان نرود ، همین جریان ادامه خواهد یافت . منافع پرولتاریا بر انداختن این پایه ها را ایجاب میکند و به همین جهت مبارزه طبقاتی آگاهانه کارگران متشکل باید باین سمت سوق داده شود . و اما هر مبارزه طبقاتی — مبارزه سیاسی است .

این مقاله را لنین در پیاپی سال ۱۸۶۵ در شماره ۱ — ۲ مجله "رابوتنیک" ارگان اتحاد سوسیالیست در موکراتهای روس " که پس از مارس ۱۸۶۶ انتشار نیافت ، بچاپ رساند . بیعتی که لنین در سرلو قرار داده است از قطعه شعریست که نکراسف تحت عنوان "یادی از وپرولویوف" سروده است . مقاله از روی متن روسی جلد دوم مجموعه کلام آثار لنین ، ص ۵ — ۱۴ (یا حذف حواشی) بچاپ رسیده است . (توضیح هیئت تحریریه مجله) .

این نظریات مارکس و انگلس را اکنون تمام پرولتاریای مبارز آزادی فراگرفته است ولی در سالهای چهلیم که دودست شرکت خود را در مطبوعات سوسیالیستی و جنبشهای اجتماعی زمان خویش آغاز کرده بودند این نظریات کاملاً تازگی داشت. در آن زمان بسیاری افراد هوشمند یاکودن، پاکدامن یا ناپاک بودند که در عین مبارزه در راه آزادی سیاسی و علیه شاهان و پاپس و کشیشان به تناقض منافع میان بورژوازی و پرولتاریا پی نمی بردند. این افراد حتی فکر آنرا هم بخاطر خود خطور نمیدادند که کارگران بمشابه یک نیروی اجتماعی مستقل مبارزه میکنند. از سوی دیگر بسیاری از پنداریان وجه بسایند اربان نابغه ای وجود داشتند که تصور میکردند همینقدر کافیست که زمانه اربان و طبقات حاکمه نه غیر عادلانه بودن نظام اجتماعی موجود متقاعد شوند تا صلح و بهروزی همگانی باسانی در جهان مستقر گردد. آنها می پنداشتند که استقرار سوسیالیسم بدون مبارزه میسر است. سرانجام باید گفت که تقریباً تمام سوسیالیست های آن زمان و بطور کلی در استان طبقه کارگر پرولتاریا را غده چرکینی تلقی میکردند و با وحشت نگران آن بودند که چگونه با رشد صنعت این غده چرکین هم رشد میکند. باینجهت همه آنها در فکر یافتن راهی بودند که بتوانند رشد صنعت و پرولتاریا و بعبارت دیگر "چرخ تاریخ" را بنحوی متوقف سازد. مارکس و انگلس برخلاف وحشت همگان از رشد پرولتاریا، تمام امید خود را به رشد و قفنا پند پرولتاریا بستند. هر اندازه که غده پرولترها بیشتر باشد، نیروی آنان بمشابه یک طبقه انقلابی بیشتر و راه رسیدن به سوسیالیسم نزدیکتر و امکان استقرار آن افزونتر میگردد. خدمات مارکس و انگلس درقبال طبقه کارگر میتوان در قالب چند کلمه بیان کرد: آنها به طبقه کارگر خویششن شناسی و خود آگاهی آموختند و علم را جایگزین پندارها ساختند.

باینجهت هر کارگری باید بانام وزندگی انگلس آشنا باشد و بهمین جهت نیز ما باید در مجله خود که هدف آن مانند تمام انتشارات ما ایجا در خود آگاهی طبقاتی در کارگران روس است شرح کوتاهی از زندگی و فعالیت فریدریش انگلس یکی از آموزگار کبیر پرولتاریای معاصر بیان میداریم. انگلس در سال ۱۹۲۰، در شهر بارمن یکی از شهرهای استان رن واقع در قلمرو پادشاهی پروسیه متولد شد. پدرش کارخانه دار بود. انگلس در سال ۱۸۳۸ به علی خانوادگی مجبور شد بدون پایان دبیرستان بعنوان مباشر در یکی از تجارتخانه های شهر برمن به کار پرداز اشتغال به کار بازرگانی مانع آن نبود که انگلس به تکمیل معلومات علمی و سیاسی خویش ادامه دهد. او از همان دوران دانش آموزی در دبیرستان نسبت به سلطنت مستبد و خود سری منصب داران نفرت پیدا کرد. مطالعات فلسفی او را از این حدود فراتر برد. در آن هنگام آموزش هگل در فلسفه آلمان تسلط داشت و انگلس پیرو هگل شد. هگل خود ستایشگر دولت مستبد پروسه بود و در مقام استاد دانشگاه برلین باین دولت خد متعین کرد، ولی آموزش هگل انقلابی بود. ایمان هگل به عقل انسانی و به حقوق آن و حکم اساسی فلسفه هگل مبنی بر اینکه گیتی دستخوش درگونی و تکامل ایست ناپذیر است، آن شاگردان فیلسوف برلنی را که نمیخواستند با واقعیت سازگار شوند باین اندیشه واقف میساخت که مبارزه با واقعیت، مبارزه با کژی و نادرستی حاضر و شرع حاکم از قانون جهانی تکامل جاوید ریشه میگیرد. اگر راست است که در گرد شریکیتی همه چیز در حال جنبش و تکامل است و گراست است که بنیادهای اجتماعی (انستیتوها - مترجم) یکی جایگزین دیگری میگردد، پس چرا سلطنت مستبد پادشاه پروسه یا تزار روسیه و ثروت اندوزی اقلیتی ناچیز از قبیل اکثریتی عظیم و تسلط بورژوازی بر مردم باید ابد الابد سر برآورد؟ فلسفه هگل از

تکامل روح و عقل سخن میگفت و بنابراین اید آلیستی بود ، این فلسفه تکامل طبیعت‌توانسان و مناسبات انسانی و اجتماعی را از تکامل روح ناشی میدانست . مارکس و انگلس ضمن حفظ اندیشه هگل در اثبات روند جاوید تکامل بیش اید آلیستی او را که برپیشداوری ذهن استوار است بدور انداختند . آنها به زندگی روی آوردند و دیدند که تکامل طبیعت از تکامل روح ناشی نمیشود بلکه برعکس روح را باید از طبیعت و ماده . . . ناشی دانست . مارکس و انگلس برخلاف هگل و سایر هگلیون ، ماتریالیست بودند . آنها با نگرش ماتریالیستی به جهان و جامعه بشری دیدند که هم تمام پدیده‌های طبیعت بر بنیاد علل مادی استوار است و هم تکامل جامعه بشری به تکامل نیروهای مادی و تولیدی مقید و مشروط است . مناسباتی که افراد در جریان تولید اشیا لازم برای رفع نیازمندیهای انسانی ، پایکدیگر پیدا میکنند به چگونگی تکامل نیروهای مولده بستگی دارد و تمام پدیده‌های زندگی اجتماعی ، مجاهدات انسانی ، اندیشه‌ها و قوانین معلول وجود همین مناسباتند . تکامل نیروهای مولده مناسبات اجتماعی مبتنی بر مالکیت خصوصی را پدید میآورد ولی اکنون مایه بینیم که چگونه همین تکامل نیروهای مولده موجب سلب مالکیت از اکثریت میگردد و آنرا در دست اقلیتی ناچیز متمرکز میسازد . سیر این تکامل ، مالکیت یعنی بنیاد نظام اجتماعی معاصر را برمیاندازد و خود بسوی همان هدفی می‌شتابد که سوسیالیست‌ها در برابر خود نهاده اند . سوسیالیست‌ها فقط باید بدانند که کدام نیروی اجتماعی بحکم چگونگی وضع خود در جامعه معاصر در تحقق سوسیالیسم ذینفع است و آنگاه این نیرو را به منافع و هدف تاریخی اشاره گردانند . چنین نیروی پرولتاریاست که انگلس در سال ۱۸۴۲ در انگلستان در مرکز صنایع انگلستان یعنی منچستر آن آشنا شد . او در آن زمان برای کار در تجارت خانمان که پدرش یکی از شرکای آن بود ، به منچستر رفته بود . کار انگلس تنها نشستن در دفتر کارخانه نبود بلکه به‌کوی‌های کثیفی که کارگران در آن میزیستند رفت و آمد میکرد و فقر و آزار آنرا به چشم میدید . ولی او به مشاهدات شخصی خود اکتفا نمیکرد بلکه تمام آنچه را که پیش از او درباره وضع طبقه کارگر انگلستان نوشته شده بود میخواند و تمام اسناد رسمی را که امکان دسترسی بآنها وجود داشت ، بدقت مطالعه میکرد . حاصل این مطالعات و مشاهدات تالیف کتاب "وضع طبقه کارگر در انگلستان" بود که در سال ۱۸۴۵ انتشار یافت . ما در بالا باین نکته اشاره کردیم که خدمت عمده انگلس با تالیف کتاب "وضع طبقه کارگر در انگلستان" چه بود . پیش از انگلس نیز عده بسیار زیاد رنج‌های پرولتاریا را تشریح میکردند و ضرورت یاری به پرولتاریا را خاطر نشان میساختند . ولی انگلس نخستین کسی بود که اعلام داشت پرولتاریا تنها طبقه رنج‌بر نیست ، بلکه وضع اقتصاد فیضیحت باری که پرولتاریا در آن بسر میرود او را پیوسته با نیروی مقاومت ناپذیر به پیش می‌راند و به مبارزه در راه رهائی خویش و امیدارد و در جریان آن پرولتاریای مبارز خود بیاری خویش‌تر میخیزد . وضع سیاسی طبقه کارگر ، کارگران را باین نکته واقف میسازد که در ذات از سوسیالیسم راه‌های برای آنان وجود ندارد . از سوی دیگر سوسیالیسم تنها زمانی به نیرو بدل میگردد که آماج مبارزه سیاسی طبقه کارگر قرار گیرد . چنین است اندیشه‌های اساسی کتاب انگلس درباره وضع طبقه کارگر در انگلستان ، که اکنون تمام پرولتاریای متفکر و مبارزانها را فرا گرفته است ولی در آن زمان کاملاً نازگی داشت . این اندیشه‌ها در آن کتاب که به‌سبکی جالبهوا تجسم مناظر بسیار موثق و تکان‌دهنده‌ای از مصائب پرولتاریای انگلستان نگاشته شده ، تشریح گردیده است . کتاب ادعانه موحشی بود علیه سرمایه داری و بورژوازی . تاثیر آن بسیار عظیم بود .

این کتاب انگلس همهجا بعنوان بهترین تصویر وضع پرولتاریای انگلستان مورد استناد قرار گرفت . در واقع نیز نه پیش از سال ۱۸۴۵ و نه پس از آن هیچکس بدبختی های طبقه کارگر را باین روشنی و اینچنین واقعی تشریح نکرده است .

انگلس فقط در انگلستان سوسیالیست شد . در منچستر بارهبران جنبش کارگری آتمزمان انگلستان ارتباط برقرار کرد و به نوشتن مقالات در نشریات سوسیالیستی انگلستان پرداخت . در سال ۱۸۴۴ ، هنگام بازگشت به آلمان سر راه ، در پاریس با مارکس که پیش از آن با او مکاتبه آغاز کرده بود ، آشنا شد . مارکس نیز در پاریس تحت تاثیر سوسیالیستهای فرانسه و زندگی فرانسه سوسیالیست شده بود . آن دو دوست در آنجا با تفاق کتاب " خانواده مقدس یا نقدی بر نقد نقادانه " را نوشتند . در این کتاب که یکسال پیش از کتاب " وضع طبقه کارگر در انگلستان " انتشار یافت و قسمت بیشتر آنرا مارکس نوشته بود پایه های آن سوسیالیسم انقلابی ماتریالیستی که اندیشه های عمده آنرا ما در بالا بیان داشتیم ، گذاشته شد . " خانواده مقدس " عنوانی است که بر سبیل شوخی به جمعی از فلاسفه یعنی برادران بائروپیروان آنان اطلاق میکردند . این حضرات انتقادی را موعظه میکردند که مافوق هرگونه واقعیت ، مافوق احزاب و سیاست قرار دارد ، هرگونه فعالیت پراتیک رانفی میکند و فقط نظاره گر " نقاد " جهان پیرامون و رویداد های آنست . حضرات بائرها در باره پرولتاریا از بالا قضاوت میکردند و آنرا توده غیر نقاد مینامیدند . مارکس و انگلس علیه این مشی مهممل و مضر به مبارزه قاطع برخاستند . آنها برای دفاع از شخصیت واقعی انسانی یعنی کارگر که طایقات حاکمه دولت حقوقش را پایمال میکنند نظاره گر را مردود میشمرند و مبارزه در راه ایجا در جامعه ای با نظام بهتر را خواستار بودند . بدیهی است که آنها پرولتاریا را همان نیروئی میدانستند که توان چنین مبارزه ای را دارد و نفع خویش را در این مبارزه میداند . انگلس پیش از کتاب " خانواده مقدس " در " مجله آلمانی - فرانسوی " که تحت سردبیری مارکس و روگه بود با انتشار " رساله های انتقادی در باره اقتصاد سیاسی " پرداخته بود و در آن پدیده های اساسی نظام اقتصاد موجود را از نظرگاه سوسیالیسم تحلیل میکرد و این پدیده ها را نتایج ناگزیر تسلط مالکیت خصوصی میدانست . معاشرت مارکس با انگلس بیشک موجب شد که مارکس به بررسی اقتصاد سیاسی یعنی همان علمی که او با آثار خود در گرونی بنیادین در آن پدید آورد ، بپردازد .

انگلس سالهای ۱۶۴۵ - ۱۶۴۷ را در بروکسل و پاریس گذراند و اشتفالات علمی خود را با فعالیت عملی در میان کارگران آلمان مقیم بروکسل و پاریس در آمیخت . در همانجا انگلس و مارکس با " اتحادیه کمونیستها " که سازمان مدنی آلمانی بود ارتباط برقرار کردند . اتحادیه به آنها ماموریت داد مبنای اساسی سوسیالیسمی را که خود طرح ریخته بودند ، بیان دارند . بدینسان اثر نامی " مانیفست حزب کمونیست " که در سال ۱۸۴۸ بچاپ رسید پدید آمد . این کتاب کوچک با اندازه چندین جلد کتاب مطالب دارد ؛ حیات و جنبش تمام پرولتاریای متشکل و مبارز جهان تمدن تا کنون از روح این کتاب فیض میگیرد .

انقلاب سال ۱۸۴۸ که نخست در فرانسه آغاز شد و سپس کشورهای دیگر اروپای غربی را نیز دربر گرفت مارکس و انگلس را به میمن بازگرداند . آنها آنجا در استان " پروسیه حوضه رن " و در راس " روزنامهن جدید " که در کلن انتشار مییافت قرار گرفتند . هر دو دوست روح و روان تمام جنبش انقلابی " پروسیه حوضه رن " بودند و با تمام قوا از منافع خلق و مصالح آزادی در قبایل نیرو

ها را ارتجاعی دفاع میکردند . بطوریکه میدانیم نیروهای ارتجاعی فائق آمدند . " روزنامه رن جدید " توقیف شد و مارکس که هنگام زندگی در مهاجرت از حق تابعیت پروسیه محروم شده بود از کشور تبعید گردید و انگلس در قیام مسلحانه توده ای شرکت کرد و در سننبرگ برای آزادی جنگید و پس از شکست قیام کنندگان از راه سوئیس به لندن گریخت .

مارکس نیز در آنجا سکنی گزید . کمی بعد انگلس بار دیگر به کار مباشرت پرداخت و سپس شریک همان تجارتخانه شهر منچستر شد که در سالهای چهل در آن خدمت میکرد . او تا سال ۱۸۷۰ در منچستر بود و مارکس در لندن بسر میبرد ولی این جدائی مانع آن نبود که میان آنان نزدیکیترین پیوند روحی برقرار باشد . آنها تقریباً هر روز با هم در مکاتبه بودند . دوستان در این مکاتبات بایکدیگر تبادل نظر و مبادله معلوما تم میکردند و به طرحریزی مشترک سوسیالیسم علمی ادامه میدادند . در سال ۱۸۷۰ انگلس به لندن انتقال یافت و تا سال ۱۸۸۳ که مارکس درگذشت زندگی معنوی مشترک آنان سرشار از کار خستگی ناپذیر ادامه داشت . حاصل این کار از مارکس کتاب " سرمایه " بزرگترین اثر اقتصاد سیاسی عصر ما و از انگلس یکسلسله تالیفات بزرگ و کوچک بود . مارکس به تحلیل پدیده های بفرنج اقتصاد سرمایه دار میپرداخت و انگلس در آثار خود که سبکی بسیار روان و غالباً جنبه پولمیک دارد ، عامترین مسائل علمی و پدیده های گوناگون دوران گذشته و حال را بر پایه درک ماتریالیستی تاریخ و باتکیه بر تئوری اقتصادی مارکس تشریح میکرد . از میان این آثار انگلس آثار زیر را نام میبریم :

اثر پولمیک علمی و درینگی (در این کتاب مسائل بی نهایت مهمی در رشته های فلسفه ، علوم طبیعی و علوم اجتماعی تحلیل شده است) ، " منشاء خانواده ، مالکیت و دولت " (بزبان روسی ترجمه شد و در سن پترزبورگ انتشار یافته است ، چاپ سوم آن در سال ۱۸۶۵) ، " لود وینک قویریاخ " (ترجمه روسی آن با حواشی پلخانف ، منتشر شده است ، ژنو ، سال ۱۸۹۲) ، مقاله ای درباره سیاست خارجی دولت روسیه (ترجمه آن بزبان روسی در شماره ۱۵ ای (۲) روزنامه " سوسیال دموکرات " چاپ ژنو انجام گرفته است) ، مقالات بسیار جالب درباره مسئله سکسن و سرانجام و مقاله کوچک ولی بسیار ارزنده درباره رشد اقتصادی روسیه (ترجمه آنها بزبان روسی توسط ورازا سولجی تحت عنوان " فریدریش انگلس درباره روسیه " انجام گرفته است ، ژنو سال ۱۸۹۴) . مارکس درگذشت ، بی آنکه موفق شود اثر بزرگ خود را درباره " سرمایه " بسرانجام کامل آن برساند . ولی دستنویس اولیه آن آماده بود . آنگاه انگلس بر اثر مرگ دوست به کار سنگین آماده کردن و منتشر ساختن جلد های دوم و سوم " سرمایه " پرداخت . در سال ۱۸۸۵ جلد دوم در سال ۱۸۶۴ جلد سوم آنرا انتشار داد (جلد چهارم را نتوانست برای چاپ آماده سازد) . تدارک و انتشار این دو جلد کار بسیار زیادی لازم داشت . آدلر سوسیال دموکرات اتریشی بدرستی خاطر نشان میکند که انگلس با انتشار جلد های دوم و سوم " سرمایه " برای دوست تایفهاثر محسوسه با عظمتی بیاداشت که نام خود را نیز بر آنکه خود خواسته باشد با خطوط ناسازگار بر آن نقش است . واقعا هم این دو جلد " سرمایه " کار مشترک هر دو نفر مارکس و انگلس است . در روایات کهن انواع نمونه های مهیج از دوستی نقل میشود . پرولتاریان اروپا میتواند بگوید که علم او را دوستی او و مبارزان او در بر خفته اند که چگونه مناسبات آنان مهیج ترین روایات باستانی را درباره دوستی میان انسان ها تحت الشعاع خود قرار میدهد . انگلس همیشه - و رویهمرفته کاملاً عادلانه - خود را پائین تر از مارکس قرار میداد ، او یکی از دوستان قدیمی خود

مینویسد: " من در نزد مارکس نوازنده ویولون دوم بودم ". عشق و علاقه او به مارکس در دوران حیاتش و احترام عمیق به خاطره مارکس پس از وفاتش، بی پایان بود. این مبارز بی امان و اندیشه ورگدشت ناپذیر قلبی آکنده از صبر و عاقبت داشت.

پس از جنبش سال های ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ مارکس و انگلس که از وطن تبعید شده بودند تنها به کارهای علمی بسنده نمی کردند. مارکس در سال ۱۸۶۴ " جمعیت بین المللی کارگران " را تاسیس کرد و رهبری آن طی ده سال تمام بعهده او بود. انگلس نیز در کار آن شرکت فعال داشت. فعالیت " جمعیت بین المللی " که طبق نظر مارکس پروولترهای تمام کشورهای اروپا را در بر می گرفت در رشد جنبش کارگری اهمیت عظیم داشت. ولی پس از تعطیل " جمعیت بین المللی " که در سالهای هفتاد و روی داد نیز نقش پیوند دهند مای که مارکس و انگلس ایفا میکردند قطع نشد، بلکه برعکس میتوان گفت که اهمیت آنان بعنوان رهبران معنوی جنبش کارگری پیوسته فزونی می پذیرفت، زیرا خود جنبش نیز بی دریغ وسعت می یافت. انگلس پس از مرگ مارکس کارها را تنها ادامه میداد و مشاور و رهبر سوسیالیستهای اروپا بود. هم سوسیالیستهای آلمانی که نیروی آنها با وجود پیگرد های دولت با سرعت و پویایی افزایش می یافت و هم نمایندگان کشورهای دیگر - مثلاً اسپانیایی ها، رومانی ها و روسها که میبایست نخستین گامهای خود را بسنجند و درباره آنها تحقیق کنند - همه بیکیسان برای مشورت و گرفتن رهنمود به انگلس مراجعه میکردند و همه از گنجینه شایگان معلومات و تجربه انگلس بهره بهره مند میشدند.

مارکس و انگلس که هر دو زبان روسی میدانستند و کتب روسی را میخواندند به روسیه علاقه فراوان نشان میدادند و جریان جنبش انقلابی روسیه را با هواخواهی تحقیق میکردند و با انقلابیون روس تماس داشتند. هر دو آنها از موکرات بصوسیالیست تبدیل شدند و احساس دموکراتیک بیزاری از خود ساری سیاسی در آنها بسیار نیرومند بود. این احساس سیاسی بلاواسطه، توأم با درک ثوریک عمیق وجود ارتباط میان خود ساری سیاسی و مستمری اقتصادی و نیز تجربه حیاتی سرشار مارکس و انگلس، شمع آنها را بویژه در زمینه سیاسی بسیار قوی ساخت. بدین سبب مبارزه قهرمانانه گروه اندک انقلابیون روس علیه حکومت مقتدر تزاری در روح این مردان انقلابی آزموده و افکش شدیدی می یافت و هواخواهی عمیق آنان را بر میانگیخت. برعکس هرگونه تمایلی که بخاطر منافع اقتصادی گاناب در جهت عدول از انجام وظیفه عاجل و مهم سوسیالیستهای روس یعنی امتناع از مبارزه برای بدست آوردن آزادی سیاسی، ابراز میشد، در نظر آنها طبعاً مشکوک و حتی صرفاً خیانت به امر خطرناک انقلاب اجتماعی تلقی میگردد. مارکس و انگلس همواره خاطر نشان میکردند که " آزادی پروولتاریا باید بدست خودشان انجام گیرد ". برای آنکه پروولتاریا بتواند در راه آزادی اقتصادی خویش مبارزه کند باید حقوق سیاسی معین بدست آورد. علاوه بر این، مارکس و انگلس بروشنی میدیدند که انقلاب سیاسی در روسیه برای جنبش کارگری اروپای غربی نیز اهمیت عظیم خوا داشت. روسیه استبدادی همیشه تکیه گاه تمام ارتجاع اروپا بوده است. موقعیت بین المللی بسیار مساعدی که روسیه در نتیجه جنگ سال ۱۸۷۰ و ازین آن ایجاد خصومت طولانی میان آلمان و فرانسه، بدست آورد، اهمیت روسیه استبدادی را بعنوان یک قدرت ارتجاعی طبعاً بیشتر کرد. فقط روسیه آزاد که نه به مستمری برلستانی ها، فنلاندی ها، آلمانی ها، ارضی ها و سایر اقوام کوچک نیازی خواهد داشت و نه به تحریک دائمی فرانسه و آلمان علیه یکدیگر - به اروپای معاصر امکان خواهد داد تا از مشقات جنگ برهد و نفسی براحث بکشد. وجود چنین

هد
 روسیه آزادی تمام عناصر ارتجاعی اروپا را ضعیف خواهد کرد و نیروی سابقه کارگران اروپا را افزایش خواهد داد . به همین جهت بود که انگلس برای کامیابی جنبش کارگری غرب نیز آزادی سیاسی روسیه را آرزو میکرد . انقلابیون روس با مرگ انگلس بهترین دوست خود را از دست دادند .
 جاوید باد خاطره فریدریش انگلس، مبارز بزرگ و آموزگار سترگ پرولتاریا !

صفحاتی از دفتر زندگی يك مرد بزرگ

اقبال روز افزون میلیون ها مبارزانقلابی وتوده های بزرگ دسراسرجهان به آموزش مارکسیسم-لنینیسم ، علاقه آنان را به بررسی چگونگی زندگی وفعالیت کارل مارکس ، فریدریش انگلس وولا دیویرایلیچ لنین بیش ازپیش افزایش میدهد . بررسی زیست نامه های علمی نوابغ بنیادگذارکمونیسملی به درك بهتر خصلت تکامل تئوری مارکسیستی -لنینیستی وشيوه هاشی که بربنیاد این تئوری برای طرحریزی وحل مسائل مبرم دوران ما بکار میروند ونیز به پرورش خصائل و سجایای لازم برای انقلابیون وسازندگان جامعه نوین - کمک میکند .

درسالهای اخیر زیست نامه های علمی کارل مارکس وولا دیویرایلیچ لنین تدوین گردید . ولی از زندگی وفعالیت فریدریش انگلس تا همین چندی پیش فقط درکتب علمی عامه فهم ذکر شده میان میآید . اکنون باتنظیم زیست نامه علمی فریدریش انگلس که درانصتیتوی مارکسیسم-لنینیسم وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در دستتالیف است این نقیصه برطرف میگردد . زیست نامه براساس تالیفات ونامه های مارکس وانگلس واطهار نظرهای شخصیت های نامی جنبش کارگری جهانی وخطرات معاصرین تنظیم گردیده وعلاوه برآن ازاسناد منتشر نشده وبایگانی هانیز استفاده بعمل آمده است .

در این شماره قطعه هائی از زیست نامه علمی فریدریش انگلس که در دست تالیف است باموافقت انصتیتوی مارکسیسم - لنینیسم وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی درج میشود .

دوران کودکی فریدریش انگلس در ۲۸ نوامبر سال ۱۸۲۰ در شهر بارمن (مرکز

صنایع بافندگی واقع در کنار رود خانه ووپر) در خانواده صاحب

يك کارخانه بافندگی متولد شد . پدرش که ایضا فریدریش انگلس

وشیاب

نام داشت مردی بود ارادی ، پرکار وبابتکار ومانند سایر کارخانه داران بارمن در معتقدات سیاسی خویش محافظه کار ودر زمینه مذهبی بسیار متعصب .

مادر انگلس ، الیزابت انگلس که نام خانوادگی پیش از ازدواجش فان هاربود از میان روشنفکران برخاسته بود . زنی بود خوش قلب ، عاطفی ومهربان ، پر جنب وجوش ، بانشاط ، لطیفه گو وباطرافت طبع ، شیفته ادبیات وهنر . تاثیر الیزابت انگلس در فرزند اولش فریدریش بسیار زیاد بود وشاید هم او را بیش از فرزندان دیگرش دوست میداشت وامید فراوان باو بسته بود . انگلس نیز عواطف مادر را با ابراز مهرودلبستگی فراوان پاسخ میداد .

جد مادری انگلس بنام گرهارد برنهارد فان هارکه زبان شناس وزمانی مدیر دبیرستان شهر هام بود نیز در انگلس تاثیر فراوان داشت . او برای نوه کنجکاوش که شیفته دانستنی هابود حکایات بسیار در وصف قهرمانان اصاطیریونان باستان وافسانه های ملی آلمان نقل میکرد .

قهرمانان حماسی آلمان در پست‌تائیری عمیق برجای میگذاشتند . قهرمان محبوب فریدریش زیگفرد - پهلوان " منظومه نیپلونگ ها " بود . اوزیگفرد را مظهر دل‌آوری و پهلوانی ، هنر نمایی و بیکارشجاعانه جوانان آلمان علیه رخوت ، لختی ، کوته بینی ، عامیگری و ارتجاع میدانست .

فریدریش ۸ برادر و خواهر داشت که در میان آنها خواهرش ماری را بیش از همه دوست میداشت . برادران راه حاضر آماده ای را که پدر بروی آنان گشوده بود در پیش گرفتند و کارخانه دار شدند . خواهرانش نیز به کسانی متعلق به همان محافل شوهر کردند . فقط فریدریش بود که راه دیگر برگزید . الثونارد خترمارکس در سال ۱۸۹۰ نوشت : " شاید تاکنون هیچگاه در چنین خانواده ای ، فرزندی زاده نشده بود که راه زندگی اش تا بدین درجه با روحیات عمومی خانواده مغایرت داشته باشد . فریدریش در این خانواده لابد " جوجه اردک زشت " (۱) جلوه میکرد . شاید بستگانش هنوز هم پی نبرده باشند که این " جوجه اردک " " قوی باشکوه " از کار درآمد .

در محیطی که انگلس در آن پرورش مییافت پدیده‌های فراوانی برای مشاهده و تصدیق و تفکر جدی وجود داشت .

انگلس که در یکی از مراکز بزرگ صنعتی استان رن زندگی میکرد از همان اوان سالهای کودکی مناظر فقری پایان مردم زحمتکش را بچشم میدید . پیشه‌وران برای مقابله با رقابت کارخانه ها ناچار بودند از صبح زود تا نیمه‌های شب کار کنند . بسیاری از آنان برای آنکه ناملایمات زندگی شاق را کمی از یاد ببرند به بطری عرق پناه میبردند . مذهب نیز راهالی تاثیرتخدرکننده داشت . انگلس در دوران زندگی خود در روپرتال همه جا اعم از خانواده ، دبستان ، دبیرستان و " مجامع زوات عالیقدر " به سد زهد فروشی و تعصبات پیروان فرقه مذهبی " پی یشتیم " بر خورد میکرد . ریاکاری مذهبی کارخانه داران و موعظه‌های سالوسانفآنان خمشی عمیق در ضمیرش بر میانگیخت .

انگلس از اوان کودکی استقلال رای داشت . تلقینات موکد پدر و تهدیدهای او به تنبیه نمیتوانست کودک را به اطاعت کورکورانه وادارد .

مدرسه پیرستمان که در همین حال مدرسه تربیت مدرسه شبانه روزی مجمع مسیحی با رمن سفلی را بهمهده داشت به پدر انگلس پیشنهاد کرد که پسر خود را به مدرسه شبانه روزی بفرستد . پدر با خرسندی این پیشنهاد را پذیرفت و امیدوار بود که زندگی مجزا و منفردی که پسرش در آن مدرسه زیر نظر یک معلم مذهبی خواهد گذراند او را به استقلال عادت خواهد داد و از پریشان فکری و فقدان ثبات اخلاق " که بزعم پدر از خصوصیات پسر بود ، خواهد رها کند .

انگلس نوجوان در میان همسالان خود قریحه و استعدادی مافوق عادی داشت . او با شوق فراوان به مطالعه تاریخ و زبان‌های باستانی واد بیاتکلاسیک آلمان میپرداخت . دفتر

(۱) - " جوجه اردک زشت " عنوان یکی از داستان‌های هانس کریستیان آندرسن (۱۸۰۵ - ۱۸۷۵) است . در این داستان از سرگذشت جوجه قوئی حکایت میشود که از تخمی که یک اردک بر حسب تصادف روی آن خوابیده بود بیرون آمد . این جوجه در قیاس با جوجه اردک هازشت‌هینمود و همه او را مسخره میکردند تا آنکه رفته رفته بزرگ شد و به قوی زیبایی بدل گردید که همه اردک ها به شکوه و جلالش رشک میبردند . (مترجم) .



پدرو ماسادر فرید رهبر انگلیس

یادداشت‌های دوران دبیرستان او درباره تاریخ باستان محفوظ مانده است. در این دفترچند نقاشی رنگی از مناظر اطراف کارتاژ (قرطاجنه) اورشلیم، دلفی، ترموپیل، ترسیم‌های قلمی اهرام مصر، مجسمه ابوالهول در نزدیکی قاهره و شیر دروازه دزمیس دیده می‌شود. در حواشی دفتر تصاویری از جنگجویان بابل و ستون‌های یونانی و هندی نقش است. بعدها انگلیس از کلاژزن معلم تاریخ خود با سپاسگزاری یاد میکند.

انگلیس در زمینه بررسی زبان‌های باستانی کامیابی‌های بزرگ بدست آورد. آثار شعرا و نویسندگان یونان باستان و روم و از جمله هومر و اوریپید، ویرژیل و هوراس، تیت لیوی و سیسرون را بزبان‌های اصلی برآهتی می‌خواند و بزبانی سلیس ترجمه می‌کرد. بزبان یونانی قدیم چنان مسلط بود که بزبان قطعه شعری تحت عنوان "نبرد اتفوکل با پولینیک" سرود و در سپتامبر سال ۱۸۳۷ آنرا در مجلس جشن دبیرستان خواند. در گواهی نامه پایان کلاس هفتم انگلیس قید شده بود که او به تاریخ ادبیات آلمان و آثار کلاسیک‌های آن علاقه فراوان دارد، در رشته ریاضی و فیزیک قوی است، بسیار فروتن، صدیق و خوش اخلاق است و به کسب معلومات عمومی وسیع شوق شایان تحسین نشان میدهد.

انگلیس در دوران تحصیل در دبیرستان به مسائل گوناگونی توجه داشت. در انجمن ادبی و هنری دبیرستان که دانش‌آموزان در آن اشعار و داستان‌های خود را می‌خواندند و قطعات موسیقی ساخته خود را می‌نواختند شرکت فعال داشت. چند قطعه شعر که انگلیس سروده و نیز "داستان دزدان دریائی" که با حصی هم‌درسی نسبت به مبارزه یونانیان در راه استقلال نوشته محفوظ مانده است. انگلیس قطعات کوچک موسیقی می‌ساخت و خوب نقاشی میکرد و با کاریکاتورهای جالبی که از همسالان و معلمین تهیه میکرد موجب تفریح خاطر دوستان خود میشد.

انگلس از همان سالهای جوانی نسبت به ملل مبارز راه استقلال ملی احساس همدردی میکرد و از همان زمان از سلطنت مطلقه و منصفداران پروس بیزار بود .

کار در دفتر

بازرگانی

تحصیل انگلس در دبیرستان بطور ناگهانی قطع شد . نقشه او این بود که پس از پایان دبیرستان وارد دانشگاه شود و در رشته اقتصاد و حقوق به تحصیل پردازد . ولی باصرار پدر که تصمیم گرفته بود پسر ارشدش باید به بازرگانی بپردازد مجبور شد در سال ۱۸۳۷ بدون تمام کردن دبیرستان در دفتر پدر بمررسی امور بازرگانی مشغول گردد .

این کار برای انگلس جالب نبود ولی وقت کافی در اختیارش میگذاشت تا مستقلانه در رشته های تاریخ ، فلسفه ، ادبیات ، زبانشناسی و نیز شعر که در آن سالها شوقی وافریان داشت به مطالعه بپردازد . او آرزو داشت به فردیناند فرایلیگرات ، کارمند دفتر بازرگانی بارمن که همان هنگام شاعر مشهوری شده بود شبیه باشد . انگلس علاقه خود را به ادبیات تا پایان عصر حفظ کرد . با آنکه انگلس بزودی نسبت به آثار ادبی و بیوژنه اشعار خود نظر انتقادی پیدا کرد ولی شوق ادبسی سالهای جوانی در تمام فعالیت علمی و پولیسیمیستی او تاثیر عمیق باقی گذاشت . آثار او با سبک زنده و روشن و با زبانی شیوا و سلیس مشحون از تعابیر و تشابیه نگارشی یافته و اندیشه های پرفصیح و بلیغ و مفهوم بیان شده است .

انگلس در دفتر پدر رجه و خاصی برای بررسی امور بازرگانی بکار نبرد . در ژوئن سال ۱۸۳۸ بدستور پدر به شهر برمن اعزام گردید و در موسسه تجارتی بزرگ مرد بازرگانی بنام لوی پولد وارد خدمت شد .

زندگی در برمن که بند بزرگی بود و تقریباً با تمام مناطق جهان روابط بازرگانی داشت افق دید انگلس را وسیع کرد . انگلس جوان در این شهر برای آشنائی با مطبوعات و جرائد خارجی امکانات فراوان بدست آورد و اوقات فراغت خود را به خواندن کتب ادبی و سیاسی اختصاص داد . انگلس در آن شهر با اشتیاقی مفرط به مطالعه زبان ها می پردازد و برای خواهرش ماری ورفقهای دبیرستانی اش نامه های " چند زبانی " مینویسد بدین معنی که در آنها زبان آلمانی با زبان های لاتینی ، یونانی باستان ، ایتالیائی ، اسپانیائی ، پرتغالی ، فرانسه ، انگلیسی ، هلندی و زبان های دیگر آمیخته است .

انگلس همچنان به موسیقی علاقه نشان میدهد و در انجمن ترانه و کرک حضور مییابد و اغلب به کنسرت و تئاتر میرود . او تئوری موسیقی را مطالعه میکند ، نیروی خود را در زمینه آهنگسازی می آزماید و چند قطعه کرک تصنیف میکند . انگلس جوان بیش از هر چیز آثار بتهوون را که از روح دراماتیک سرشار بود می پسندید و این آثار را در زوره کمال موسیقی آلمانی میدانست . سمفونی " هروئیک " و سمفونی " پنجم " بتهوون آهنگ های دلپذیر او بودند .

ولی او توجه عمدی خود را به ادبیات و کارهای پولیسیمیستی معطوف میداشت . آثار و نامه های او در سال های ۱۸۳۸ - ۱۸۴۲ پیرو سه تکوین نظریات انقلابی - دموکراتیک او را که تحت تاثیر شدید دوران نضج انقلاب بورژوا - دموکراتیک در آلمان صورت میگرفت ، منعکس میسازد .

روحیات اپوزیسیونی انگلس در آثار منظوم او منعکس است . نخستین اثری که از انگلس انتشار یافت قطعه شعری است تحت عنوان " اعراب بدوی " که در واقع علیه ناپلئون نگارم ترجمه

بنام آ. کوتسه بو سروده شده است . ولی در قطعه شعر " شب " که در روزنامه
 " TELEGRAPH FÜR DEUTSCHLAND " بجای رسیده کمال و تازگی و طراوت احساس و نیروی
 آزاد یخواهی بشیوه خاصی منعکس است :

از چهره شفق در آسمان رنگ پرید
 اینک بد مد سپیده آزادی
 شب می رود و ملال شب از پی آن
 خورشید در افکنده غریوشادی
 زود آه سپاه گن بر آرد چادر
 تنهانه در آن زمین که بذراغشانندیم
 بل جمله جهان ز عطرقگ گرد پر
 برفرق " شمال " تا صلح آید و مهر
 هریخ زده کشتزار گرد در رنگین
 خاک سیه از جلوه شود زیبا چهر
 وانگاه بلوط پیر ، در برتوروز
 گامی به طرف پیشر گذارد سنگین
 تا خورد کند افسر و تاج ننگین * . . . *

انگلس خود را از زمره آن نغمه سرایان آزادی میدانند که میدان خورشید را بسان مرغان
 جنگل شادی کنان پذیره میشوند .

" نامه هائی از

در ماههای مارس - آوریل سال ۱۸۳۹ در مقاله از انگلس

تحت عنوان مشترك " نامه هائی از ووبرتال " در روزنامه

ووبرتال "

" TELEGRAPH FÜR DEUTSCHLAND " بجای رسیده .

جوان هجده ساله در این مقالات نظر قاطع خود را علیه زهد ریاکارانه ای که در شهرها و حکمفرما بود
 علیه تاریخ اندیشی ، تعصبات مذهبی و عرفان که پیروان فرقه مذهبی " پی یمتیسیم " (۱) رواج
 میدادند و علیه مبلغ عمدتاً آن در شهر ووبرتال که شخصی بنام کروماخر بود ، بیان داشت . ولی
 مهمترین نکته در " نامه هائی از ووبرتال " انتقاد از مناسبات اجتماعی در بارمن است . انگلس
 کاملاً جوان با چنان بینش و آگاهی ژرفی از زندگی مباحث اجتماعی را در این " نامه ها " تشریح
 میکند که حتی اکنون نیز خواننده را به شگفتی وامیدارد . زندگی سرپارنج و حرمان کارگر

* ترجمه اشعار از ا. ط .

(۱) - پی یمتیسیم (PIETISME) - یکی از جریان های مذهبی پروتستان های پیرو
 کلیسای لوتر . این جریان که در قرن هفدهم در آلمان پدید آمد میکوشید اقتدار کلیسارا در تمام
 شئون زندگی تحکیم بخشد و جنبه احساسی و اخلاقی دیانت مسیح را تقویت کند .
 پی یمتیسیت ها با علم و فلسفه روشنگر خصوصت میوزیدند و زهد و پرهیزکاری ، تزکیه نفس و عرفان
 را موعظه میکردند و هرگونه تفریح (رقص ، تئاتر ، گردش) و خواندن کتب غیر مذهبی
 را " معصیت " میسرندند . (مترجم)

و تناقض فاحش آن با زندگی مرفه کارخانه داران و بازرگانان اعتراض شدید انگلس و تمایل بمبارزه علیه این بیعدالتی را در او بر میانگیخت . او کارخانه داران و استثمارگران بیشرمی را که حتی بر کودکان رحمند دارند بشدت محکوم میکرد ، برعامیگری های کارخانه داران و بازرگانان با رومن و جهل آنان در کلیه اموری که از چارچوب تنگه منافع بازرگانی فراتر میرفت و بر کوتاه بینی و فقر مصنوعی آنان نیشخند میزد .

" نامه های انگلس در محافل بورژوازی شهر و وپرئال طوفانی از خشم برانگیخت ، عایان کوتاه بین میکوشیدند به هویت نویسند ه این مقالات " مشهور کنند " پی ببرند ، روزنامه " ELBERFELDER ZEITUNG " جد ایدفاع از کارخانه داران و بی یهتیمت های برخاست و نویسند ه جوان از اینک تیرش بر هدف نشسته است از ته دل شاد بود .

خشم طوفانی و تمایل انگلس به رهائی از بند معتقدات سنتی مذهبی هم در آثار اولیه او وهم بویژه در نامه هایش به گروبرکاملا منعکس است . این نامه ها یکی پس از دیگری کار فکری شدید انگلس و مبارزه درونی در دناک او را که در نتیجه آن انگلس از بند نظریات مذهبی آزاد می گرد ، نشان میدهد .

نتیجه گیری های انقلابی

— دموکراتیک از فلسفه هگل

در اواخر سال ۱۸۳۹ انگلس به بررسی آثار هگل پرداخت ، در کتاب " تاریخ فلسفه " هگل آنچه که بویژه نظر انگلس را بخود جلب میکند پیشروی مداوم جامعه بشری از یک شکل به شکل عالیتر و کامتر آنست . برخورد دیالکتیکی به تاریخ جامعه بشری و به پدیده های زندگی اجتماعی پیش از پیش در فعالیت پوپلیسیستی انگلس و در انتقاد او از نظامات اجتماعی — سیاسی آلمان نمودار میگردد . انگلس پیش از آنکه به انتقاد مستقیم از فلسفه هگل بپردازد اصول محافظه کارانه او را که خصیصه نظریات اجتماعی — سیاسی هگل است عملا رد میکند .

انگلس اندیشه هگل در باره تاریخ جهانی بمثابه سیر تکامل مفهوم آزادی رامیپذیرد ولی برخلاف او به نتایج سیاسی قاطع میرسد . انگلس در مقالهای تحت عنوان " رثائی برای روزنامه آلمانی " ADELSTZEITUNG " که در آوریل سال ۱۸۴۰ انتشار یافت نظریات سیاسی هیئت تحریریه این روزنامه ناشر افکار اشراف را بباد سخره میگیرد و می نویسد : " مقدمه این نظریات بما تعلیم میدهد که تاریخ جهانی . . . تنها برای آن وجود دارد که ضرورت موجودیت صنف بندی سه گانه جامعه را ثابت کند و ضمانت در این رهگذر اشراف موظفند به جنگند ، شهرنشینان بیاندیشند و دهقانان زمین شخم کنند " . انگلس برخلاف هگل که تقسیم بندی صنفی جامعه مدنی را پدیده ای تغییر پذیر تلقی میکند ، بر آنستکه این تقسیم بندی هرگونه مفهومی را از دست داده است . او تمام مؤسسات منسوخ دوران گذشته را بطور قاطع باطل می شمارد و مخالفت خود را با نظام صنفی و سلطنت مطلقه و کیش اشراف پرستی و ستایش جنگ بیان میدارد .

انگلس میکوشد اندیشه های اساسی دیالکتیک هگل را بر زندگی اجتماعی انطباق دهد او در مقاله ای تحت عنوان " ارنست موریتس آرندت " که در ژانویه سال ۱۸۴۱ انتشار یافت نقرتی را که اشراف آلمان نسبت به اصول دموکراتیک انقلاب کبیر بورژوازی فرانسه ابراز میداشتند و شوینیسم متحجر و بیزاری نسبت به ملل دیگر را محکوم میکند و در عین حال نشان میدهد که لیبرالیسم



خانه واقع در بارمن که انگلس در آن متولد شد

جهان وطنی که آنتی تز آلمانوفیلی است هیچ ثمری به بار نمی آورد زیرا تمایزات ملی رانی بیند و تنها با خواهش ها و آرزوهای نیک ^{به} تقاضا میکند و حال آنکه ما باید برای ایجاد تفاهم میان ملل اروپائی و برقراری وحدت ملی بکوشیم .

گام های اولیه

بسوی ماتریالیسم

انگلس در سپتامبر سال ۱۸۴۱ به برلین آمد و وارد تیپ توپخانه شد که پادگان آن دربخش کویفگرادن ، در نزدیکی دانشگاه برلین قرار داشت . انگلس هنگام خدمت در تیپ توپخانه بدرجه توپداری رسید و یک دوره تعلیمات جنگی دید که در سالهای بعد بسیار بکارش خورد . او همزمان با خدمت در تیپ توپخانه بعنوان دانشجوی مستمع آزاد در دانشگاه برلین به تحصیل پرداخت ، در سخن رانی های فلسفی حضور می یافت و در سمینار پروفسوریناری که به بررسی تاریخ ادیان اختصاص داشت شرکت میکرد .

شهامتی که هگلین جوان (هگلیست های چپ) در انتقاد از دگم های مذهبی و فلسفی از خود نشان میدادند و عقاید سیاسی رادیکال بسیاری از نمایندگان این مکتب توجه انگلس را بسوی خود جلب کرد و علاقه او را نسبت با آنان برانگیخت . انگلس به گروه هگلین جوان برلین پیوست و در مبارزه عقاید که آن زمان آفازشده بود بطور فعال شرکت جست .

انگلس ضمن دفاع از اندیشه وحدت جهان باین نتیجه میرسد که میان اندیشه وهستی ، میان عقل و اشیا پیوند عمیق وجود دارد . او برخلاف شلینگ که عقل را از حساس و تجربه جدا میکرد تز وجود پیوند محکم میان آنها را مطرح میساخت و خاطر نشان میساخت که عقل و تجربه مکمل

یکدیگرند و عقل تنها با تکیه بر تجربه میتواند به " ضرورت آنچه که موجود است " پی ببرد . انگلس روش خود را در قبال هگل و هگلیون جوان معین میکند . او فلسفه هگل را از مواضع دموکراتیکم انقلابی بررسی میکند و علت وجود تناقض در نظریات هگل را ناهماهنگی میان اندیشه اساسی فلسفی و نتیجه گیری ها و احکام نیم بند معتدل و محافظه کارانه و آن " حد و نهائی " میدانند که " خود هگل بعنوان سدی در برابر سیل نیرومند و جوشان و خروشان نتیجه گیری های آموز تر خود قرار میداد " .

انگلس در آثار خود درباره شلینگ اندیشه های فلسفی را دیکال هگلیون جوان را با طرح انقلابی دموکراتیک مسائل اجتماعی - سیاسی در آمیخت و ضرورت مبارزه در راه تحقق اندیشه های مترقی را تاکید میکرد و با ایمان راسخ اعلام میداشت که نیروهای هوادار ترقی در پیکار با نیروهای ارتجاع به پیروزی خواهند رسید . او رساله ای را که تحت عنوان " شلینگ و وحی " نگاشته بود با این عبارات به پایان میرساند : " به پیکار برخیزیم و خون خود را نثار کنیم ، بی هراس به چشمان خشمگین دشمن بنگریم و تا آخرین نفس به پیکار ادامه دهیم ! . . . روز تصمیم عظیم ، روز نبرد ملل نزدیک میشود و پیروزی با ما است ! " .

مقالات و رسالات فرید ریش انگلس درباره شلینگ مورد توجه فراوان قرار گرفت .

دموکراتیکم انقلابی انگلس و کوشش او بران یافتن مبانی فلسفی برنامه انقلابی اجتماعی و سیاسی به گسست کامل و قطعی پیوند او با گروه " آلمان جوان " .

انگلس و
" مبارزان آزاد "

انگلس در همان سالهای ۱۸۳۶ - ۱۸۴۰ هنگامیکه در برمن بود توانسته بود در پس عبارات پرطمطراق برخی از نویسندگان عضو گروه " آلمان جوان " عدم قاطعیت و ناتوانی آنان را برای اقدامات جدی تشخیص دهد .

در سالهای بعد تمایل پر شور انگلس به شرکت فعال در مبارزه سیاسی علیه نظامات ارتجاعی آلمان موجب جدائی او از " مبارزان آزاد " گردید . این عناصر بعلمت دوری از زندگی و عدم درک مسائل واقعی و تکامل کشور هیچگونه خطر واقعی برای دولت تشکیلی نمیدادند و تنها جنبش دموکراتیک را بدنام و بی اعتبار میکردند .

تکامل نظریات فلسفی انگلس در جهت ترکیب و در آمیختن اندیشه های مادی و فویرباخ با اصول دیالکتیکی فلسفه هگل نیز از عواملی بود که او را از " مبارزان آزاد " دور ساخت زیرا این گروه به پیروی از فلسفه " خود آگاهی " خویش سیر قهقراعی میکردند بدین معنی که از مواضع فلسفه هگل به مواضع فلسفه فیثته یعنی ایدئالیسم ذهنی و اپرمی نشستند .

انگلس ضمن مقالاتی که در سال ۱۸۴۲ در روزنامه " RHEINISCHE ZEITUNG "

در روزنامه های رادیکال دیگر منتشر شد مانند مارکس در راه اندیشه های سیاسی مترقی مبارزه میکند و از آزادی مطبوعات در قبال تضییقات مانسور پروسیه و محافل ارتجاعی پروسیه که می کوشیدند نظامات فئودالی را در آلمان الی الی ادامه دهند ، دفاع مینماید . انگلس نزدیک طرفان انقلابی را در آلمان احساس میکند .

مکتب زندگی همان نخستین مقالاتی که انگلس بلافاصله پس از ورود به انگلستان نوشت

و در دسامبر سال ۱۸۴۲ در روزنامه " RHEINISCHE ZEITUNG " . ۱۰:۱۰۰۰۰

تحت‌عنوان "نقطه‌نظر انگلیسی درباره بحران‌های داخلی"، "بحران‌های داخلی"، "موضعگیری احزاب سیاسی"، "وضع طبقه‌کارگر در انگلستان" و "توانین مربوط به غله‌فشان" انتشار یافته‌اند. هدف که تضاد‌های جامعه انگلستان از نظر او در نظرمانده بود، تحلیل مناسبات اجتماعی در انگلستان که انگلس در این مقالات انجام داده است گواه بر آنست که او همان زمان تقسیم‌بندی و تجزیه جامعه را به سه طبقه اساسی یعنی اشراف زمیندار، بورژوازی صنعتی و پرولتاریا دریافته بود. او تضاد‌های اساسی جامعه سرمایه‌داری یعنی تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا را خاطر نشان می‌سازد.

انگلس در این مقالات برای نخستین بار اندیشه "انقلاب اجتماعی" ("انقلاب سوسیال") را مطرح می‌سازد و ناگزیری چنین انقلابی را از تضاد‌های رشد صنعتی کشورناشی میدانند و بیان نتیجه می‌رساند که حاصل این انقلاب پرولتاریای انگلستان است.

انگلس برای نخستین بار در انگلستان مستقیماً با جنبش کارگری رشد یافته روبرو شد و در طول تقریباً دو سال زندگی مردم انگلستان و وضع کارگران و مبارزه آنان را بدقت بررسی کرد. او بر خورد احساساتی "بشر و ستانه" ای را که اصلاح‌طلبان بورژوا یا سوسیالیست‌های خرده بورژوا به پرولتاریا داشتند بکلی مردود میدانست و در وجود کارگران انگلیسی طبقه‌ای را امیدید که فقط رنج نمی‌برد بلکه در عین حال مبارزه می‌کند و فعالیت انقلابی اش می‌تواند سرنوشته کشور را معین کند. در سال ۱۸۴۵ انگلس ضمن پیام "به طبقه‌کارگر بریتانیای کبیر" که سرآغاز کتاب او تحت عنوان "وضع طبقه‌کارگر در انگلستان" است مینویسد: "من بحد کافی در میان شما زندگی کرده‌ام که با وضع شما آشنا شوم... از این امر خرسندم و آن افتخار میکنم... افتخار میکنم زیرا امکان یافته‌ام به ارزش زندگی طبقه انسان‌های ستمدیده‌ایکه مورد افترا و تهمت قرار گرفته‌اند پی ببرم...". (مارکس و انگلس، مجموعه آثار، جلد ۲، ص ۲۳۵).

انگلس ضمن معاشرت با چارتیست‌ها و سوسیالیست‌های انگلیسی متوجه شد که اطلاعات آنان از جنبش اجتماعی کشورهای قاره اروپا که دامنه آن رو به گسترش می‌رود بسیار کم است. چون خود او در آن هنگام با این مسئله توجه فوق‌العاده معطوف می‌داشت و جریان رشد جنبش کمونیستی را در سایر کشورهای اروپای غربی بدقت تعقیب می‌کرد بر آن شد تا چارتیست‌ها و پیروان اوثن را با جریان‌های سوسیالیستی و کمونیستی در فرانسه، سوئیس و آلمان آشنا کند.

رهبران اتحادیه "عدالتخواهان" در همان نخستین دیدار به انگلس پیشنهاد کردند وارد اتحادیه آنان شود. ولی انگلس به علت اختلاف نظرهای اساسی با آنان این پیشنهاد را رد کرد. اعضای اتحادیه از عقاید و نظریات کمونیسم برابر طلب پیروی می‌کردند که انگلس با آن موافق نبود. او نسبت به شیوه‌های توطئه‌گرانه فعالیت این سازمان نیز نظر منفی داشت.

پایوستن قطعی
به ماتریالیسم و کمونیسم

اقامت در انگلستان به انگلس کمک کرد تا از نظریات ایدئالیستی آزاد شود. پژوهش‌های علمی و تجربی که در جریان زندگی بدست آورده بود او را به ماتریالیست پیگیر بدل ساخت.

مقاله‌ای که انگلس برای "سالنامه آلمانی - فرانسوی" نوشت در رشد معنوی او اهمیت بسیار داشت. موسسین و سرداکتورهای این سالنامه مارکس و روگه بودند. انگلس در دوران اقامت خود در انگلستان با این نظریه رسید که تولید مادی و مناسبات اقتصادی بنیاد زندگی جامعه را تشکیل می‌دهند. پیدایش این نظریه و تمایل به تحلیل علمی

عواقب تسلط مالکیت خصوصی سرمایه داری انگلس را برانگیخت تا به بررسی نقاد اقتصاد سیاسی بورژوازی بپردازد . مهمترین ره آورد این بررسی ها " طرح انتقاد از اقتصاد سیاسی " بوده که در آن انگلس نخستین تجربه خود را در زمینه انتقاد دیالکتیکی - ماتریالیستی از علم اقتصاد بورژوازی بیان میداشت .

انگلس با تفسیر ماتریالیستی قوانین اقتصادی و تکیه روی خصلت تاریخی این قوانین یگانه راه صحیح و ممکن خروج از دور و تسلسل تضاد های سرمایه داری را ارائه میداد .
در این اثر انگلس انتقاد از نظام سرمایه داری بمثابه يك سیستم ، با انتقاد از نظریات بیانگران و ستایشگران این سیستم یعنی اقتصاد دانان بورژوا و انواع مکاتب کهنه و نوی اقتصاد سیاسی بورژوازی همراه است .

این نخستین تالیف سیاسی - اقتصادی انگلس پیشک هنوز از نظریات اتیک سوسیالیست های خیالپرداز (اوتوپیست) و بشر دوستی تجریدی قویریاخ متأخر است . انگلس هنوز به کنه تمام تئوری های مهم اقتصادی یحد کافی رسوخ نکرده است و باینجهت تالیف او حاوی برخی ارزیابی هائیسست که بعد ها خود در آنها تجدید نظر کرده است . ولی آنچه که در این اثر اهمیت اساسی و زوال ناپذیر دارد در درجه اول قدرت شگفت انگیز انگلس در تشخیص پیوند میان زندگی واقعی اقتصاد و تئوری اقتصاد و تاثیر متقابل این دو در یکدیگر است . خدمت بزرگی که انگلس با این اثر انجام داده آنستکه او نشان میدهد که بنیاد مجموعه زندگی مادی و معنوی جامعه بورژوازی بر مالکیت خصوصی سرمایه داری استوار است . انگلس با پیگیری شگرف به بررسی سیر تکامل تضاد های تولید سرمایه داری می پردازد و با تحلیل عمیق این تضاد ها باین نتیجه میرسد که استقرار سوسیالیسم ناگزیر و اجتناب ناپذیر است .

موضوعگیری انگلس در مقاله او تحت عنوان : " وضع انگلستان ، توامس کار لایل ، گذشته و آینده " که تقریظی است درباره کتاب کار لایل نویسنده و مورخ انگلیسی ، در مجموع خود موضع گیری ماتریالیستی است .

نظریات انگلس درباره دولت که در مقالات سالهای ۱۸۴۳ - ۱۸۴۴ بیان شده و گسترش یافته است نشان میدهد که او در همان هنگام باین اعتقاد رسیده است که روابط مالکیت پایه و بنیاد دولت را تشکیل میدهد و میان دولت و نظام اقتصاد ی پیوند ناگسستنی برقرار است و دولت خصلت طبقاتی دارد .

مقالاتی که انگلس برای " سالنامه آلمانی - فرانسوی " نوشته است ره آورد مهمترین دوران تکوین جهان بینی او و گواه درخشانی بر رشد و تکامل معنوی عظیم اوست . این مقالات نشان میدهند که انگلس حالا دیگر بطور قطعی و کامل از ایدئالیسم به ماتریالیسم و از مکرانیتسم انقلابی به کمونیسم پیوسته است .

دیدار تاریخی در او خراوت سال ۱۸۴۴ دوران " دانش آموزی اجتماعی " انگلس

در انگلستان پایان میرسد و منچستر را ترک میگوید . در راه بازگشت به

میهن به پاریس میرود و از مارکس دیدن میکند .

در این هنگام مارکس و انگلس از راههای گوناگون به نظریات و نتیجه گیریهای علمی واحد رسیده

بودند .

انگلس طی ده روز اقامت خود در پاریس پیوسته با مارکس بود و آنها ضمن صحبت ، پیرامون

بسیاری از مسائل تئوریک و پراتیک که افکار هر دو را بخود مشغول میداشت به بحث می پرداختند. انگلس بعد ها در این باره نوشت: " در سال ۱۸۴۴ وقتی من در پاریس از مارکس دیدن کردم معلوم شد که ما در باره تمام رشته های تئوریک با هم توافق کامل داریم و از آن هنگام کار مشترک ما آغاز شد " (جلد ۱ ، ص ۲۲۰) .

مارکس و انگلس وظیفه خود را بطور روشن چنین معین کردند که ضمن ادامه طرح ریزی تئوری انقلابی جدید راه این تئوری را برای رسوخ در میان عناصر پیشرو و روشنفکران و توده های کارگر آلمان بکشایند . ولی پیش از هر چیز میبایست نظریات نادرستی را که مانع اشاعه نظریات ماتریالیستی و کمونیستی بودند ، رد کرد .

نخستین مارکس از همان پیش از دیدار با انگلس در این فکر بود که رساله ای علیه نظریات هگلیون جوان تالیف کند ، زیرا هگلیون جوان پیش از پیش از اد یگالیسم و معتقدات دموکراتیک پیشین خود روی برگردانده بودند .

نظریات انگلس در باره هگلیون جوان با نظریات مارکس در باره آنان تمام و کمال تطبیق میکرد . باینجهت مارکس پیشنهاد تالیف مشترک رساله ای علیه برادران باثروهفکران آنان را به طیب خاطر پذیرفت . انگلس کمی بعد در آوریل سال ۱۸۴۵ سمیت این اقدام را بشرح زیر توصیف کرد: " . . . علیه آن فلاسفه آلمانی که نمیخواهند از تئوری خالص خود برای کار عملی نتیجه گیری کنند و دعوی دارند که انسان باید تنها به تفکر تجریدی در باره مسائل متافیزیک بسند و کند اعلان جنگ شده است . . . باثر واشترینگریانگرافراطی ترین احکام فلسفه تجریدی آلمان و بالنتیجه یگانه دشمنان جدی فلسفی سوسیالیسم و عبارت صحیحتر دشمن کمونیسم هستند " .

مارکس و انگلس رساله خود را در آغاز " نقدی بر نقد نقادانه " نام نهادند . ولی مارکس پس از عزیمت انگلس به پیشین آمد ناشر ، عنوان کتاب را عوض کرد و آنرا " خانواده مقدس یا نقدی بر نقد نقادانه علیه نظریات پروتو باثر و شرکا " نامید . مارکس و انگلس در " خانواده مقدس " سه عنوان ماتریالیست های معتقد سخن میگویند . در همین کتاب دیده میشود که چگونه آنها مستقیماً به نظریه اساسی در باره درک ماتریالیستی تاریخ یعنی درک نقش قاطع شیوه تولید مادی در سیر تکامل جامعه رسیده اند . مارکس و انگلس در عین حال یکی از احکام بنیادی ماتریالیسم تاریخی را مبنی بر اینکه خالق واقعی تاریخ توده های مردم هستند ، مطرح ساختند و تصریح کردند که در جریان تکامل تاریخ نقش توده های مردم بعنوان نیروی قاطع پیشرفت اجتماعی و عامل واقعی تعیین کننده سرنوشت جامعه بشری پیش از پیش افزایش می پذیرد و درگونی هایی که در جامعه روی میدهد هر اندازه دامنه وسیعتر و عمق بیشتر داشته باشد توده های که باین درگونی ها تحقق می بخشند ، فزونیتر میگرددند

" وضع طبقه کارگر در کتاب " خانواده مقدس " که مرحله مهمی از تاریخ تکوین مارکسیسم

بشمار میرود یکسلسله احکام اولیه جهان بینی طبقه کارگر بیان شده است . فریدریش انگلس در نظر داشت کتابی در باره تاریخ

در انگلستان

اجتماعی انگلستان بنویسد و تنها یک فصل آنرا به وضع طبقه کارگر اختصاص دهد . ولی در جریان بررسی مطبوعات و مآخذ ، هنگامی که مستقیماً به بررسی شرایط کاروندگی و مبارزه پرولتاریای انگلستان

پرداخت طرح خود را تغییر داد . او این اعتقاد رسید که تمام پژوهش باید صرفاً به بحث وضع طبقه کارگر اختصاص یابد . بدینسان طرح موزون کتاب بزرگی تحت عنوان " وضع طبقه کارگر در انگلستان " پدید آمد .

آنچه که به این کتاب انگلس اهمیت خاص می دهد مدارک و اسناد فراوانی است که پرده از روی ماهیت سرمایه داری برمی دارد . انگلس توانست به نیا زمندی ها و آرمان های پرولترها عمیقاً پی برد و آنرا با وضوح فوق العاده بیان دارد و نشان دهد که پرولترها در زیر فشار سرمایه تنها رنج نمی برند بلکه برای نیل به زندگی انسانی شایسته شجاعانه مبارزه میکنند و قادرند سرانجام زنجیر بردگی مزدوری سرمایه داری را درهم شکنند . از خلال سطور صفحات این کتاب که سیمای اثر بخش کارگری نمودار میشود که دهشت وضع خود را بتدریج درک میکند و مسبب واقعی بدبختی های خویش را تشخیص میدهد و به جستجوی راههایی برای برانداختن سیستم مصلحت پر میخیزد .

انگلسراندیشه مهمی را درباره ضرورت درآمیختن چارتریسیم با سوسیالیسم و پیوند دادن جنبش انقلابی توده ای پرولتاریا با تئوری سوسیالیستی منزه از آمیزه های اندیشه های بورژوازی مطرح میسازد . این یکی از شرایط قاطع ایجاد و تحکیم حزب پرولتری و بالنتیجه پیروزی انقلاب پرولتری است .

کتاب انگلس درباره " وضع طبقه کارگر در انگلستان " بلافاصله در افکار معاصران تاثیر عمیق بخشید و مورد استقبال پرشور مباحث آلمان و ویژه روزنامه ها و مجلات پرروشی سوسیالیستی قرار گرفت .

بسیاری از کارگران پیشرو تحت تاثیر این کتاب به راه مبارزه انقلابی سوسیالیستی گام نهادند . یکی از کارگران آلمان بنام لسندر که بعدها در جنبش بین المللی کمونیستی بطور فعال شرکت کرد ضمن کتاب خاطر اتخود مینویسد : " این نخستین کتابی بود که من بدست آوردم و بکمک آن به مفهوم جنبش کارگری پی بردم " .

دومین تالیف مارکس در دومین دیدار خود با انگلس نظریه مربوط به درک ماتریالیستی تاریخ را که در آن هنگام رئوس کلی آن برایش روشن شده بود ، تشریح کرد . انگلس بعد ها یاد آور شد که : " وقتی ما در بهار سال ۱۸۴۵ بار دیگر در بروکسل ملاقات کردیم مارکس . . . تنظیم تئوری ماتریالیستی خود را درباره تاریخ در خط و عمده آن بی پایان رسانده بود و ما تحلیل جزئیات این نظریات جدید را از جوانب گوناگون آن آغاز کردیم " (جلد ۲۱ ، ص ۲۲۰) . در همین دیدار آنها لازمیدانستند به تالیف مشترک کتاب دیگری علیه ایدئالیسم فلسفه آلمان در دوران پس از هگل و ویژه علیه انواع جدید آن بپردازند .

در نوامبر سال ۱۸۴۵ مارکس و انگلس با اتفاق هم نگارش یک اثر فلسفی در جلدی را آغاز کردند و آنرا " ایدئولوژی آلمانی " نامیدند . کار هر دو مولف در زمینه نگارش این کتاب به مفهوم کامل کلمه جنبه کلکتیو داشت . " ایدئولوژی آلمانی " برخلاف " خانواده مقدس " که در آن هر مولف بخشی از اثر را مینوشت ، حاصل همکاری خلاق و نزدیک مارکس و انگلس بود . محتوی اساسی " ایدئولوژی آلمانی " و اهمیت تئوریک قاطع و فناناپذیر این اثر آنست که مارکس و انگلس در این کتاب برای نخستین بار به بررسی و تحلیل همفصانه درک ماتریالیستی تاریخ

(ماتریالیسم تاریخی) می پردازند و آنرا پایه فلسفی کمونیسم علمی اعلام میکنند . در ایجاد نظریه جامع درباره درک ماتریالیستی تاریخ نقش عمده را مارکس ایفا کرد و بنا بگفته انگلس این یکی از د کشف عظیم مارکس بود که در بر تو آن سوسیالیسم از تخیل به علم بدل گردید (کشف دوم مارکس ایجاد تئوری ارزش اضافی بود) .

مهمترین نتیجه های که از تحلیل نظریه درک ماتریالیستی تاریخ در کتاب " ایدئولوژی آلمانی " گرفته شده حکم مربوط به ضرورت تاریخ و ناگزیری انقلاب پرولتری کمونیستی است . هیچیک از انقلاب های پیشین طبقات و تسلط طبقاتی را از میان نبردند و حال آنکه " انقلاب کمونیستی . . . تسلط هرگونه طبقاتی را همراه با خود طبقات از میان خواهد برد . . . " انقلاب نه تنها از آن جهت که یگانه راه بر انداختن طبقه مسلط است بلکه در عین حال بعنوان وسیله ای برای ایجاد تحول در خود انسان ها ضروری است . زحمتکشان در جریان خود انقلاب از تاثیر اندیشه ها و سنت ها و خرافات جامعه کهنه آزاد خواهند شد .

در " ایدئولوژی آلمانی " عبارات پوچ و میان تهی اشپزینگر درباره اینکه در شرایط کمونیسم شخصیت جداگانه به برده جامعه بدل میگردد و کمونیست ها بابر انداختن مالکیت خصوصی گویا شخصیت را نیز نابود میکنند ، سخت بیاد استهزا " گرفته شده است . مارکس و انگلس توضیح میدهند که مالکیت خصوصی تنها پایه ایست برای شخصیت فردی بورژوازی ولی اکثریت افرادی را که فاقد مالکیت هستند از شخصیت فردی محروم میسازد . کارگران شخصیت فردی خود را تنها در پرتو مبارزه علیه نظام سرمایه داری کسب میکنند .

مارکس و انگلس در برابر تلقی ایدئالیستی بورژوازی از آزادی یعنی آزادی روح و خود مختاری روح و استقلال کامل شخصیت در مقابل جامعه و عبارت دیگر در برابر آزادی کاذب ، تلقی ماتریالیستی آزادی را عرضه میدارند و آنرا بعنوان قدرت و تسلط بر اوضاع و احوال و مناسباتی که انسان در آن زندگی و کار میکند ، تعریف میکنند . آزادی واقعی انسان برخلاف آنچه که ایدئالیست ها تعبیر میکنند در آزادی موهوم روح از قید مناسبات مادی اجتماعی نیست بلکه در شناخت این مناسبات و تسلط بر آنهاست . موفقیین کتاب " ایدئولوژی آلمانی " در برخورد به مفهوم آزادی از " ایستوریسم " (یعنی بررسی و ریزایی پدیده ها در پیوند با شرایط تاریخی مشخص پیدایش و تکوین و تکامل آنها - مترجم) دفاع میکنند و خاطر نشان میسازند که جامعه بشری در هر دوران تاریخی تنها به پله معینی از آزادی و تسلط بر نیروهای خارجی طبیعت و مناسبات اجتماعی دست می یابد و فقط در آخرین مرحله رشد مناسبات اجتماعی یعنی در کمونیسم است که جامعه بشری میتواند به آزادی اجتماعی و معنوی کامل تحقق بخشد .

سراسر جلد دوم " ایدئولوژی آلمانی " به انتقاد از " سوسیالیسم حقیقی " و اصول تجریدی و ایدئالیستی آن که انساندوستی تجریدی و جملات احساساتی درباره عشق همگانی به انسان را جایگزین برخورد طبقاتی و مبارزه انقلابی میسازد ، اختصاص دارد .

کمیته های مطبوعات

کمونیستی

در نیمه دوم سالهای چهارم قرن نوزدهم انقلابهای بورژوازی مکرر در اروپا نضج میگیرد . ولی جنبش کارگری هنوز ناپخته و دارای تشکل ضعیف است و بدون پیوند با اندیشه سوسیالیستی گسترش می یابد . سازمان های معدودی که موجود بودند برنامه مثبتی نداشتند .

در چنین شرایطی که پیگرد های پلیسی شدید بود و امکان اتحاد و یاری برای تبلیغات مطبوعاتی وجود داشت مارکس و انگلس بهترین شکل سازمان شرکت کنندگان جنبش را تشکیل کمیته های مطبوعاتی کمونیستی میدانستند و بر آن بودند که از این راه میتوان میان هواداران اندیشه های کمونیستی نه تنها در آلمان بلکه در کشورهای دیگر نیز رابطه برقرار کرد و کار مبادله اسناد و مدارك تبلیغاتی طبع شده یا دست نویس شده را سازمان داد .

این کار در ژانویه سال ۱۸۴۶ با تشکیل يك کمیته مطبوعاتی کمونیستی خبرنگاری در بروکسل آغاز شد .

انتقاد از
" کمونیسم پیشه‌وری "
ویتلینگ

کمیته بروکسل تحت رهبری مارکس و انگلس تقریباً از لحظه پیدایش خود علیه نظریات اوتوریک ویتلینگ و " سوسیالیست های حقیقی " به مبارزه پرداخت . پیروان این نظریات حالا دیگر از توسعه جنبش کاریگری در آلمان و از اشاعه اندیشه های کمونیسم علمی جلوگیری میکردند . تصادم آشکار با ویتلینگ در جلسه کمیته مطبوعاتی بروکسل در ۳۰ مه ۱۸۴۶ هنگام بحث پیرامون چگونگی سازمان تری تبلیغات مطبوعاتی کمونیستی در آلمان ، روی داد .

واید همیر پیشتها کرد که چاپ آثار مارکس و انگلس و کمونیست های دیگر از سهل و جوهی که در متن از پیروان اندیشه های کمونیسم بنام مه یرو رسیل اهل و ستفالی حاضر به پرداخت آن شده بودند انجام گیرد . ولی ویتلینگ طلب میکرد که کمیته در درجه اول چاپ آثار جدید او را تأمین کند و حال آنکه در این آثار نظریات عقب مانده ویتلینگ شکل بسیار نا هنجار خود گرفته بود . بدینسان سخن بر سر آن بود که پروپاگاندا بر چه پایه ای باید استوار باشد - بر نظریات غیر علمی و تخیلی و اسلوب های سکناریستی و توطئه گرانه ویتلینگ یا بر تئوری و تاکتیک انقلابی که مارکس و انگلس تنظیم کرده بودند .

مارکس و انگلس برخلاف ویتلینگ ثابت میکردند که در مبارزه تحقق پیدا رنگ کمونیسم جای سخنی هم نمیتواند در میان باشد و اینکار مستلزم مبارزه سیاسی فعال و دهنه دار طبقه کارگر است و بسا آنکه این مبارزه در مراحل اولیه و در انقلاب بورژوازی به تسلط سیاسی بورژوازی خواهد انجامید مع الوصف برای پیروزی بعدی طبقه کارگر شرایط لازم را فراهم خواهد ساخت .

" بخشنامه علیه کریگه "
 مرحله مهم فعالیت کمیته مطبوعاتی کمونیستی بروکسل مبارزه آن علیه " سوسیالیسم حقیقی " بود . گرایش های سیاسی ارتجاعی " سوسیالیست های حقیقی " و اعتنائی آنان به ویژگی های رشد اجتماعی - سیاسی آلمان و عدم درك جنبه مترقی نسبی سرمایه داری ، به فعالیت آنان از نظر عینی خصلت دفاع از رژیم مطلقه فئودالی موجود میداد . ضمناً طرفداری بسیاری از سخنگویان " سوسیالیسم حقیقی " که تحت عنوان کمونیسم انجام میگرفت کارگران آلمان را گمراه میکرد و مانع آن میشد که کارگران به خصلت حقیقی این جنبش که در ماهیت امر دشمن جنبش پرولتری بود ، پی ببرند .

آنچه که موجب شد تا کمونیست های بروکسل که پیرامون مارکس و انگلس گرد آمده بودند علیه " سوسیالیسم حقیقی " به مبارزه آشکار برخیزند فعالیت يك روزنامه نگار آلمانی بنام هرمان کریگه در ایالات متحده امریکا بود . کریگه میکوشید پیامهای نوپروانه ای را هم که در روزنامه دوچ می کرد و ضمن آنها از شروتزمندان نیویورک دعوت بعمل میآورد تا به کارگران محتاج و بطور کلی همه

تهیه ستان کمک پولی بکنند ، فعالیت کمونیستی جلوه دهد .
 این تبلیغات مورد انتقاد شدید مارکس و انگلس قرار گرفت . تحت رهبری آنها در ۱۱ ماه
 سال ۱۸۴۶ در جلسه کمیته بروکسل قطعنامه ای در ترویج کریگه بتصویب رسید . فقط ویلتینگ
 باین قطعنامه رای مخالف داد . قطعنامه و همراه با آن نامه توضیحی کمیته بروکسل که مارکس و
 انگلس آنرا نوشته بودند با وسائل چاپ دستی تکثیر گردید . برای سایر کمیته‌های مطبوعات
 و گروه‌های کمونیستی فرستاده شد . این سند بعدها بنام "بخشنامه علیه کریگه" مشهور شد .
 در قطعنامه خاطر نشان میشد که تبلیغات کریگه "حزب کمونیست را چه در اروپا و چه در
 آمریکا بحد اعلی بدنام میکند" و نظریاتی که کریگه در روزنامه "فولکس تریبون" از آن دفاع میکند
 نظریات کمونیستی نیست . "هذیان‌های احساساتی موهومی که کریگه در نیویورک تحت
 عنوان "کمونیسم" موعظه میکند ، اگر مورد قبول کارگران واقع گردد از نظر اخلاقی تاثیر بی
 نهایت تباهی آور در آنها خواهد بخشید" (جلد ۴ ، ص ۱) .

در پاریس نامه‌هایی که مارکس و انگلس از لندن و پاریس میگرفتند نشان میداد که مواضع
 "سوسیالیست‌های حقیقی" در داخل اتحاد دیده عدالتخواهان استوار
 است . کمیته مطبوعاتی کمونیستی بروکسل برای ریشه‌کن ساختن قطعی این جریان تصمیم گرفت
 انگلس را به پاریس بفرستد . رهبران اتحاد به عدالتخواهان پاریس نیز همین خواهش را کرده
 بودند .

انگلس پس از آنکه گروه کوچکی از متقدمترین اعضای اتحادیه را در پاریس پیرامون خود متحد
 کرد علیه اندیشه‌های خرده بورژوازی پرودون بمبارزه ای قاطع برخاست . انگلس در نامه‌های
 خود به مارکس و به کمیته بروکسل "اندیشه‌های اساسی پرودون را با شدت بی‌اعان و با عمق
 شایان تحسین مورد انتقاد قرار میدهد" .
 انگلس در جلسات نمایندگان شعب اتحادیه عدالتخواهان با هواداران پرودون بحث
 های پرشور داشت . او در نامه خود به مارکس مینویسد : "من باین لعنتی هارحم نمی‌گردم و به
 خرافاترین پندارهای آنان می‌تاختم و اعلام میکردم که آنها اصلا و ابدا پرولتر نیستند" (جلد
 ۲۷ ، ص ۶۴) . انگلس برای هدف‌های اساسی کمونیست‌ها فرمول‌بندی کوتاهی تنظیم کرد و
 نوشت : "۱ - ضرورت دفاع از منافع پرولترها در نقطه مقابل منافع بورژواها ؛ ۲ - تحقق این
 هدف‌ها از طریق برانداختن مالکیت خصوصی و تعویض آن با مالکیت اشتراکی ؛ ۳ - عدم شناسایی
 وسیله دیگری برای تحقق این هدف‌ها سوای انقلاب قهری دموکراتیک" .

در نخستین کنگره تصمیم گرفته شد به اتحادیه طرح "مرامنامه" ای که انگلس آنرا ترتیب
 داده بود ، پیشنهاد گردد . هنوز معلوم نشده است که انگلس کی و در چه شرایطی این نخستین
 طرح برنامه اتحاد کمونیست‌ها را نوشته است . ولی آنچه که نشان میدهد این اثر تالیف انگلس بوده
 آنستکه اصل سند بدست انگلس نوشته شده و نیز بخش مهمی از متن "طرح" در "اصول کمونیسم"
 که انگلس در آستان دومین کنگره اتحادیه کمونیست‌ها نگاشته وارد شده است .
 در این سند ، انگلس نخستین تلاش را برای شالوده ریزی یک برنامه مارکسیستی که در آن
 مسائل رشد اجتماعی بر پایه درک ماتریالیستی تاریخ بررسی شود ، بعمل آورده است .

مانیفست حزب مارکس و انگلس در "مانیفست" تجربه مبارزه طبقه کارگر را از ابتدا
ترین اشکال پروژان تا پیکارهای طبقاتی آنزمان پرولتاریا بشیوه
داهیانه جمع بندی کرده و از آن نتیجه گرفته اند . در عین حال
"مانیفست حزب کمونیست" نتیجه بررسی ها و تحلیل هائی است که مارکس و انگلس تا سال ۱۸۴۷
در باره کمونیسم علمی انجام داده بودند . این اثر در حکم پایان دوران تکوین فلسفه مارکسیسم
است . اندیشه هائی که مارکس و انگلس در آثار پیشین خود بیان داشتند و تشریح کرده بودند
در "مانیفست" بشکل نهائی خود تبلور می یابد و به از آن میلیون ها نفر رسوخ میکند .
اندیشه علمی جامع بنیاد گذاران جهان بینی مارکسیستی در این کتاب اشکالی بهمان اندازه
جامع و روشن دارد .

مارکسیسم از آن پرمی به تئوری موزون و علمی دگرگونی انقلابی جهان بدل گردید .
"مانیفست" بیان الهام بخش اصول اساسی جهان بینی انقلابی پرولتاریا و چکیده نخستین
تحلیل هائی است که تا آنزمان در زمینه سه جز ترکیبی مارکسیسم یعنی ماتریالیسم دیالکتیک
و تاریخی و اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی انجام گرفته بود .

سریاز در بهار سال ۱۸۴۹ ضد انقلاب توانست تسلط خود را در بسیاری از
انقلاب نواحی آلمان احیا کند . ولی با وجود این ، نیروهای انقلاب هنوز در
مجارستان که به مبارزه ادامه میداد و نه در آلمان غربی و جنوبی که طغیان
های توده ای جدیدی در آن پدید می آمد ، هنوز در هم شکسته شده بودند .
مبارزه ای که در آلمان غربی و جنوبی در گرفته بود تمام افکار انگلس را بخود مشغول می داشت
در آغاز ماه مه انگلس نقشه ای برای عملیات جنگی طرح ریخت و برای عملی ساختن آن در ۱ مه
سال ۱۸۴۹ به البرفلد که روز پیش در آن قیام شده بود ، عزیمت کرد و در سر راه در زولینگن متوقف
شد . در آنجا یک گروه جنگی مرکب از کارگران انقلابی تشکیل داد و روز ۱۱ مه در راس چهارصد
پرولتر وارد البرفلد شد .

انگلس بنحوی خستگی ناپذیر در کمیسیون جنگی و شورای جنگی کار میکرد ، به واحد های
مسلح آرایش جنگی میداد و گروه های تیرانداز را تقویت میکرد . ضمناً او از کمیته امنیت خواستار
شد که چریک های البرفلد را بعزت روش خصمانه آنها با مردم خلع سلاح کند و اسلحه آنها را میان
کارگران تقسیم نماید و در عین حال پیشنهاد کرد که مالیات اجباری برای بورژوازی وضع گردد و
وجوه آن به مصرف نگاهداری واحد های مسلح برسد .

ولی کمیته امنیت که از هرگونه اقدام قاطع هراس داشت پیشنهاد های انگلس را رد کرد .
آنگاه انگلس با تفاق سایر فرماندهان واحد های اعتنا به تصمیم کمیته ، سلاح هائی را که در انبار
شورای شهر حفظ میشد و به چریک های ضد انقلابی کرونینبرگ تعلق داشت ضبط کرد . او در تمام
اقدامات خود به کارگران مسلح اتکا داشت .

کمی بعد عملیات جنگی میان ارتش پفالی و ارتش پروس آغاز شد . انگلس در این عملیات
مستقیماً شرکت بسیار فعال داشت و آجودان و یلیخ عضو اتحادیه کمونیست ها بود که فرماندهی
یکی از واحد های مرکب از آگاهترین و شجاعترین سپاهیان را که بط و وعده کارگر بودند ، بمعهد
داشت .

انگلس همه جا ابتکار جسورانه ، کاردانی ، شهامت و دلاوری دل از جان برگرفته از خود

نشان میداد . او با تفاق و بلیخ نقشه‌های عملیات جنگی را طرح میریخت ، وظاوف جنگی بسیار بفرنج و خطرناک تحت رهبری او انجام میگرفت ، در سازمان حمل اسلحه و مهمبات شرکت بسیار فعال داشت ، ارتباط با سایر واحدها را حفظ میکرد و خود با کشف جنگی میرفت . در عقب نشینی ها همواره با شجاعترین تیراندازان که جناح عقب عمده قوای قیام کنندگان رامسی پوشاندند ، باقی میماند .

انگلس علاوه بر رگیری های کوچک در چهار نبرد بزرگ شرکت مستقیم داشت که نبرد راشاتاز همه آنها مهمترین بود . الثونورا در ختر مارکس بعد هانوش : " . . . تمام کسانی که او را زیر آتش دیده بودند مدت تها پس از آن واقعه همچنان از خون سردی فوق العاده و بی اعتنائی کامل اوسه هرگونه خطر سخن میگفتند " .

مجله

وظیفه عمده ایکه مارکس و انگلس برای خود قائل بودند عبارت بود از تجهیز کمونیست ها به درک روشن و درنمای جنبش و طرحریزی اصول تئوریک و پیرائیک جدید بر پایه تعمیم تجارب پیکارهای انقلابی سال های ۱۸۴۸-۱۸۴۹ . برای اینکار آنها میبایست از خود یک ارگان مطبوعاتی داشته باشند . سرانجام برای اجرای نقشه ای که در زمانی بود طرح آنها ریخته بودند به تاسیس مجله :

NEUE RHEINISCHE ZEITUNG
POLITISCH - ÖKONOMISCHE
REVUE "

" NEUE RHEINISCHE ZEITUNG. POLITISCH - ÖKONOMISCHE REVUE "

پراختند .

انگلس در تدارک انتشار آن شرکت مستقیم داشت . او با تفاق مارکس " اطلاعیه " ای نوشت که در آن برنامه مجله تشریح شده بود و از جمله خاطر نشان میگردد که مجله " این امکان را پدید میآورد که مناسبات اقتصادی که پایه مجموعه جنبش سیاسی را تشکیل میدهد بطور مشروح و بر پایه علمی پژوهش شود " (جلد ۷ ، ص ۱) . سپس نوشت که مجله از فرصت آرامش ظاهری استفاده خواهد کرد تا " دوران گذشته انقلاب و خصلت احزاب مبارز و نیز مناسبات اجتماعی را که وجود مبارزه این احزاب معلول آنهاست ، روشن کند " (همانجا) .

در طول سال ۱۸۵۰ جمعا شش شماره از این مجله انتشار یافت (شماره های ۵ و ۶ آن یکجا منتشر شد) . محتوی این شمارهها تقریبا همه از آثار مارکس و انگلس تشکیل میشود . انگلس ضمن تعمیم تجارب ناشی از انقلاب آلمان اثر دیگری تحت عنوان " جنگ دهقانی در آلمان " تالیف کرد و بعد هاد رییس شنگفتار چاپ دوم آن نوشت : " شباهت انقلاب سال ۱۸۴۸ و آلمان با انقلاب سال های ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ باندازه ای چشمگیر بود که در آن زمان به هیچوجه نمیشد آنرا نادیده گرفت " (جلد ۱۶ ، ص ۴۱۳) . این شباهت به انگلس کمک کرد تا علل شکست انقلاب ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ یعنی عقب ماندگی اقتصادی و سیاسی آلمان ، خیانت آشکار پروروازی به امر دموکراسی ، ضعف عناصر مترقی ، پراکندگی جنبش و خصلت محلی محدود قیام ها را که به ضد انقلاب فرصت میداد آنها را یکی پس از دیگری درهم کوبد ، روشن سازد .

پس از سرکوب انقلاب در آلمان و سایر کشورهای اروپائی مارکس و انگلس

" اسیر مصری "

از امکان انتشار مقالات و کتب خویش محروم شدند . تنها نشریاتی

که میترا ناستند گاه گاه مقالاتی در آنها انتشار دهند ارگان های مطبوعاتی چارتیست های انگلیسی

بود که هیچ حق الزحمه آن بابت آن نمی پرداختند . در همین اوضاع و احوال مارکس و خانواده^ش با محرومیت‌های مادی دست‌گیر بیان بودند . مسئله تامین معیشت برای انگلس نیز بشدت مطرح بود . والدین او با استفاده از این وضع کوشیدند . در سرنوشت پسر ارشد خود اعمال نفوذ کنند . ماری خواهر انگلس بدستور آنها به انگلس نوشت که والدینش مایلند که اولندن را ترک گوید و باز به کارتجارته مشغول گردد . انگلس موافقت کرد به دفتر بازرگانی منچستر که با آن آشنائی داشت بازگردد و در عین حال پنهان نمی‌کرد که این بازگشت را موقت تلقی میکند .

زندگی در منچستر یکنواخت و ملال انگیز بود . انگلس غالباً شکایت میکرد که " بازرگانی لعنتی " نیروی جسمی و روحی او را بشدت تضعیف نماید . بیم بود هنبود که مارکس زندگی انگلس را در منچستر بعنوان زندگی " اسیر مصری " دوران فراغنه توصیف میکرد . ولی انگلس میدانست که این تنها امکانی است که با استفاده از آن میتواند به مارکس و خانواده اثر کمک‌مادی منظم برساند .

مارکس و انگلس اینک در ورازیک دیگر در قبائل مسائل جدید اجتماعی - سیاسی و مسائل روزمره ضرورت مصاحبت و دستاورد با یکدیگر را با حدت خاصی احساس میکردند . مارکس در نامه خود به انگلس مینویسد : " من اینجا . . . در اتزواوی کامل بسر میبرم و باینجهت حدس میزنی که مفارقت ترا بشدت احساس میکنم و به همصحبتی تو نیازمندم " (جلد ۲۷ ، ص ۱۷۳) .

وحدت با آنکه مارکس و انگلس حالا نمیتوانستند هر روز با یکدیگر دیدار کنند ، همکاری
معنوی فکری آنان قطع نشده بود و بطور منظم با یکدیگر تبادل نظر میکردند . کمی
پس از کودتای ۲۳ سپتامبر سال ۱۸۵۱ در فرانسه مارکس شاهکار نامی خود
" هجد هم برومولوئی بناپارت " را برشته تحریر درآورد . وقتی آغاز این اثر کلاسیک با نامه منورخ
سوم سپتامبر ۱۸۵۱ انگلس به مارکس مقایسه میشود از نظر پوشیده نمی ماند که مارکس از تشبیهات
درخشان و قیاس‌های هوشمندانه ای که انگلس در نامه خود در باره حوادث بکار برده استفاده کرده
است .

با رزترین نمونه وحدت مسلکی و دوستی مارکس و انگلس همکاری چندین ساله آنها در روزنامه
ترقیخواه امریکائی " نیویورک دیلی تریبون " است . مارکس انگلس را نیز به همکاری در این روزنامه
جلب کرد . انگلس در رساله‌های بعد مقالات بسیاری در زمینه مسائل نظامی و غیره بران روزنامه نوشت .
بخشی از این مقالات ثمره کار خلاق مشترک آنها بود . انگلس بنا بر خواهش مارکس از اوت سال ۱۸۵۱
تاسیپتامبر ۱۸۵۲ برای روزنامه سلسله مقالاتی تحت عنوان " انقلاب و ضد انقلاب در آلمان " نوشت
که با مصای خیرنگار رسمی آن - کارل مارکس - در روزنامه بچاپ رسید . مارکس هر یک از مقالات
را (تعداد آنها نوزده مقاله بود) پیش از ارسال به نیویورک نگاه میکرد .
اثر انگلس تحت عنوان " انقلاب و ضد انقلاب در آلمان " نخستین پژوهش مارکسیستی منظم تاریخ
انقلاب ضالی‌های ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ آلمان است .

انگلس یکسلسله اندیشه‌های جالب در باره تاکتیک مبارزه انقلابی مطرح ساخت . نیروی
عظیم قریحه و استمداد اویشابه استراتژی و استناد عملیات انقلابی و کارشناس فن جنگ در این اشرا
وضوح خاصی متجلی گردید .

انگلس ضمن تشریح شرایط پیروزی انقلاب نوشت : " . . . در انقلاب نیز مانند جنگ همواره
باید توانست با دشمن رودر رو مقابله کرد . در اینجا نیز کسی که حمله میکند در وضع مساعدتری قرار

میگیرد . در انقلاب نیز مانند جنگ بی نهایت واجب است که در لحظه قاطع تمام نیروی که در اختیار است بی توجه بدانکه چه شانس و وجود دارد برای مقابله با خطر بکار برده شود . تاریخ و هیچ انقلاب کامیابی را سراغ ندارد که صحت این حکم مسلم را تایید نکرده باشد " (جلد ۸ ، ص ۸۰) . جوانمردان متن به خطر دادن و شجاعت به دروغ ، از خضال ضروری هر انقلابی واقعی است

انگلس مینویسد : " در هر مبارزه ای بیشک آنکس که دستکش را بر میدارد با این خطر روبرو است که مغلوب شود ، ولی مگر این امر میتواند موجب شود که او از همان آغاز خود را مغلوب اعلام کند و بدون دست بردن به شمشیر سر تسلیم فرود آورد و یوغ برگردن نهد ؟ در انقلاب هر کس که موضع حساس و قاطع در اختیار داشته باشد ولی بجای برانگیختن دشمن به اقدام به حمله ، آن موضع را تسلیم کند همواره در خورد آنست که خائن تلقی اش کنند " (همانجا ، ص ۸۰ - ۸۱) . در این لحظات حساس تسلیم مواضع به دشمن بدون اقدام به پیکار رتود و هائیمیشی از خود شکست در پیکار ، ایجاد یاس و سرخوردگی میکند : " شکست پس از یک پیکار سخت ، از پیروزی آسان اهمیت انقلابی کمتری ندارد " (همانجا ، ص ۸۰) .

اثر انگلس تحت عنوان " انقلاب و ضد انقلاب در آلمان " با آثار کلاسیک مارکس یعنی " مبارزه طبقاتی در فرانسه از سال ۱۸۴۸ تا سال ۱۸۵۰ " و " هجدهم بروملوئی بنایارت " پیوند مستقیم دارد . در این آثار از انقلاب های اروپا در سالهای ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ نتیجه گیری شده است . تجربه مبارزه طبقاتی سالهای انقلاب به مارکس و انگلس امکان داد تا اندیشه های اساسی آموزش خود یعنی تئوری انقلاب ، دولت و دیکتاتوری پرولتاریا را تکمیل کنند .

پس از انتقال کمیته مرکزی اتحادیه کمونیستها به کلمن ، مارکس و انگلس رهبری آنرا ادامه دادند و پیوسته انواع رهنمودهای کتبی برای آن میفرستادند و کمیته را از اوضاع و احوال لندن

انحلال

اتحادیه کمونیستها

آگاه میساختند .

بازداشت کمونیستها و محاکماتی که ازین آن صورت گرفت نیروی اتحادیه را در آلمان ضعیف کرد . پس از بازداشت اعضای کمیته مرکزی کلمن ، اتحادیه کمونیستها بمطابق يك سازمان مرکزی واحد عملا به موجودیت خود پایان داد . شعبه اتحادیه در لندن با توجه باین امر روز ۱۷ نوامبر سال ۱۸۵۲ به پیشنهاد مارکس خود را منحل اعلام کرد و ادامه موجودیت اتحادیه کمونیستها را در کشورهای قاره اروپا دور از مصلحت شناخت . انگلس در سال ۱۸۸۸ نوشت : " بلافاصله پس از اعلام رای محکومیت ، اتحادیه توسط اعضای بازمانده آن رسماً منحل شد " (جلد ۲۱ ، ص ۳۶۵) . انحلال اتحادیه در حکم پایان مرحله کاملی از تکامل جنبش کارگری آلمان و بین المللی بود . انگلس در این باره نوشته است : " با محکومیت کمونیستهای کلمن در سال ۱۸۵۲ نخستین دوران جنبش کارگری مستقل آلمان بپایان رسید " (جلد ۲۱ ، ص ۲۱۴) . فعالیت مارکس و انگلس در زمینه سازمانگری و تحکیم اتحادیه کمونیستها و طرح ریزی اصول تئوریک و تاکتیکی آن یکی از درخشانترین صفحات تاریخ مبارزه بنیادگذاران کمونیسم علمی در راه ایجاد حزب پرولتری است . بندهائی که مارکس و انگلس افشاندند بودند بعد هائمرات فراوان ببار آورد .

دوستی خلل ناپذیر

با آنکه انگلس در نخستین سالهای اقامت در منچستر امکان مالی بسیار محدودی داشت تمام کوشش خود را بکار میبرد تا دشواری های مادی مارکس و نوزدیکانشر را تخفیف بخشد. این مرد کبیرد رپایتخت کشور بزرگ سرمایه داری شکوفان، در این مرکز "کارگاه صنعتی جهان" نصیبی جز فقر جانکاه نداشت. منبع اساسی گذران این خانواده بزرگ درآمد های نامنظم و بسیار ناچیزی بود که مارکس از کارهای مطبوعاتی بدست می آورد. پشتیبانی مالی دائمی انگلس برای این خانواده ضرورت حیاتی داشت. تنها همین پشتیبانی بود که به مارکس امکان میداد بار سنگین میارزه توان فرسا با فقر را بدوش کشد. خود انگلس در هر وضع مادی که قرار داشت همواره با کمال آمادگی به دوست خود کمک میکرد.

آنچه که بویژه برای مارکس ارزنده بود پشتیبانی معنوی دائمی انگلس بود. مارکس در دشوارترین لحظات زندگی خود در وجود انگلس تکیه گاه مطمئنی برای خود احساس میکرد. مارکس در ۶ آوریل سال ۱۸۵۵ در روز بزرگ پسر محبوب خود ادگار به انگلس نوشت: "من هیچگاه فراموش نخواهم کرد که دوستی تو در این لحظه مخوف تا چه اندازه از شدت رنج ما میکاهد و تو خود میدانی که مرگ فرزند، مرا به چه اندوه عظیمی دچار کرده است" (جلد ۲۸، ص ۳۷۱). مارکس در نامه بعدی خود نوشت: "علیرغم تمام رنج های موحشی که در این روزها برده ام، فکرتو و دوستی تو امید باینکه من و تو هنوز انجام کارهای معقولی را در پیش داریم، همواره مرا بر سر پانگه داشته است" (همانجا).

پیوند روحی استوار میان مارکس و انگلس طی سالیان درازی که آنها در شهرهای مختلف بسر میبردند، هیچگاه قطع نمیشد. نامه های آنها گواه بارز این امر است.

لا فارگ بعد ها مینویسد آنها در طول بیست سال از نظر فکری پیوسته در کنار هم بودند و اندیشه ها و نقشه های خود را چه در زمینه حوادث سیاسی جاری و تاکنیک مبارزه طبقاتی پرولتاریا و چه در زمینه اشتغالیات علمی خویش بایکدیگر رد و بدل میکردند. اگر در رسیدن نامه های انگلس چند روز تاخیر روی میداد مارکس ناراحت میشد. در یکی از نامه های خود به انگلس مینویسد:

"همان دیدن خط تو برای من مایه نشاط است" (جلد ۳۰، ص ۳۱۸). الثونورا مارکس - اولینگ مینویسد: "یکی از نخستین خاطرات دوران کودکی من خاطره رسیدن نامه های منچستر است. مارکس و انگلس تقریباً هر روز بیکدیگر نامه مینوشتند و من بیاد دارم که ماور" پدرم را در خانه ماور صد امیکردند (در موارد بسیار چگونه با نامه ها گفتگو میکرد، پنداری نگارنده آن همانجا حضور داشت...". (از کتاب خاطراتی درباره مارکس و انگلس، ص ۱۸۴ - ۱۸۵).

نه شرایط شاقی که مارکس در آن بسر میبرد و نه سیل افترا و بهتانهای که جرائد بورژوازی نثار مارکس و انگلس میکردند هیچیک نمیتوانست اراد آنها را درهم شکنند و نشاط روحی آنها را برهم زند. تمام مکاتبات مارکس و انگلس سرشار از لطیفه های شیرین است.

اختلاف نظر

لا سال نظریه خود را که با موضع گیری پیشوایان پرولتاریای انقلابی تضاد فاحش داشت در جزوهای تحت عنوان "جنگ ایتالیا و وظایف پروسه" تشریح کرده بود. لا سال برخلاف نظریات مارکس و انگلس

بالا سال

که در کتاب انگلس تحت عنوان "رودخانه های پورون" بیان شد صلا سال از آنها بخوبی آگاه بود، از بیطرفی دولتها ی متحد آلمان در جنگ ایتالیا دفاع میکرد و سیاست ایتالیایی ناپلئون سوم

را مترقی مینامید و امپراتور فرانسه را نهنما برای ایتالیا بلکه برای آلمان نیز نیکوکار جلوه میداد. تا
لا سال در برابرمشی مورد دفاع مارکس و انگلس که میگفتند اتحاد آلمان باید از پائین و به نیروی اقدام
انقلابی بود، هاضورت گیرد. مشی دیگری را عرضه میداشت که در آن از سیاست محافل حاکمه پیروسیه
که میکوشیدند آلمان را تحت رهبری این دولت ارتجاعی متحد سازند، پشتیبانی میشد.

انتشار جزوه لا سال که در ضمن خود را بیانگر نظر حزب انقلابی نیز اعلام میکرد مارکس و انگلس
را برآشفته ساخت. مارکس روز ۱۸ مه سال ۱۸۵۹ به انگلس نوشت: "جزوه لا سال اشتباه
عظیمی است... اصولا اگر لا سال بخود جرات میدهد بنام حزب سخن گوید، درآینده یسا
باید آماده باشد که ما ورا علنا افشاکنیم زیرا وضع بقدری جدی است که تعارف برنمیدارد و یا آنکه
... باید مقدمتاً با کسانی که ممکنست نقطه نظر دیگری هم داشته باشند، مشورت کند. ما

اکنون باید بههر قیمتی شده انضباط حزبی را حفظ کنیم والا کار بکلی خراب خواهد شد
(جلد ۲۹، ص ۳۵۰). با آنکه مارکس و انگلس در آن هنگام از مشاخره آشکار بالا سال خودداری
کردند، مارکس با موافقت کامل انگلس زیانبخش بودن اقدامات خود سرانه و توافق نشده لا سال
را با قاطعیت باو گوشزد کرد. "زیرا جروبحث علنی در داخل یک حزب پرجمعیت (که ضمناً باید
امید و اربود با انرژی خود آنچه را که هنوز از لحاظ تعداد کم دارد، جبران کند) در هیچ حالتی
سودمند نیست" (جلد ۲۹، ص ۵۱۷).

اختلاف بنیاد گذاران مارکسیسم بالا سال به اختلاف نظر بر سر مسائل تاکتیک و سیاست
حزب کارگری محدود نمیشد، بلکه مسائل جهان بینی و نظریات استتیک و غیره را نیز در بر میگرفت
اختلاف نظر در زمینه این مسائل در پایان سالها ی پنجاهم از پرا انتشار برخی از آثار فلسفی و ادبی
لا سال بروز کرد.

در زمینه دولت نیز نظریات مارکس و انگلس با نظریات لا سال تمایز اصولی داشت. بنیاد
گذاران مارکسیسم دولت را سازمان طبقه حاکمه میدانستند، ولی لا سال که همچنان اسیر ایدالیسم
هگل باقی مانده بود دولت را موسسه ای مافوق طبقات میدانست که هدف آن "ترتیب و پیشبرد
جامعه بسوی آزادی" است.

نظریات خرده بورژوازی لا سال در زمینه تئوری که با ایدالیسم و پنداره های تخیلی آمیخته
بود و تاکتیک سیاسی اشتباه آمیز و طبیعاً موجب میشد که مارکس و انگلس او را متحدی بسیار نامطمئن
تلقی کنند. مارکس در اوت سال ۱۸۶۲ به انگلس اطلاع داد که پرا زیکسلسله گفتگو بالا سال با و اعلام
کرده است که: "... ما در زمینه سیاست در هیچ نکته ای بجز برخی از هدفهای نهائی بسیار
دور، با هم توافق نداریم" (جلد ۳۰، ص ۲۲۲). در همین حال مارکس و انگلس هنوز از کوشش
خود برای آنکه لا سال را وادارند تا با انقلابیون پیرو لتری همگام عمل کند دست برنداشته بودند.

تئوری نظامی
حزب پرولتری

در پایان سال های ۵۰ و اوایل سالهای ۶۰ قریحه و استعداد انگلس
بمثابه نویسنده و تئوریسین نظامی با روشنی فوق العاده ای متجلی شد
مقالات او درباره مباحث نظامی که بدون امضاء در روزنامه "نیویورک"
دری تریبون " انتشار یافت توجه کارشناسان را بخود جلب کرد. حدس میردند که نویسندگان این
مقالات باید ژنرال اسکوت امریکائی باشد.

در سالهای ۱۸۵۷ - ۱۸۶۰ مقالات انگلس درباره مباحث تاریخ نظامی و تئوری جنگی

در "انسیکلوپدی جدید امریکا" بچاپ رسید . نخستین آنها یعنی مقاله "ارتش" در سپتامبر سال ۱۸۵۲ نوشته شد . مارکس این مقاله را بسیار عالی ارزیابی کرد و به انگلس نوشت :
 "ارتش" توغالی بود . ولی حجم آن مرا متعجب کرد زیرا چنین کار سنگینی برای توزیع بخش است . . . تاریخ ارتش با وضوحی بیش از هر چیز موید صحت نظرم در باره پیوند میان نیروهای مولده و مناسبات اجتماعی است . بطور کلی ارتش در رشد اقتصادی نقش مهم ایفا میکند . . . تمام تاریخ جامعه مدنی (سیویل) با وضوحی شگرف در تاریخ ارتش خلاصه میشود .
 (جلد ۲۹ ، ص ۱۵۴) .

انگلس در مقالات نظامی خود ماهیت و علل تصادمات نظامی ، وضع اجتماعی و اقتصادی طرفین محارب ، نقشه های استراتژیک ، عملیات تاکتیکی ، تسلیحات ارتش ها ، شرایط جغرافیائی صحنه های عملیات جنگی را با تحلیلی عمیق و جامع تشریح کرده است . انگلس با تحلیل جنگ معاصرتاریخ فن جنگ که از زاویه دید ماتریالیسم تاریخی انجام گرفته است ، دانش جنگی نوین را شالوده ریخت و در تکامل تئوری جنگی سهم بسیار ارزنده ای بود . یکتا گذارد . برداشت ماتریالیستی دیالکتیکی با امکان داد تا پیوند میان رشد فن جنگ و بنیاد مادی آن یعنی نظام اقتصادی جامعه را روشن کند . انگلس تزیید آلیستی جاوید بودن جنگ ها را که تئوری جنگی تا آن زمان تمام و کمال پیرو آن بود رد کرد و نشان داد که جنگ ها از بنیاد پیش جامعه طبقاتی منشا میگیرند و بنابراین با برافتادن تناقضات اجتماعی آهسته نا پذیر جنگ ها و فزاینده آنها یعنی ارتش و تسلیحات نیز بکلی از میان خواهند رفت . انگلس در همین حال ثابت کرد که ارتش یک نوع کپی است از آن نظام اجتماعی که در آن پدید میآید و گسترش می پذیرد ، تمام استروکتور و سازمان و تسلیحات و شیوه عملیات جنگی ارتش بازتابی است از خصائص اساسی آن نظام اجتماعی .

انگلس برای ترکیب اجتماعی ارتش و وضع روحی سربازان و افسران اهمیت فراوان قائل بود و نقش فوق العاده عامل منوی را در عملیات جنگی خاطر نشان میساخت .
 در رساله های بعد نیز انگلس به تحلیل مسائل نظامی میپرداخت . دوستان حزبی انگلس برای استعداد نظامی او ارزش عالی قائل بودند .

تاسیس

انترناسیونال

همینکه انگلس اخبار اولیه مربوط به ایجاد سازمان رفاقت بین المللی کارگران را از مارکس دریافت داشت بلافاصله بتمام اهمیت واقعه پی برد . او تاسیس این سازمان را کار مشترک خود با مارکس تلقی کرد و با نوشت : "بهر حال خوب است که ما با زیادسانی مربوط میشویم که دستکم نمایندگانی طبقه خویشند . نکته عمده در آخرین تحلیل همین است" (جلد ۳۱ ، ص ۱۵) . برای انگلس روشن بود که سازمان رفاقت بین المللی در برابر او مارکس امکانا توسیعی برای تاثیر بر جنبش کارگری فراهم میسازد . هر دو آنها اتحاد انترناسیونالیستی طبقه کارگر را وسیله مهمی برای رشد آگاهی طبقاتی پرولترها و روشن کردن افکار آنان در باره هدفها و شیوه های واقعی مبارزه میدانستند . انگلس که در مناسبت زندگی میکرد نمیتوانست در کار شورای کل که در لندن قرار داشت و در کارهای روزمره انترناسیونال شرکت مستقیم داشته باشد . ولی او از همان آغاز تاسیس آن میکوشید به مارکس کمک کند ، در مبارزه مسلکی درون انترناسیونال شرکت میورزید و آن احکام مارکسیسم انقلابی را که در "مانیفست کمونسان" و در اساسنامه پایه ریزی شده بود تبلیغ میکرد و از آنها

دفاع مینمود و آنم را تکامل می بخشید .
 مکاتبات تقریباً همه روزه انگلس با مارکس نشان میداد که او در قبال کلیه حوادث انترناسیونال
 با چه سرعتی موضع میگرفته است . همین مسئله کم و بیش مهمی نبود که آنها برای تنظیم مشی بعدی
 مبارزه در راه تحقق اتحاد بین المللی پرولتاریا و رد آمیختن کمونیسم علمی با جنبش کارگری ،
 پیرامون آن بایکدی مگرسورت نکنند . انگلس با بسیاری از فعالین انترناسیونال مکاتبه داشت و
 مشی شورای کل و موضعگیری مشترک خود را با مارکس بآنان توضیح میداد . او در حیطه توانسائی
 و امکانات خود در کار سازمانی عملی شرکت میکرد : کارت های عضویت انترناسیونال را توزیع میکرد و
 در تأمین مالی برخی از ارگان های مطبوعاتی در انگلستان شرکت میورزید و غالباً سازمانگری پیشتیباً
 مادی از کارگران اعتصابی را بعهده میگرفت .

در سال ۱۸۶۹ انگلس سرانجام توانست از کار بازرگانی که مورد
 نفرتش بود آزاد گردد . روز ۳۰ ژوئن سال ۱۸۶۹ در بران
 قرار داد با شریکش گو تفرد ارمن بسر رسید . ارمن که خوب
 میدانست شرکت در کار بازرگانی انگلس را آزار میداد یکسال پیش از پایان دوران قرارداد پیشنهاد
 کرد تمام سرمایه را به انگلس واگذارد و خروج او را از کار نیز با پرداخت مبلغ معینی جبران کند .
 این پیشنهاد کاملاً با تمایل انگلس مطابقت داشت ، ولی میخواست از ارمن غرامتی دریافت کند
 که با امکان نداشت ، چند سال متوالی به مارکس و خانواده اش کمک مادی دائم برساند . پس از
 مذاکرات طولانی توانست به نتیجه مطلوب برسد .

روز اول ژوئیه سال ۱۸۶۹ انگلس بدوست خود نوشت : " ما و عزیزم ! هورا ! امروز کار را
 با بازرگانی " دل انگیز " بی پایان رساندم و اینک من انسان آزادم " (جلد ۳۲ ، ص ۲۶۳) .
 اکنون ما رس بعد ها نوشت : " در روزهایی که این کار شاق انگلس بی پایان نزدیک میشد
 من در خانه انگلس مهمان بودم و آنجا فهمیدم که این سالها با وجود سخت گذشته است . من
 هیچگاه بانگ شغف آلود " برای آخرین بار ! " او را در آن صبحی که گفش های خود را بیامیکرد
 تا برای آخرین بار به دفتر بازرگانی بروم ، فراموش نخواهم کرد . چند ساعت بعد که ما جلوی در
 خانه منتظر ایستاده بودیم دیدیم که انگلس از مزرعه کوچک مقابل خانه خود میآید . عصاب خود را در
 هوا پیچ و تاب میداد ، آواز میخواند و چهره اش از شادی نورانی بود . سپس ما دور میزبه جشن
 نشستیم و شامیانی نوشیدیم و همه احساس خوشبختی میکردیم (از کتاب " خاطراتی درباره مارکس
 و انگلس " ص ۱۸۵) .

سرانجام انگلس توانست نیروی خود را تمام و کمال در خدمت کار حزبی و علمی بگذارد . در
 ژوئیه سال ۱۸۶۹ انگلس در نامه به کوگلمان مینویسد : " بدیهیست که من نیازی نمی بینم بشما
 بگویم که چه اندازه خرسندم که از این بازرگانی لعنتی خلاص شده ام و بار دیگر میتوانم طبع
 دلخواه خود کار کنم ، بویژه که این امر درست در لحظه کنونی انجام گرفته است که حوادث اروپا
 پیش از پیش حدت می پذیرد و یک روز ممکنست بطور کاملاً ناگهانی هوا طوفانی شود " (جلد ۳۲ ،
 ص ۵۱۷) .



کارل مارکس ، فریدریش انگلس ، زنی مارکس ، التونورا مارکس و لائورا فارگ

روز ۲۰ سپتامبر سال ۱۸۷۰ انگلس پس از پایان دادن به تمام کارهای خود در منچستر، به لندن انتقال یافت . او در خانه شماره ۲۲ خیابان ریدجرز - پارک - رود که از آنجا تا خانه ای که مارکس در آن ساکن بود ، پیاده ده دقیقه بیشتر راه نبود ، منزل کرد . سرانجام انگلس به آرزوی دیرین خود برای دیدار

عضو
شورای کل

همه روزه با مارکس نائل آمد . مصاحبت دائمی و بحث مشترک پیرامون مسائل علمی و سیاسی مورد
علاقه مارکس و انگلس محرک نیرومندی بود برای رشد و تکامل اندیشه خلاق آنان .
انگلس به عنوان نزدیکترین فرد وارد خانواده مارکس شد . مهربانی ، دلسوزی ، نوازش
ثبات رفتار ، نشاط روحی ، ظرافت طبع و لطیفه گوئی انگلس از دیرباز علاقه و احترام تمام اعضای
این خانواده را بسوی او جلب کرده بود .

انگلس ساعت‌های طولانی در اطاق کار بزرگ و پرنور خود که قفسه های پر از کتاب در آن قرار
داشت بسر میبرد . در این اطاق بطوریکه لا فارگ نقل میکرد همیشه نظم نمونه وار برقرار بود .
روز کار انگلس معمولاً تا آخر گرفته بود ، ولی همیشه شاداب و سر حال ، آراسته و خوش
پوش و حتی شیت پوش بود . گرچه لا فارگ مینویسد که من "هیچکس را ندیده بودم
که لباسهای معینی را اینقدر طولانی بپوشد ، ولی این لباسها هیچگاه از رنگ و رونمایافتادند و
همیشه نو بنظر میرسیدند . . . او در مورد خودش صرفه جو بود و فقط خرج هائی را بخود اجازه
میداد که مطلقاً آنها را ضرور میسرمد . . . («خاطراتی در باره مارکس و انگلس» ص ۸۶) .
انگلس این آراستگی ظاهر و باطن و نظم و ترتیب را تا آخرین روزهای حیات حفظ کرد .

انگلس روز ۴ اکتبر سال ۱۸۷۰ به پیشنهاد مارکس با تفاق آراء به عضویت شورای کل
سازمان رفاقت بین الطلی کارگران انتخاب گردید . البته در گذشته نیز او در تنظیم و تبلیغ
مشق شورای کل به مارکس یاری میکرد و در باره کارهای انترناسیونال با او مکاتبه داشت و کتاب مقاله
مینوشت ، ولی حالا در کار شورا شرکت مستقیم داشت و تمام بار سنگین رهبری عملی فعالیت همه
جانیه سازمان رفاقت را با مارکس بدوش میکشید . در این مقام انگلس توانائی خود را در زمینه برخورد
با افراد دارای خلس و خو و گاه نظریات بکلی گوناگون و در كن نقاط و محاسن آنان و انتقاد یا
پشتیبانی از آنان بنحو عالی آشکار ساخت . دانش عظیم و تجربه سرشار انگلس هیچگاه مخاطب
را زیر فشار قرار نمیداد ، گفتار مصاحب خود را بدقتی شنید و به اندیشه های خبرنگاران خود
با احترام کامل برخورد میکرد . او که از صدق دل به راه طبقه کارگر وفادار بود به نمایندگان
برجسته این طبقه بدیده تحسین مینگریست و با احساس سربلندی در باره آنها چیز مینوشت .
شیوه برخورد او با یاران مبارزش از بسیاری جهات در ایجاد سیمای نخستین رزمندگان پرولتاری
و دوستان و هم‌رزمانش نقش تعیین کننده داشت .

د روزه های روز ۱۹ مارس ۱۸۷۱ مارکس و انگلس اطلاع یافتند که کارگران پاریس دست
کمون پاریس به سلاح برده اند . در پایتخت فرانسه انقلاب پرولتاری رخ داد و پس از
چند روز کمون پاریس اعلام شد . کمون ره آورد مجموعه سیر تکامل جنبش
کارگری بین الطلی و فرانسه و نتیجه تحولی بود که تحت تاثیر انترناسیونال در شعور کارگران پدید
آمده بود .

این قیام برای مارکس و انگلس غیر مترقب نبود . وضع فرانسه با رهادر جلسات شورای کل
مورد بحث قرار گرفته بود . پیش از قیام اخبار واصله از فرانسه نگرانی آور بود . مارکس و انگلس خصلت
مفسد و جوانه و تحریک آمیز اقدامات دولت فرانسه را بروشنی میدیدند و متوجه بودند که ایمن
اعمال ممکنست کارگران را به قیام نابهنگام برانگیزد . مدتی پیش از آن ، در سپتامبر سال ۱۸۷۰
انگلس به مارکس نوشت : " اگر در پاریس انجام اقداماتی میسر باشد ، آنگاه باید پیش از انعقاد

قرارداد صلح از قیام کارگران جلوگیری کرد . . . زیرا بدون آنکه سودی از این کار عاید آنها شود توسط ارتش های آلمان سرکوب خواهند شد و بار دیگر به وضع ۲۰ سال پیش باز خواهند گشت^۲ (جلد ۳۳ ، ص ۵۲ - ۵۳) .

ولی وقتی پرولترهای پاریس بها خاستند و برای نخستین بار در تاریخ حکومت خود را مستقر ساختند مارکس و انگلس با قاطعیت تمام جانب آنها را گرفتند .
روز ۲۱ مارس سال ۱۸۷۱ انگلس در جلسه شورای کل پیرامون خبر مربوط به انقلاب پاریس سخنرانی کرد . در این سخنرانی خصلت پرولتری انقلابی که رخ داده بود و ایضا خصلت پرولتری کمیته مرکزی گنرد ملی که حکومت را بصرف در آورده بود برای نخستین بار تشریح شد . در عین حال انگلس خصلت توده ای عمیقاً دموکراتیک حوادث را نیز خاطر نشان ساخت (جلد ۱۷ ، ص ۶۲۱ - ۶۲۲) .

کمون نخستین تلاش را در تاریخ بکار برد تا ماشین دولتی کهنه را درهم شکند و دیکتاتور پرولتاریا را برقرار سازد . انگلس بعد ها نوشت : " کمون مبیایست از همان آغاز تصدیق کند که طبقه کارگر پس از احراز تسلط نمیتواند با ماشین دولتی کهنه به رتق و فتق امور بپردازد و برای آنکه تسلطی را که تازه احراز کرده است از دست ندهد باید از یکسو تمام ماشین کهنه ستگیری را که تا کنون علیه او بکار میرفت درهم شکند و از سوی دیگر باید خود را در قبال نمایندگان و کارمندان دولتی خویش تضمین کند بدین معنی که هم آنها را بدون هیچ استثنای در هر زمان قابل تعویض اعلام کند^۳ (جلد ۲۲ ، ص ۱۹۹) .

مبارزه با
باکونیسیم
انگلس در حل مسائل بفرنجی که پس از کمون پاریس در برابر انترناسیونال قرار گرفته بود نقش مهم ایفا کرد .
معلومات عظیم و آشنائی کامل با وضع جنبش کارگری کشورهای مختلف و اوضاع و احوالی که این جنبش در آن گسترش مییافت همراه با انرژی جوشان انگلس او را از حیثیت و اعتبار فوق العاده ای در میان اعضای شورای کل برخوردار میساخت . او در کنار مارکس به پیشوای معنوی مقبول سازمان رفاقت بدل گردید .

اندیشه های سوسیالیسم علمی راه خود را بسوی عقول توده ها باز میکرد . قرارهای کنگره های بروکسل (۱۸۶۸) و بال (۱۸۶۹) درباره ضرورت مالکیت جمعی در حکم پیروزی اصول کمونیسیم علمی در قبال ایدئولوژی رفرمیسم خرد بورژوازی و پرودونیسیم بود . به نظریات لا سال در آلمان نیز ضربه صهی وارد آمد . ولی در این هنگام مخالفان جدی جدیدی پدید آمده بودند که آثار شیست های پیرو باکونین بودند .

انگلس با کونین و پیروان او را مورد استهزاء قرار میداد زیرا آنها در عین نفی ضرورت مبارزه سیاسی . خود را انقلابیون تمام عیار میدانستند . . . انقلاب عالیترین اقدام سیاست است . کسی که در راه انقلاب مجاهدت میورزد باید وسائل و اقدامات سیاسی لازم برای تدارک انقلاب و تربیت کارگران برای انقلاب را نیز برسمیت بشناسد . . . سیاستی هم که باید اجرا شود سیاست کارگری است . حزب کارگری نباید دنباله روی این یا آن حزب بورژوازی باشد بلکه باید حزب مستقلی با هدف خاص خود و سیاست خاص خود باشد^۴ (جلد ۱۷ ، ص ۴۲۱ - ۴۲۲) .
مبارزات مارکس و انگلس هم علیه سکداریسم خرد بورژوازی چه انجام میگرفت که ضرورت مبارزه

سیاسی طبقه کارگرا نفی میکردند وهم علیه سیاست لیدرهای تر د یونیونیسیم که فعالیت سیاسی را به انجا م رفرم های کوچک وپشتیبانی از این یا آن گروه بندی بورژواشی منحصر میدانستند .
 قطعنامه هائی که به پیشنهاد مارکس وانگلس بتصویب رسید تا از ورود جمعیت های سازمان های مخفی توطئه گری که هدفهای مستقلی مخالف با وظایف مشترک انترناسیونال در برابر خود قرار میدادند جلوگیری شود ونیز قراردائی که برای تقویت اتحاد درونی وتحکیم انضباط در صفوف سازمان رفاقت بین الطلی کارگران صادر شد ، ضریب جدی برپاکونیست ها وارد ساخت .
 تزیاکونیست ها در باره اینکه انترناسیونال باید بروفق آلمان های آنارشستی جامعه آیند های که هیچگونه اوتوریت های در آن وجود نداشته باشد ، تجدید سازمان یابد ، مورد انتقاد شد ی دانگلس قرار گرفت . " درست در همان هنگامیکه ما باید باتمام قوا بدفاع ازخویش برخیزیم به پرولتاریا پیشنهاد میکنند سازمان خود را بحای هماهنگ ساختن آن بانیا زمندی های مبارزه ای که هرروز وهر ساعت بان تحمل میشود باتصویراتصوهومی که برخی ازپنداربا فان در باره جامعه آینده دارند ، هماهنگ سازد " (جلد ۱۷ ، ص ۴۸۲) . انگلس ضرورت انضباط حزبی اکیدی را که از خود جریان جنبش انقلابی پرولتاریا واز نیازمندیهای مبرم مبارزه ناشی میشود ، خاطر نشان میساخت .

درحدود ژانویه سال ۱۸۷۲ مارکس وانگلس به نگارش اثری تحت عنوان " انشعاب های کاذب در انترناسیونال " پرداختند و در اوائل مارس آنرا بیابان رساندند . آنها در این اثر تمام فقرهائی تئوریک پاکونیست ها را آشکار کردند و فعالیت انشعابگرانه آنها را فاش ساختند . و در عین حال ماهیت سکتاریسم را تحلیل کردند ونشان دادند که اگرچه سکتاریسم در مرحله اولیه مبارزه آزادیبخش پرولتاریا یعنی هنگامی که پرولتاریا " هنوز بحد کافی رشد نکرده است تا بمشابه یک طبقه عمل کند " (جلد ۱۸ ، ص ۳۰) تا حدودی جنبه ناگیردارد ، ولی سکتاریسم در مرحله بعدی به مانعی برای رشد جنبش تود های کارگری بدل میگردد وخصلت ارتجاعی بخود میگردد .

همزمان بانگارش این اثر ، مارکس وانگلس در نامه های خود بعنوان فعالین انترناسیونال در آلمان ، دانمارک ، ایتالیا ، اسپانیا ، ایالات متحده امریکا ، سوئیس و بلژیک آنارشیسیم رامورد انتقاد قرار میدادند واز قرارد های کنفرانس لندن دفاع میکردند . انگلس در نامه خود به ک . پالا دینور هیرشعبه انترناسیونال در ناپل خاطر نشان میساخت که هیچ جمعیتی - حتی انقلابی ترین جمعیت ها - نمیتواند بدون قواعد ومقرراتی که برای شرکت کنندگان آن واجب الاتباع باشد یعنی بدون اساسنامه وتصمیمات مشترکا اتخاذ شده وغیره ، کار خود را از پیش ببرد . " فراموش نکنید که انترناسیونال از خود تاریخ خاصی دارد و این تاریخ که انترناسیونال کاملاً بحق میتواند به آن ببالد ، بهترین تفسیر اساسنامه است . انترناسیونال بهیچوجه قصد ندارد از این تاریخ پرافتخار چشم بپوشد بیم شما از مسئولیت بزرگی که شورا ی کل بعهد مخود گرفته است هر قدر هم زیاد باشد ، این شورا همواره به درفشی ، که حراست از آنرا کارگران سراسر جهان متصدن اکنون مدت هفت سال است باین شورا سپرده و بان اعتماد کرده اند ، وفادار خواهد ماند " (جلد ۳۳ ، ص ۲۸۶) . انگلس در نامه بیکی از رهبران سازمان انترناسیونال در تورین ضمن افشای بی پایگی حملات پاکونیست ها علیه اوتوریت و مرکزیت خاطر نشان ساخت که نقصان مرکزیت و اوتوریت در دست همان چیز ی بود که برای کمون پاریس به بهای حیاتش تمام شد .

" ما برای مبارزه باید تمام نیروهای خود را در یک مشت گرد آوریم و آنها را برای فرود آوردن بر قلب خصم متمرکز سازیم . وقتی من می‌شنوم که از اوتوریته و مرکزیت بعنوان دو چیز بی‌سخت سخن می‌گویند که در هر اوضاع و احوالی در خورد نگوهرش است بنظر می‌رسد که کسانی که چنین سخنی می‌گویند یا نمیدانند انقلاب یعنی چه و یا تنها در گفتار انقلابی هستند " (جلد ۳۳ ، ص ۳۱۷) .

مبارزه

در دو جنبه

انگلس با آنکه عمرش از پنجاه گذشته بود با انرژی فوق العاده ای به حل مسائل تئوریک و پراتیکی که سیر تکامل جنبش کارگری به میان کشیده بود ، همت گماشت . اوطی مدتی کمتر از ده سال از سال ۱۸۷۲ به بعد آثاری به حجم قریب صد لیست چاپی (هر لیست ۱۶ صفحه) منتشر ساخت . در میان آثاری که طی این سالها نوشته شد آثار برجسته‌ای نظیر " باکونیست ها بکارند " ، " درباره اوتوریته " ، " پیرامون مسئله مسکن " ، " مطبوعات مهاجران سیاسی " ، " آنتی دورینگ " و بسیاری آثار دیگر را میتوان نام برد . آثاری که تالیف آنها به پایان نرسید و صد ها نامه و نیز که دایره بسیار وسیعی از انواع مسائل علمی و سیاسی در بر می‌گرفتند و در ماهیت خود اغلب پژوهش های تئوریک بسیار عمیق بودند باید باین آثار افزود .

یکی از مهمترین مسائلی که پس از انترناسیونال در برابر جنبش کارگری قرار گرفت مسئله حفظ وحدت جنبش بین المللی کارگری بود . برخی از رجال سابق سازمان رفاقت بین المللی کارگران بارها پیشنهاد کرده بودند که انترناسیونال به شکل سابق آن احیاء شود . مارکس و انگلس با این پیشنهاد جدا مخالفت میکردند .

در آن هنگام دو جریان متضاد با خصلت انقلابی پرولتری بطور روشن تبلور یافته بودند . رفرمیسم و آنا رشیسم . با آنکه مارکسیسم در انترناسیونال بطور کلی به پیروزی مسلکی رسیده بود ، هر دو جریان نامبرده همچنان در جنبش کارگری تاثیر معینی اعمال میکردند . این تاثیر در حزب سوسیال دموکرات کارگری آلمان نیز اعمال میشد و خطر خاصی پدید می‌آورد زیرا هواداران کمونیسم علمی در کشورهای دیگر این حزب را نمونه ای از حزب مارکسیستی و تجسمی از تئوری و تاکتیک پرولتری تلقی میکردند .

انگلس از هر امکاتی استفاده میکرد تا ضرورت پاکیزگی مسلکی حزب را به سوسیال دموکرات های آلمان توضیح دهد و از تاثیر انواع تئوری های خرده بورژوازی سوسیالیستی کاذب در پرولتاریا آلمان جلوگیری کند . او از سال ۱۸۷۲ به همکاری فعال در روزنامه " فولکس اشات " ارگان مرکزی حزب پرداخت . انگلس در مقالات خود وضع اقتصادی و سیاسی امپراتوری آلمان را تحلیل میکرد و ماهیت ارتجاعی این دولت را توضیح میداد . جانب بسیار مهم دیگر مقالات انگلس مبارزه با پنداره های رفرمیستی بود که بطور عمده از پیروان لاسال منشأ میگرفت .

در ژوئن سال ۱۸۷۴ انگلس در روزنامه " فولکس اشات " مقالهای تحت عنوان " شب نامه لهستان " چاپ رساند . این نخستین مقاله از سلسله مقالاتی بود که بعد ها بعنوان مشترک " مطبوعات مهاجران سیاسی " بآن داده شد و متحمل برخی پدیده های نوین و گرایش های منفی در جنبش انقلابی اروپا اختصاص داشت .

سلسله مقالات بزرگ دیگر انگلس در سالهای ۱۸۷۲ - ۱۸۷۳ نگارش یافت و نخست در روزنامه " فولکس اشات " و سپس بصورت جزوه جداگانه تحت عنوان " پیرامون مسئله مسکن " منتشر

شد . این مقالات بمناسبت جان گرفتن مجد د سوسیالیسم خرد ه بورژوازی پرود ون و تئوری های " سوسیالیستی " نوپروان بورژوا به دفاع از احکام بنیادی سوسیالیسم علمی اختصاص داشت . انگلس نظریه ارتجاعی سوسیالیستهای خرد ه بورژوا در زمینه افکار وجود سرمایه داری و همراه با آن جنبه کاملاً تخیلی آرزوهای آنان در باره اصلاح مناسبات موجود از طریق استمداد از " حق " و عدالت ابدی کاذب مورد انتقاد در هم شکن قرارداد . گر هگاه وریشه تمام سیستم سرمایه داری در عرصه تولید و شرایط عمومی موجودیت کارگرو فروش و استثمار نیروی کار اوست که در نتیجه آن تولید و تصاحب بلاعوض ارزش اضافی مقبلور در محصول اضافی کار کارگر ، میسر میگردد . برای آنکه بتوان مسئله مسکن و سایر مسائل اجتماعی را یکبار برای همیشه بطور واقعی حل کرد باید شیوه تولید را دگرگون ساخت و شرایطی را که در آن کار مزدوری مورد استثمار قرار می گیرد برانداخت . تصرف قدرت سیاسی بدست پرولتاریا و برانداختن تسلط اقتصادی و سیاسی بورژوازی برای حل این مسائل اهمیت قاطع دارد .

انگلس نشان میدهد که " سوسیالیسم " بورژوازی در آخرین تحلیل چیزی نیست جز تکیه گاه ایدئولوژیک بورژوازی و یکی از اشکال دفاع از دیکتاتوری آن . اگر می بینیم که برخی از نمایندگان " روشنفکر " بورژوازی مثلاً از وجود " محلات کثیف " در شهرها ابراز نگرانی میکنند علتش بهیچوجه دلسوزی و ترحم به ساکنان تیره بخت این محلات نیست بلکه صرفاً آنست که این محلات ممکنست سلامت جسمی " نجبا " را بخطر اندازد . علاوه بر این چه بسا ممکنست از اینجا حریق اجتماعی خطرناک برای رژیم برخیزد . " سوسیالیست های " بورژواشقای برخی از بیمار بهای اجتماعی را بهیچوجه برای آن نمیخواهند که به بهبود وضع کارگران کمک کنند بلکه صرفاً آنها را برای تحکیم جامعه بورژوازی میخواهند .

کار برای تالیف

در سال ۱۸۷۳ انگلس به تدارک کار تالیف یکی از آثار عمده خود - " دیالکتیک طبیعت " پرداخت . در این اثر او قصد داشت مهمترین دستاوردهای علوم طبیعی را در نیمه قرن ۱۹ بر پایه دیالکتیک ماتریالیستی جمع بندی کند و نظریات متافیزیک و ایدئالیستی را در زمینه علوم طبیعی مورد انتقاد قرار دهد . چون در این زمان مبارزه ایدئولوژیک حادی انجا همگرفت تحلیل این مسائل ضرورت خاصی داشت .

" دیالکتیک طبیعت "

و " آنتی دورینگ "

در سالهای ۱۸۷۵ - ۱۸۷۶ انگلس به نگارش منظم خود کتاب پرداخت و " مقدمه " ای برای مجموعه این اثر نوشت که مراحل اساسی تاریخ علوم طبیعی بنحود رخشانی در آن تشریح گردیده و نظر خود او در زمینه پیدایش و تکامل جهان و جامعه بشری بیان شده است . در همین زمان مقاله " نقش کار در پرورده تبدیل میحون به انسان " نوشته شد و انگلس سپس آنها را در کتاب " دیالکتیک طبیعت " کرد .

ولی در روشن سال ۱۸۷۶ کار نگارش " دیالکتیک طبیعت " متوقف شد زیرا میبایست " آموزش " سوسیالیستی کاذب دورینگ را از جهات گوناگون مورد انتقاد قرار دهد . انگلس در ۲۸ مه طرح کلی کتاب علیه دورینگ را در نامه خود به مارکس تشریح کرد . در نیمه دوم آنسال انگلس کار مفصلی روی آن انجام داد و در ژانویه سال ۱۸۷۷ بانتشار نخستین فصول آن در روزنامه " فورورترس " ارگان مرکزی حزب پرداخت . وقتی چاپ تمام مقالات آن به پایان رسید مجموعه آنها به

صورت کتاب جداگانه تحت عنوان " تحولی که آقای اوینگن در ورینگ در علم پدید آورده است " انتشار یافت . بعد ها این اثر کلاسیک انگلس تحت عنوان اختصاری " آنتی دورینگ " شهرت و سیع پیدا کرد . شرکت مارکس نیز در کار تالیف این کتاب اندک نبود . انگلس مینویسد : " همینجا یاد آور میشوم که چون جهان بینی تشریح شده در این کتاب در بخش اعظم آن توسط مارکس توجیه گردیده و تکامل یافته و تنها بخش بسیار ناچیزی از آن سهم من است لذا برای ما امری بدیهی بود که این تالیف من نمیتوانست بدون اطلاع او روی انتشار ببیند " (جلد ۲۰ ، ص ۹) .

انتقاد از " سیستم " دورینگ و نظریات علمی کلاسیک موجب شد که انگلس نظریات خود و مارکس را در مورد دایره وسیعی از مسائل تشریح کند و بگفته خود او " شرح انسیکلوپدیکی در زمینه نحوه تلقی ما از مسائل فلسفی و علوم طبیعی و فلسفی " بیان دارد (جلد ۳۲ ، ص ۱۱۹) .

بیماری در بحبوحه کار تالیف " آنتی دورینگ " لیزی همسر انگلس سخت بیمار شد و مرگ لیزی در سالهای ۱۸۷۶ و ۱۸۷۷ انگلس مجبور بود چند بار در سال برای معالجه همسرش با اتفاق او به کنارد ریابرد . با آنکه در نتیجه این مسافرت ها در سلامتی لیزی گاهگاه بهبود پیدا می آمد ، ولی شفای کامل او میسر نشد . در بهار سال ۱۸۷۸ بیماری او شدت یافت و روز ۱۲ سپتامبر لیزی درگذشت .

مرگ لیزی ضربه سنگینی بر انگلس وارد آورد . زندگی مشترک آنها بیش از ۲۰ سال دوام یافته بود . با آنکه لیزی زنی ساده و دارای معلوماتی اندک بود ، ولی هوش فطری سرشار داشت و به راهی که شوهرش زندگی خود را وقف آن کرده بود صمیمانه وفادار بود .

سالها بعد انگلس از او چنین یاد کرده است : " زن من نیز پرولتر ایرلندی واقعی پدر در بدربود و عشق و علاقه ذاتی پرشور او به طبقه خویش برای من بینهایت گرامی بود و در لحظات بحرانی همیشه بیش از ظرفیت کاری ها و فضل فروشی های دختران " تحصیل کرده " و " حساس " بورژوازی پشتیبان من بود " (جلد ۳۵ ، ص ۳۷۲) .

سخنگوی انگلس با وجود کار علمی زیاد و متنوع خود همیشه وقت پیدا می کرد تا جریان مبارزه پرولتاریای بین المللی را تعقیب کند و همواره میکوشید ارتباطات فراوانی را که در سالهای فعالیتش در فرانسه ، آلمان ، ایتالیا ، سوئیس ، آمریکا ، روسیه ، اسپانیا و دانمارک ، برقرار می داشتند ، هیجگاه فعالیت سوسیالیست ها را در کشور های دیگر از مد نظر دور نمی کردند . انگلس مینویسد : " نمیتوان گفت که تعلق ما به حزب آلمان پیش از تعلق ما به حزب فرانسه ، آمریکا یا روسیه است . . . ما برای این موقعیت خاص خود به عنوان سخنگوی سوسیالیسم بین المللی ، اهمیت معین قائل هستیم " (جلد ۳۵ ، ص ۳۷۲) .

تحت تاثیر اندیشه های انترناسیونال در اروپا همه جا پروژه ایجاد احزاب پرولتری مستقل صورت می گرفت . در پایان سالهای هفتاد احزاب سوسیالیستی علاوه بر آلمان در اتریش ، فرانسه ، بلژیک ، دانمارک ، اسپانیا و پرتغال نیز تشکیل شده بود . در امریکای شمالی بر پایه شعب انترناسیونال حزب کارگری سوسیالیستی تاسیس گردید . کم بعد حزب کارگری کل مجاریستان

اتحاد سوسیال دموکراتیک هلند و حزب کارگری ایتالیای شمالی تشکیل شد . همه این احزاب بلافاصله پلاتفرم کمونیسم علمی را تمام و کمال نپذیرفتند و همه آنها بسرعت در میان توده ها نفوذ نکردند ، ولی پیدایش آنها در مجموع نشانه پیشرفت عظیمی بود و رهبران آنها برای جلب کمک طبعا به مارکس و انگلس که پیشوایان مورد قبول جنبش بین المللی کارگری بودند ، مراجعه میکردند .

انگلس علاوه بر ارتباط با سوسیال دموکرات های آلمان و سوسیالیست های فرانسه و رهبران جنبش کارگری و هواداران سوسیالیسم در انگلستان با نمایندگان احزاب و سازمانهای سوسیالیستی بسیاری از کشورهای دیگر اروپا و ایالات متحده امریکا نیز ارتباط کم و بیش منظم داشت . جرائد ، منبع مهم اطلاعات انگلس درباره جنبش سوسیالیستی کشورهای مختلف بودند . در سالهای هفتاد و آغاز سالهای هشتاد در اکثر کشورهای که سازمانهای پرولتری و سوسیالیستی داشتند روزنامه های کارگری انتشار می یافت . این روزنامه ها علاوه بر آلمان ، فرانسه ، سوئیس ، ایتالیا ، پرتغال ، مجارستان ، اتریش ، بلژیک ، ایالات متحده امریکا و کشورهای دیگر دایر بود . مهاجران انقلابی روس و لهستانی نیز از خود روزنامه داشتند . انگلس با این ارگانهای مطبوعاتی آشنائی داشت و دستاویز بسیاری از آنها را مرتب برای او می فرستادند . از مقالات انگلس در نیمه دوم سالهای هفتاد دید می شود که آشنائی او با وضع جنبش کارگری بین المللی چه اندازه کامل بوده است . در این زمینه بویژه سلسله مقالات تحت عنوان " کارگران اروپایی در سال ۱۸۷۷ " که در مارس سال ۱۸۷۸ در روزنامه کارگری امریکائی " LABOR STANDARD " انتشار یافت جالب توجه است . انگلس در این مقالات مبارزه طبقه کارگر و جنبش انقلابی کشورهای آلمان ، فرانسه ، ایتالیا ، اسپانیا ، سوئیس ، بلژیک ، اتریش ، مجارستان ، دانمارک و روسیه را مورد تحلیل بسیار دقیق و عمیق قرار داده است .

" بخشنامه " مارکس و انگلس پس از وضع قانون فوق العاده در آلمان مطبوعات حزبی را برای منظم کردن کار حزب بسیار مهم میدانستند . آنها لازم دیدند برای رهبران حزب آلمان اتمام حجتی بفرستند و اخطار کنند که از کنترل ارگان مطبوعاتی مرکزی حزب بدست اپورتونیست ها جلوگیری کنند . انگلس در روزهای ۱۷ - ۱۸ سپتامبر سال ۱۸۷۹ یک نامه رسمی بعنوان تمام اعضای کمیسیون هیئت تحریریه روزنامه " سوسیال دموکرات " لیپزیگ یعنی برای بیل ، لیپکنشت ، فریتشه ، هایزرو ها زنگله ورونیز برای براکه عضو فراکسیون سوسیال دموکرات تنظیم کرد و پس از آنکه مارکس از ازمسکت که تقریبا یکماه برای استراحت با آنجا رفته بود به لندن بازگشت درباره متن نامه با او مشورت کرد و سپس نامه با مضای هر دو آنها به لیپزیگ فرستاده شد .

این سند که تحت عنوان " بخشنامه " در تاریخ وارد شد یکی از مهمترین اقدامات مارکس و انگلس علیه اپورتونیسم راست است . در نامه گفته میشود : " در برابر ما نمایندگان خرد صورتی قرار دارند که بادی هراسناک اعلام میدارند پرولتاریا به پیروی از انگیزه های ناشی از وضع انقلابی خود در جامعه ممکنست " پیش از حد در ورپرود " . اینان بجای ایستادن از مواضع اپورتونیسم سیاسی قاطع - میانجیگری همگانی ، بجای مبارزه علیه دولت و پرولتاریا تلاش برای نرم کردن و جلب آنان بسوی خویش و بجای مقاومت پر خشم در برابر پیدادگری بالائی ها - تسلیم و رضا و تصدیق سزاوار بودن پیداد را تجویز میکنند " (جلد ۱۹ ، ص ۱۷۲) .

مارکس و انگلس ریشه‌های طبقاتی واید تولوژیک اپورتونیسیم را با وضوح کامل نشان دادند. آنها مینویسند: "جریان تکامل ناگزیر موجب بروز این پدیده میگردد که به پرولتاریای مبارز افراد از طبقاتی که تا آن زمان حاکم بود مانند می پیوندند و عناصر روشنگری را بدرون آن رسوخ میدهند" (جلد ۱۹، ص ۱۷۳) ولی نمایندگان طبقات غیر پرولتاری همراهم این عناصر روشنگری واید تولوژی غیر پرولتاری نیز وارد جنبش کارگری میکنند. نویسندگان "بخشنامه" با نیروش عظیم و بنحوی روشن و متع ضرورت پیروی حزب از مشی انقلابی پیگیر را توجیه کردند و موضعگیری حزبی انقلابی خویش را بیان داشتند و نوشتند: "و اما در مورد خود باید بگوئیم که بیرون موضعگیری ما در تمام دوران گذشته در برابر ماتنها ایک راه وجود دارد. ما طی تقریباً ۴ سال برای مبارزه طبقاتی کمنیروی محرکه بلاواسطه تاریخ است و بلاخص برای مبارزه طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا که اهرم نیرومند دگرگونی اجتماعی دوران کنونی است اهمیت درجه اول قائل بوده ایم و این جهت بهیچوجه نمیتوانیم با کسانی که میکوشند این مبارزه طبقاتی را از جنبش حذف کنند، همگام باشیم" (جلد ۱۹، ص ۱۷۵).

"بخشنامه" در رهبران حزب سوسیال دموکرات آلمان تاثیر لازم را بخشید.

انگلس در هفته‌های اول پس از خاک سپردن مارکس تمام وکمال به گردآوری و تنظیم بایگانی و کتابخانه دوست فقیدش مشغول بود و در میان آنها علاوه بر دستنویس‌های اقتصادی مفصل و مشروح توده‌ای از انواع خلاصه برداری‌ها، یادداشت‌های استنساخ شده، نامه‌ها و اسناد جنبش کارگری یافت. در پایان ژوئن سال ۱۸۸۳ انگلس در نامه به زورگه مینویسد: "از دوران ماقبل ۱۸۴۸ تقریباً همه اسناد نجات یافته است. نه تنها دستنویس‌هایی که در آن زمان او من نوشته بودیم... بلکه نامه‌ها نیز همه محفوظ مانده‌اند. طبیعی است که از سال ۱۸۴۹ به بعد نیز همه دستنویس‌ها محفوظ مانده‌اند و پس از سال ۱۸۷۱ دستنویس‌ها حتی نظم معینی دارند. دستنویس‌های بسیار زیادی هم هست که به انترناسیونال مربوط میشود و تصور میکنم برای روشن کردن تاریخ کامل آن کافی باشند..."

(جلد ۳۶، ص ۴۱). تنظیم بایگانی مارکس مدت‌ها بطول انجامید و فقط در پایان سال ۱۸۸۴ انگلس این کار را بطور اساسی تمام کرد و آپارتمانی که آخرین سالهای حیات مارکس و خانواده اش در آن گذشته بود، خالی شد. انگلس تمام دستنویس‌های محفوظ مانده و نامه‌های مارکس را بخانه خود منتقل کرد.

در برابر انگلس وظائف جدید عظیمی قرار گرفت. علاوه بر اینکه اومبیا است آثار ناتمام مارکس و بیوژیه جلد‌های دوم و سوم "سرمایه" را برای چاپ آماده کند، قصد داشت در درجه اول زیست نامه مشروح مارکس را در ارتباط با تاریخ جنبش کارگری آلمان و جهان، بنویسد. در ۲۲ مه سال ۱۸۸۳ به ا. ف. بهکر نوشت: "این زیست نامه" در عین حال تاریخ NEUE "RHEINISCHE ZEITUNG" و جنبش‌های منطقه رن سفلی در سال‌های ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹، تاریخ مهاجرت نامطبوع لندن در سال ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ و تاریخ انترناسیونال خواهند بود" (جلد ۳۶، ص ۲۴). کار رهبری جنبش بین‌المللی کارگری نیز که در گذشته با تفاق مارکس انجام میگرفت، اکنون تمام وکمال بدوش انگلس قرار داشت. او میگفت: "ما... باید تا آنجا که در قوه داریم بکوشیم تا آن رشته‌های عدیده‌ای را که از تمام کشورها داوطلبانه به اطاق کار

مارکس کشیده میشد حفظ کنیم " (جلد ۳۶ ، ص ۱۸) .

انگلس در سالهای هشتاد برای تجدید چاپ آثار مارکس و آثار خود ، برای سازمان دادن و تصحیح ترجمه‌های این آثار و واریسی مقالات و جزواتی که آموزش مارکسیستی در آنها بزبان عامه فهم تشریح میشد کار زیادی انجام میداد .

انگلس برای مباحثه علیه دشمنان مسلکی مارکسیسم و انواع منتقدین و کسانی که در " رد " تئوری مارکس سخن میگفتند ، اهمیت خاص قائل بود . در تابستان سال ۱۸۸۴ تصمیم لافارگ را برای انتقاد از کتاب ضد مارکسیستی تحت عنوان " کلکتیویسم " که تازه بقلم پ . لوروا - بولوی اقتصاد دان بورژوازی فرانسوی انتشار یافته بود تأیید کرد . لافارگ پیش از درج آن در مطبوعا دستنویس خود را برای انگلس فرستاد و اندکی بعد تذکرات و ملاحظات مفصلی از او دریافت داشت . انگلس در نامه ای که بدین مناسبت نوشت توصیه های چند ی کرد که برای انتقاد از نوشته های بورژوازی بدورگی ، اهمیت مند ولوژیک گرانیهاداشت و در آن بویژه ضرورت مراعات حزبیت و تحلیل عینی و استدلالات علمی محکم موکدا خاطر نشان میشد . انگلس به لافارگ توصیه کرد که " سرمایه " مارکس را بار دیگر بدقت مطالعه کند .

در آستان
انگلس در آستان سال نو ۱۸۹۰ مثل همیشه نامه های شاد باشر فرآوان
از دوستان و همرزمان خود در کشورهای مختلف دریافت کرد . او شاداب
سالهای نو
و با نشاط بود و وضع سلامتی اش بطرز مشهودی بهبود یافته بود .
بیماری مزمن چشم که در سالهای اخیر مانع عمده اشتغال علمی او بود حالا دیگر شدت سابق
ناراحتش نمی کرد . روز ۹ ژانویه سال ۱۸۹۰ به برادرش هرمان نوشت : " وقتی من میگویم که هفتاد
سال دارم حتی پزشکان نمیخواهند باور کنند و میگویند که ده - پانزده سال جوانتر منیم " (جلد ۲۷ ، ص ۲۸۵) . انگلس از کامیابی های مبارزه آزاد بیخسر طبقه کارگر و اشاعه سریع
اندیشه های مارکسیستی در میان پرولتاریای مبارز دلشاد بود . روز اول مه سال ۱۸۹۰ با احسا
نهایت رضایت خاطر نوشت که اندیشه های " مانیفست حزب کمونیست " اکنون به " برنامه مشترک
میلیون ها کارگر در تمام کشورهای از سبیری گرفته تا کالیفرنیا بدل شده است " (جلد ۲۲ ، ص
۶۲) .

انگلس با بیصبری در انتظار تظاهرات کارگران برای مطالبه برقراری هشت ساعت کار روزانه
بود . این تظاهرات طبق تصمیم کنگره پاریس منعقد ه در سال ۱۸۸۹ میبایست در تمام کشورهای
اروپا روز اول مه سال ۱۸۹۰ برگزار شود .
خود او در تدارک تظاهرات لندن که برای نخستین یکشنبه ماه مه مقرر شده بود شرکت کاملاً
فعال داشت .

او از مشی تاکتیکی بیبل و همرزمان او که میگفتند اول ماه مه را در آلمان باید حتی المقدور آرام
برگزار کرد و بدام تحریکات مفسد مجویانه نیفتاد تا بهانه آن برای تمدید قانون ضد سوسیالیست ها
داده نشود ، پشتیبانی کرد . تدارک روز اول ماه مه در فرانسه در مکاتبات انگلس با لافارگ جای
زیاد اشغال میکرد .

انگلس با خرسندی عظیمی اطلاع یافت که روز اول مه در سراسر اروپا تظاهرات ، میتینگ ها
مارش ها ، اعتصابات زیاد ی صورت گرفته است . تظاهرات تیرومند پرولترهای پایتخت انگلستان

تأثیر فوق العاده ای در او بخشید . انگلس میگوید : " چقد آرزو داشتم که مارکس تا این زمان زنده میماند و این بیداری را بمچشم میدید . . . " (جلد ۳۷ ، ص ۳۴۳) .

۲۸ نوامبر سال ۱۸۹۰ هفتاد و دو سال روز میلاد انگلس بود . پیش از فرارسیدن این روز دریافت انبوه نامه ها و تلگرام های شاد باش تمام معنی از اطراف و اکناف جهان ، آغاز شد . این شاد باش ها را هر زمان قدیمی اود زنده ها ی انقلابی سالها ی ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ ، ویران های سازمان رفاقت بین المللی کارگران ، دوستان نزدیک و دانشمندان دارای اشتها رجهانی نیست مهاجران انقلابی روس و سوسیالیست های امریکائی میفرستادند . لا وروف با نوشت - سوسیالی های روس " در وجود شما به یکتا انسانی کفایت برای همیشه در تاریخ سوسیالیسم در کنار نام کارل مارکس ثبت است و روشنندگی این نام کبیر از فروغ آن نمی کاهد ، شاد باش میگویند " (مارکس و انگلس و روسیه انقلابی ، ص ۵۷۴) . پلخانف در مجله " سوسیال دموکرات " که توسط گروه " رهائی کار " انتشار مییافت خاطرنشان ساخت که " اکنون هیچ انسانی نیست که از نظر خرد ماتر در قبال پرولتاریا با انگلس قابل قیاس باشد " (ارزیابی های معاصران روسی در باره مارکس و انگلس ، ص ۲۷۸) .

بسیاری از احزاب سوسیالیست و هیئت های تحریریه روزنامه های سوسیالیستی برای انگلس شاد باش فرستادند . بیل ، لیبکنشت و زینگره لندن آمدند تا بنام حزب عمده پرولتاریای اروپا به او تهنیت گویند .

انگلس طبعاً درک میکرد که تمام کسانی که لازم دانسته بودند روز تولد او را برگزار کنند احساساً کاملاً صمیمانه ای داشتند . او تمام شاد باش های را که در استان و پیروانش در باره او میگفتند در درجه اول شامل حال مارکس میدانست و ضمن پاسخ به شاد باش های بیشمار ، هر بار این نکته را تاکید میکرد .

علیه

گروه اپوزیسیون

" جوانان "

در تابستان سال ۱۸۹۰ حوادثی که در حزب سوسیالیست کارگری آلمان روی میداد ، توجه انگلس را بخود جلب کرد . او اطلاع یافت که درون حزب گروه اپوزیسیونی پدید آمده است که رهبری و تمام مشی سیاسی و تاکتیکی آنرا مورد انتقاد شد بد قرار میدهند . انگلس در ارزیابی گروه اپوزیسیون که در داخل حزب آنها را " جوانان " مینامیدند کاملاً در جانب بیل بود و اپوزیسیون را " عصیان دانشجویی " و نتیجه هجوم جمع کثیری " دانشجو " ادیب و سایر بورژوازی های جوان بی طبقه شده " (جلد ۳۷ ، ص ۳۸۳) میدانست که در زمینه تئوریک زیونند ولی خود پسندی بیحد و ادعاها ی بی پایه ای برای ایفای نقش رهبری دارند . ولی انگلس با اطمینان کامل معتقد بود که عوامفریبی و جطله پردازی های انقلابی کاذب نمایندگان اپوزیسیون ممکنست اعضای جوان حزب را که آکنده از شور انقلابی هستند ولی معلومات تئوریک کافی ندارند زود تحت تأثیر قرار دهد . او به لیبکنشت گوشزد کرد که " این خطری است که نباید بآن کم بهاداد " (جلد ۳۷ ، ص ۳۷۹) . در واقع نیز اپوزیسیون توانست موقتاً بخشی از کارگران را بدنبال خود بکشد . انگلس دوستان خود و بیوه لیبکنشت را از اقد اصوات سازمانی شتابزده علیه مخالفان بر حذر میداشت و با اعتقاد باینکه حزب میتواند در رکنگره آتی خود بسهولت بر اپوزیسیون فائق آید روز ۱۵ اوت به لیبکنشت نوشت : " بیموده شهید درست نکنی "

نشان دهید که در میان ما آزادی انتقاد حکمفرماست و اگر هم اخراج کسانی لازم شد فقط در صورتی باینکار دست بزنید که " اقدامات آشکار " و " فاکت های واقعا نمایان و کاملاً قابل اثباتی از نائت و خیانت وجود داشته باشد ! " (همانجا) . انگلس نظر خود را برای بیل نیست، نوشت و بیل کاملاً آنرا پذیرفت و نامه او را به رهبران دیگر نیز نشان داد تا " آنها برای خود نیز نتایجی از آن بگیرند " (بیل ، نامه ها ، ص ۳۹۵) .

در آغاز سپتامبر انگلس لازم دید از طریق مطبوعات نیز علناً به مقابله با " جوانان " برخیزد . علت این امر اعلامیه هیئت تحریریه روزنامه " زکسیشه آریایتر تسا یوتنگ " بود که در آن دعوی میشد که گویا انگلس با انتقاد آنان از رهبری حزب موافق است . انگلس در صفحات روزنامه " سوسیال دموکرات " این اکاذیب را بشدت رد کرد و بی پایه‌گی تئوریک نظریات اپوزیسیون و عدم درک مطلق آنان از مارکسیسم و بی اطلاعی کامل آنان را از " فاکت های تاریخی که در هر لحظه معین جنبه قاطع دارند " (جلد ۲۲ ، ص ۷۴) خاطر نشان ساخت و ضمن اشاره به تاکتیک پیشنهادی " جوانان " و خواست های ماورا " انقلابی آنان نشان داد که تلاش برای تحقق این خواست ها ممکنست " حتی حزب بسیار نیرومند ی راهم که میلیون ها عضو داشته باشد ، تباہ سازد . . . " (جلد ۲۲ ، ص ۷۴) . انگلس در پاسخ به ارنست که یکی از لیبرال های " جوانان " بود در روزنامه " برلینر فولکس بلات " درج شد ، ضمن انتقاد از نظریات تئوریک آنان نوشت : " اسلوب ماتریالیستی وقتی بجای رهنمون پژوهش های تاریخی بعنوان الگوی حاضر و آماده ای بکار رود که از روی آن فاکت های تاریخی را می برند و تغییر شکل میدهند ، به نقیض خود بدل میگردد " (جلد ۲۲ ، ص ۸۶) .

ولی انگلس نمیتوانست باین اقدامات بسنده کند . او مشاهده میکرد که اپوزیسیون برای حمله به حزب گاه از فاکت های واقعی اعمال و اقدامات اپورتونیستی برخی از رهبران آن استفاده میکند . جناح رفرمیست

در مبارزه علیه

اپورتونیسم در

سوسیال دموکراسی آلمان

در حزب با آنکه در نیمه دوم سالهای هشتاد یکسلسله شکست متحمل شده بود همچنان به موجودیت خود ادامه میداد و خطر کمتری را عرضه نمیداشت . بدین سبب انگلس تصمیم گرفت نظر خود را درباره این خطر بیان دارد و برای این کار از انتشار آخرین شماره روزنامه " سوسیال دموکرات " استفاده کرد . بمناسبت آنکه قانون فوق العاده از روز اول اکتبر سال ۱۸۹۰ لغو میشد دیگر به وجود ارگان غیرعلنی نیازی نبود و این روزنامه میبایست به انتشار خود خاتمه دهد . انگلس در نامه پدرود با خوانندگان روزنامه با صراحت کامل خاطر نشان ساخت که حزب اکنون در همین پیکر کشیدن شیوه های " قانونی " مبارزه و قرارداد آن آنها در رجه اول اهمیت باید آماده باشد که چنانچه اوضاع و احوال تغییر کند و بوخامت گراید ، بار دیگر به شیوه های غیرعلنی بپردازد . " مکانیسم قدیمی که برای چنین پیش آمدی در ذخیره خواهد ماند بار دیگر با ساختمانی نوشته و کاملاً تر و نیرومند تر بکار خواهد افتاد " (ص ۸۴) .

در این میان حزب برای واقعه ای مهم یعنی تصویب برنامه جدید تدارک میدید . تصمیم به تدارک این برنامه در کنگره هاله بروفق گزارش لیبکنشت اتخاذ شده بود . انگلس عزم راسخ داشت به هیچ قیمتی نگذارد که برنامه جدید اشتباهاتی را که او و مارکس در موقع خود مورد انتقاد قرار داده

بودند، تکرار کنند. کار عمده او در این هنگام تدارک چاپ "انتقاد از برنامه گتا" بود که مارکس ۱۵ سال پیش نوشته بود ولی تا آن زمان تنها چند نفر از آن با خبر بودند. انگلس بر آن بود که انتشار "انتقاد از برنامه گتا" در لحظه ای که تدارک پرتب و تابی برای تدوین برنامه جدید سوسیال دموکراسی آلمان صورت میگیرد باید از وارد کردن احکام اشتباه آمیز مضمونه کنگره گتا در سال ۱۸۷۵ در آن جلوگیری کند و بر عناصر اپورتونیست خرده بورژوازی و ضرریت وارد سازد.

انتقاد

از طرح برنامه جدید

حزب

انگلس با نهایت دقت تمام اسناد و مدارک مربوط به تدارک برنامه جدید حزب سوسیال دموکرات آلمان را بررسی میکرد. در نیمه دوم ژوئن ۱۸۹۱ هیئت رهبری حزب طرح برنامه را برای اوفورستاد تا آنرا ارزیابی کند. انگلس بیدرنگ به کار پرداخت. روز ۲۹ ژوئن در نامه خود به کائوتسکی نوشت: "من قصد داشتم نخست بگویم تا بخش استدلالی مقدمه شکل موکدتری بخود بگیرد، ولی بعملت کی بود وقت موفق بانجام آن نشدم و انگلی بررسی وتحلیل آن نقائص موجود در بخش خواستهای سیاسی را که قسمتی قابل پیشگیری و قسمتی ناگزیر است، صهتر شمردم، زیرا بن امکان میداد بر اپورتونیسم صلحد و ستانه روزنامه "فورورس" و بر نظریه "استحاله" آزادانه - شاداب - خندان - فروتنانه پلیدی کهن به "جامعه سوسیالیستی" ضرریت وارد آورم" (جلد ۳۸، ص ۱۶۵).

در پایان ماه ژوئن انگلس ملاحظاتی خود را به آلمان فرستاد و ضمن خاطر نشان ساختن این نکته که متن طرح برنامه "از برنامه پیشین بسی بهتر است" و "در مجموع بر پایه علم معاصر تدوین شده است" (جلد ۲۲، ص ۲۲۹) ضرورت تلخیص و تدقیق بیشتر بخش استدلالی را تاکید کرد و برای یکسلسله از احکام این بخش فرمولهای تازه ای پیشنهاد کرد. او از جمله نادرستی تصریح بی قید و شرط تشدید دائمی فقر پرولترها را خاطر نشان ساخت و نوشت: "ذکر این مطالب با چنین شکل مطلق نادرست است. تشکل کارگران و مقاومت روزافزون آنان در حدود امکان در برابر تشدید فقر مانع معینی بوجود خواهد آورد. ولی آنچه که بطور مسلم تشدید میگردند داشتن تامين برای امراضهاست" (جلد ۲۲، ص ۲۳۲).

انگلس واقعیت محوتد ریجی تولید خصوصی سرمایه داری را بمناسبت توسعه اشکال گور - پوراتیف سرمایه بصورت شرکت های سهامی، تراست ها و اتحادیه های بزرگ دیگری که رشته های بزرگی از صنایع را به انحصار خود در میآوردند خاطر نشان ساخت.

جای اصلی در ملاحظاتی انتقادی انگلس به تحلیل خواست های سیاسی برنامه اختصاص داشت. طرح برنامه بویژه در این قسمت بیشتر از همه نقص داشت. در آن از استقرار جمهوری دموکراتیک در آلمان بعنوان یکی از وظائف عاجل حزب سخنی گفته نمیشد و انگلس آنرا گذشت آشکار در قبال اپورتونیسم تلقی میکرد.

او ضمن تصدیق این مطلب که در شرایط رژیم حاکم موجود در آلمان برخی از خواستهای بسیار مهم را نمیتوان مستقیماً در برنامه حزب علنی وارد کرد، اصرار داشت فرمولهایی بکار برده شود که این خواست ها را محفوظ دارد. با اینجهت پیشنهاد کرد بدو اشاره آشکار به جمهوری در برنامه قید شود که باید "تمام قدرت سیاسی در دست نمایندگان خلق متمرکز گردد" (جلد ۲۲، ص ۲۳۸). انگلس پیشنهاد کرد که خواست دولت واحد آلمان یعنی برانداختن بازمانده های ارتجاعی نظیر "تقسیم بندی به دولت های کوچک و وجود سیطره ویژه پروسی" با خواست برقراری

خود مختاری محلی کامل از طریق کارمندان که بر پایه حق رای عمومی انتخاب میگردند تکمیل شود. اوتاکید کرد که تمام فورمول هایی که در آنها ولو بطور غیر مستقیم به " سوسیالیسم دولتی " کذائی اشاره شود از طرح حذف گردد .

اهمیت کار انگلس بهیچوجه به انتقاد مشخص او از طرح برنامه محدود نبود . در این ملاحظاتی آموزش مارکسیستی در باره دولتورها همی گذار به سوسیالیسم پیش از پیش تکامل پذیرفته است .

نخستین گام های
انترناسیونال جدید

انگلس در همان حال که وقت زیادی را برای رهبری سوسیال
در موکراسی آلمان صرف میکرد سایر واحدهای جنبش جهانی
کارگری را نیز از نظر ورنمیداشت و در موارد ضروری در حل برخی

از مسائلی که منافع جنبش را در مجموع در بر میگرفت بطور فعال شرکت میورزید .

او در ریائیز سال ۱۸۹۰ هم خود را کاملاً به تدارك كنگره جدید سوسیالیستی بین المللی
مصرف داشت . عناصر پورتونیستی که در میان سوسیالیست های بلژیک نیروی زیادی داشتند
با تکیه به قرار کنگره سال ۱۸۸۹ پاریس که خاطر نشان ساخته بود کنگره آینده باید با روسیسی
ویا در بلژیک برگزار شود میکوشیدند که تدارك آنها بدست خود گیرند . بلژیکی هابدون جلب
موافقت سایر احزاب تاریخ کنگره را سال ۱۸۹۱ و محل آنها بروکسل معین کردند و تردیونین
های انگلیسی را به شرکت در آن دعوت نمودند . ولی احزاب دیگر همچنان در باره محل کنگره
مشغول بحث بودند . این خطر بروز کرد که در کنگره بموازات یکدیگر تشکیل شود و انگلس این امر را
بهیچوجه مطلوب نمیدانست . زیرا در چنین صورتی برخی از سازمان های کارگری و در درجه اول
تردیونین های انگلیسی به کنگره ای که تحت رهبری فرمیست ها و بالنتیجه در خارج از حیطه
نفوذ سوسیالیست های انقلابی بود راه می یافتند . انگلس بر آن بود که اکنون جنبش کارگری در
وضع قرار دارد که با اطمینان کامل میتواند امیدوار باشد که جناح انقلابی ، مارکسیستی در کنگره
اکثریت بدست خواهد آورد و خواهد توانست رهبری را بدست خود گیرد و فرمیست ها را منفر
کند .

انگلس طرح مفصلی برای تشکیل کنگره متحد تهیه کرد و آنرا به فرانسه و آلمان اطلاع
داد و این طرح در آنجا مورد پشتیبانی کامل قرار گرفت . به پیشنهاد او ژول گدولا فارگ موافقت
کنگره حزب کارگر فرانسه را برای شرکت در کنگره واحد با " پوسی بیلیست ها " جلب کردند .
انگلس برای حل نهائی مسئله کنگره آینده پیشنهاد کرد هنگام تشکیل کنگره سوسیال در موکراسی
آلمان در شهر هاله که هیئت های نمایندگی کشورهای دیگر نیز بعنوان مهمان بانجا آمده بودند
یک جلسه مشاوره مقدماتی بشرکت نمایندگان احزاب سوسیالیست اروپا تشکیل شود .

طرح تنظیمی انگلس کاملاً تحقق پذیرفت . جلسه مشاوره هالتمصمیم گرفت کنگره متحد
در اوت سال ۱۸۹۱ در بروکسل تشکیل شود . انگلس در روز ۲۶ نوامبر ۱۸۹۰ بهزورگه نوشت :
" فعالیت ما برای تامین تشکیل کنگره متحد در سال ۱۸۹۱ ، به موفقیت کامل انجامیده است
... ما ... بیشک پیروز خواهیم شد " (جلد ۲۷ ، ص ۴۲۷) .

کنگره که همانگونه که مقرر شده بود در نیمه دوم اوت سال ۱۸۹۱ در بروکسل تشکیل شد
به امید های انگلس تحقق بخشید . جناح مارکسیستی اکثریت بدست آورد . انگلس تصمیم کنگره

راد رباره رد اعتبار نامه های آنارشیست ها تائید کرد و اقدام کنگره را در زمینه رد قطعنامه نیمه آنارشیستی مربوط به اعلام اعتصاب همگانی در صورت بروز جنگ ، مثبت ارزیابی نمود . او برای قطعنامه ای که در آن خاطر نشان میشد که آزادی طبقه کارگر تنها پس از برافتادن تسلط طبقاتی بطور کلی ، میسر خواهد بود اهمیت خاص قائل بود . انگلس در ۳ سپتامبر ۱۸۹۱ به زورگه نوشت :

" مارکسیست ها چه در مسائل اصولی و چه در مسائل تاکتیک در تمام جهات به پیروزی نائل آمده اند . . . " (جلد ۳۸ ، ص ۱۲۷) .

انگلس علاوه بر مسائل جنبش کارگری کشورهای جداگانه اکنون با وظائف جدیدی روبرو شده بود که از تحکیم و توسعه روابط بین المللی پرولتری و عمل انجام شده تشکیل انترناسیونال جدید و ضرورت روزافزون هماهنگی ساختن اقدامات سوسیالیست های کشورهای مختلف ، ناشی میگردد . اعتبار عظیم انگلس و تجربه چندین ساله شرکت در مبارزه انقلابی و قبول همگانی او بعنوان رهبر مسلکی جنبش کارگری بین المللی رهبران احزاب سوسیالیستی را و امید داشت برای مشورت و کمک با و رجوع کنند و میدانستند که همیشه در برابر پرسش های خود پاسخ های دقیق و روشن دریافت خواهند داشت . انگلس بویژه در مواردی که میان واحد های ملی جنبش کارگری تضاد ماتی روی میداد یا جدیت خاص عمل میکرد .

مثلا در پانزده سال ۱۸۹۲ سوسیال دموکرات های آلمان علیه قطعنامه ای که با شرکت خود آنها در کنگره سال ۱۸۹۱ پروکسل تصویب شده بود تصمیم گرفتند روزاول مه به اعتصاب نپردازند و به تشکیل تظاهرات و میتینگ ها و جلساتی پس از پایان روز کار اکتفا ورزند . انگلس با وجود متعذر دانستن استدلال توجیه کننده این تصمیم که از بیم آنکه مبادا اعتصابات روزاول مه موجب اخراج دستجمعی کارگران از کار بشود ، اتخاذ گردیده بود ، مع الوصف رهبران سوسیال دموکرات های آلمان را بشدت تقبیح کرد که چرا در کنگره بین المللی تعهداتی را پذیرفتند بی آنکه امکان عملی بودن آن را سنجیده باشند . او در ۱۹ نوامبر ۱۸۹۲ به بیل نوشت :

" . . . وقتی نیرومندترین حزب جهان ناگهان طبل عقب نشینی میکوبد این عمل آن در همه جا تاثیر بسیار نا پسند می بخشد . . . شما که واحد پیکارجوی . . . جنبش کارگری معاصر هستید اگر در پروکسل وعده های داد بودید از نظر اخلاقی وظیفه داشتید به وعده خود وفا کنید " .

(جلد ۳۸ ، ص ۴۲۲) . انگلس خاطر نشان میساخت که این قبیل اعمال به امر مشترک لطمه جدی میزند و مانع تحکیم وحدت انترناسیونالیستی میگردد . انگلس به رهبران حزب آلمان گوشزد میکرد که باید از این واقعه در عبرت جدی گرفت و اجازه نداد با اقداماتی دست زده شود که در احزاب سوسیالیستی کشورهای دیگر واکثر منفی پدید آورد و مناسبات عادی با آنها را برهم زند .

انگلس با دعای بی اساس برخی از احزاب در باره ایفای نقش خاص در جنبش کارگری بین المللی سخت مخالفت میکرد . مثلا در نامه ۲۷ ژوئن سال ۱۸۹۳ به لافارگ برخی از احکام اشتباه آمیز اعلامیه شورای ملی حزب کارگر فرانسه را مورد انتقاد قرار داد . این اعلامیه کمی پیش از آن در پاسخ تبلیغات افترآمیز جرائد بورژوازی که حزب را بداشتن خصلت " ضد میهن پرستی " متهم میکردند انتشار یافته بود . انگلس نادرستی تطایلاتی را که ضمن این اعلامیه ابراز میشد و فرانسه را کشوری معرفی میکرد که در انقلاب سوسیالیستی آینده اروپا نه تنها ابتکار بلکه نقش تعیین کننده به عهد خواهد داشت توضیح داد و خاطر نشان ساخت که این دعای بی پایه است زیرا فرانسه نه از نظر

سطح تکامل اقتصادی ونه از نظر سطح تشکل و درجه نفوذ جنبش کارگری سوسیالیستی نمیتواند دعوی چنین مقامی را داشته باشد .

انگلس در این نامه يك مسئله مهم دیگر را هم که رگدشته نیز بارها آن توجه کرده بود بمیان کشید . سوسیالیستهای فرانسه برای اثبات دعاوی خود میگفتند که فرانسه برخلاف آلمان و انگلستان جمهوری است و بنا بر این گویا از نظر سیاسی از این کشورها جلو تر است . انگلس خاطر نشان کرد که رژیم سلطنتی رانمیوان بطور ساده در نقطه مقابل جمهوری بورژوازی قرار داد و ماهیت طبقاتی یکسان آنها را از نظر دور داشت : " هم جمهوری شما و هم رژیم سلطنتی شما بیکیان در نقطه مقابل پرولتاریا قرار دارند . اگر شما علیه بورژواهای سلطنت طلب ما بیا کمک میکنید ما نیز علیه بورژواهای جمهوریخواه شما بشما کمک میکنیم " (جلد ۳۹ ، ص ۳۷) . انگلس و وحدت تملکی و برابری کامل حقوق تمام شرکتکنندگان مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی و احترام متقابل و استقلال آنها را پایه همکاری پیکار جوانه و واحدهای مختلف طبقه کارگر میدانست و این همکاری را شرط حتمی کامیابی این مبارزه میشمرد . در ۲۰ ژوئن سال ۱۸۹۳ در نامه به بانولورا لا فارگ نوشت : " . . . اتحاد انترناسیونالیستی تنهائیان ملتها که خود مفهومی انترناسیونالیسم ، موجودیت و خود مختاری و استقلال آنها را در امور داخلی خویش در برگیرد ، میسر است " (جلد ۳۹ ، ص ۷۴) . انگلس یکی از مهمترین شرایط چنین اتحادی را آن میدانست که کارگران سوسیالیست یک کشور تجربه مبارزه خود را در دسترس کارگران کشورهای دیگر قرار دهند و خود نیز از آنها بیاموزند .

انگلس برای هماهنگی و وحدت عمل احزاب سوسیالیست کشورهای مختلف اهمیت خاص قائل بود و اقدام به هر عملی را که مساعی جمعی را ایجاب میکرد ولی بدون جلب موافقت قبلی تمام شرکتکنندگان آتی آن ، انجام میگرفت ، بکلی غیر مجاز میدانست . او مینویسد : " هر اقدام و عمل بین المللی حتما باید با توافق قبلی چه در باره ماهیت آن چه در باره شکل آن ، انجام گیرد . بنظر من به هیچ وجه مجاز نیست که يك ملت ابتکار را علنا بدست خود گیرد و سپس بدیگران پیشنهاد کند ، از او پیروی کنند " (جلد ۳۹ ، ص ۱۶۳) .

انگلس به انترناسیونال جدید توجه فراوان معطوف میداشت . این انترناسیونال هنوز هیچگونه ارگان دائمی نداشت و در وجود کنگره های بین المللی که با ترتیبی کم و بیش منظم تشکیل میشد ، دائر بود . او تمام کوشش خود را بکار میبرد تا هواداران سوسیالیسم علمی در این مجمع بین المللی جدید نقش عمده داشته باشند و در عین حال میکوشید تا از روش سکتاریستی بسی اعتنائی به سازمانهای کارگری توده ای پر جمعیت که هنوز اندیشه های مارکسیستی را فراموش کرده بودند ، جلوگیری کند .

انگلس در زمینه دفاع از اصول اساسی عام مارکسیسم آشتی ناپذیری امان بود . هر کس از این اصول عدول میبرد و از مواضع طبقاتی مشخص و روشن انحراف می جست میبایست تمام نیروی عقل و ذکاوتش را بر علیه خود بیازماید .

او شدیداً به انتقاد از کسانی برخاست که " از بدگاه بلند " بیخبرانه " خویش به کارگران آنچنان سوسیالیسمی را موعظه میکنند که بر فراز منافع طبقاتی و مبارزه طبقاتی آنان موج میزند و می کوشد منافع هر دو طبقه متخاصم را در قالب انسان دوستی عالی به یکدیگر آشتی دهد . ولی چنین کسانی یا تازه کارند و لذا هنوز باید خیلی چیزها بیاموزند و یا شرپرترین دشمن کارگران و کارگران در پوست

میشهرستند " (جلد ۲۲ ، ص ۲۷۷) .

انگلس که در مراسم جنبش سوسیالیستی پیشوای مورد قبول همگان بود میگوید به رهبران احزاب کارگری در یافتن راه حل های صحیح مسائل بفرنج کمک کند و آنها را به صحت موضع گیری خویش در زمینه مسائل گوناگون متقاعد سازد . در عین حال او نهایت نزاکت و ادب را مراعات میکرد و از دیگران نیز همین توقع را داشت . ولی اگر یکی از رهبران حزب یا بصیبه عدم درک و یا به پیروی از منافع محلی محدود خویش در راه اقدامات انترناسیونالیستی واحدی که قبلاً بر سر آن توافق شده بود ، مانع ایجاد میکرد ، انگلس قادر بود بحد لازم سختگیری و پافشاری نشان دهد .

در صفت

پاکدامنی و درستکاری بی خدشه و صداقت بی پایان ذاتی انگلس

قد رومنزلیت و اعتبار عظیمی برای انگلس فراهم ساخته بود . او مینویسد :

" اگر من از اعتماد کارگران برخوردارم بدان علت است که در هر اوضاع

و احوالی حقیقت و تنها حقیقت را بآنها میگویم " (جلد ۳۷ ، ص ۲۹۰) . انگلس بیشتر از هر چیز

در جهان از فریبگری و سالوسی نفرت داشت . الئونورا مارکس - اولینگ مینویسد : " تنها انگلس

است که هیچگاه سالوسی رانصی بخشید . انسانی که با ضمیر خویش صدیق نباشد و بطریق اولی

با حزب صدیق نباشد هیچگاه در نزد انگلس رانمان نخواهد یافت " (خاطراتی در باره مارکس و انگلس

ص ۱۸۸) .

انگلس هنگام بررسی هر مسئله ای و از جمله مسائل مربوط به " سوسیالیسم شرف سوسیال

د موکراتیک یعنی موازین اخلاق حزبی - دفاع از منافع حزب و مصالح پرولتاریا را ملاک عمد و قاطع

میدانست .



محلی در ایستبورن که صند و قچه خاسترانگلس را آنجا با موج سپرده شد

ایثار و فداکاری انگلس و در انعمیق و پایفه حزبی برای رهبران و اعضای احزاب سوسیالیستی نمونه الهام بخش بود . الثونورا خاطر نشان میساخت که در انگلس " روح و پایفه شناسی و پیوژه انضباط حزبی از تمام کسانی که من میسنا ختم بر تبر بود " (همانجا) . این درک و پایفه خویش در قبال حزب ، در قبال پایفه کارگر و در قبال خاطره مارکس که بر ان انگلس از هر چیز ارجمند تر بود نیروی محرکه عظیمی برای زندگی و مبارزه باومی بخشید .

او تا واپسین دم حیات خوشت در صف پیکار بماند و آرزو داشت " به قرن جدید نظری بیاندازد و پیش بینی میکرد که این قرن ، قرن پیروزی کمونیسم خواهد بود . متاسفانه عمرش یاری نکرد که تا فرارسیدن قرن جدید زنده بماند .

انگلس در طول سال ۱۸۶۴ بیشتر از پیش همکسالت های گوناگون مبتلا میشد و سرما خوردگی پیدا میکرد . در مارس سال ۱۸۶۵ به دوستان خود نوشت : " باز هم وارفته ام " ولی امید وارم که تا یکی دو هفته دیگر همه اینها برطرف شود . اما در این هنگام دکتر فریبرگ به آدلرا اطلاع داد که در لوله مری انگلس غده سرطان کشف کرده است . تصمیم گرفتند که این تشخیص را از بیماران پنهان دارند .

روزه اوت سال ۱۸۶۵ ، در ساعت ۱۰ و ۳۰ دقیقه شب ، فریدریش انگلس چشم از جهان فرو بست .

بموجب وصیت انگلس تشییع جنازه او بسیار ساده انجام گرفت . روز ۱۰ اوت در میتینگ سوگواری که در ایستگاه راه آهن واترلو برگزار شد ، تنها قریب ۸۰ تن از دوستان و همسرمان او حضور داشتند . تابوت انگلس غرق در گل بود . سوسیالیست های کشورهای آلمان ، اتریش ، فرانسه ، انگلستان ، ایتالیا ، بلژیک ، هلند ، روسیه ، لهستان و بلغارستان مراتب سپاس راستین خود را نسبت به آموزگار و پیشوای خویش و اندوه بی پایان خود را از مرگ او روی نوارهای پهن سرخ قام تاج های گل نوشته بودند . از بسیاری از کشورهای نامه ها و تلگرام های بسیار زیاد رسید بود . پیر از ختم مراسم تشییع جنازه ، کالبد انگلس در کرمانیوم ووکینگ واقع در نزدیکی لندن با اثر سپرده شد .

روز ۲۷ اوت صندوقه خاکستر انگلس توسط الثونورا ، اولینگ ، لسنر و برنشتین به ایستگاه منتقل شد و در فاصله کمی از کرانه زیر آب غرق گردید .

مطبوعات سوسیالیستی و بسیاری از روزنامه های بورژوازی خیر ضایعه عظیمی را که بر پرولتاریا جهان وارد آمده بود در سراسر جهان پخش کردند .

انگلس درباره

جنبش آزادبخش ملی در هند

اونی راجا

عضو شورای ملی حزب کمونیست هند وستان

فرید ریشر انگلس نیز مانند کارل مارکس نسبت به تاریخ و معضلات و وضع کشورهای و حلقه‌های شرقی علاقه فراوان ابراز می‌داشت. در تالیفات بنیادگذاران مارکسیسم علل اقتصادی سیاست استعماری و اشغال‌گرانه کشورهای سرمایه داری، پیوند ارگانیک میان سرمایه داری و استعمار و همچنین استثمار خلقهای مستعمرات بوسیله کشورهای سرمایه دارن اروپا مورد تجزیه و تحلیل علمی قرار گرفته است. در این نوشته‌ها به تجزیه و تحلیل وضع هند و گرایش‌ها و دورنمای تکامل آن جای مهمی تخصیص داده شده است.

انگلس در اثر خود "اصول کمونیسم" که در سال ۱۸۴۷ به عنوان طرح مقدّماتی "مانیفست حزب کمونیست" نوشته، چنین خاطرنشان می‌سازد: "... کشورهایمانند هند وستان که در طول هزاران سال از ترقی و پیشرفت بی خبر بودند، دستخوش انقلاب واقعی شده اند...". صنعت بزرگ تمام خلقهای جهان را بهم مربوط ساخته، تمام بازارهای کوچک محلی را به بازار جهانی پیوند داده، همه جازمینه را برای تمدن و پیشرفت آماده نموده و موجب شده است که هر آنچه در کشورهای متمدن انجام میگیرد، خواه ناخواه در تمام کشورهای دیگر تأثیر باقی میگذارد. چنانکه اگر اکنون در انگلستان ویا فرانسه کارگران بتوانند خود را آزاد کنند، این امر در سایر کشورهای نیز موجب انقلابی خواهد شد که در پیرامون آزادی کارگران این کشورها منجر خواهد شد" (مارکس و انگلس، مجموعه آثار، جلد ۴، ص ۳۲۷ - ۳۲۶).

در این حکم انگلس بر خورد اصولی مارکسیستی به مسئله استعمار در گرچه به صویت جنبشی آن منعکس است. تکیه انگلس در ابتدا بر اینست که انقلابی کارگران انگلستان و فرانسه است که با آزاد کردن خود به انقلاب سایر کشورهای متمدن می‌کنند. و این کاملاً طبیعی است، زیرا در آن زمان خلقهای خاور و جنوب غربی مستعمران خارجی به مبارزه برخاسته بودند. ولی پس از چند سال این مسئله بنحوی وسیعتر مطرح میگردد. چنانکه مارکس در سال ۱۸۵۳ مینویسد: "تا زمانی که پرولتاریای صنعتی، حقیقتاً حاکم کنونی را در خود بریتانیای کبیر بر نیاندازد و یا خود مردم هند باندازه کافی توانایی آنها بدست نیآورند که یوغ اسارت انگلستان را برای همیشه از گردن خود بردارند، مردم هند وستان نخواهند توانست از پیدایش عناصری از جامعه نوین که هر روز اوزی بریتانیا در میان آنها پذیرفته شده است، بهره گیرند. بهر حال ما با اطمینان میتوانیم در انتظار رستاخیز این کشور بزرگ، و جالب است در آینده در بریتانیا یک باشیم" (جلد ۹، ص ۲۲۹ - ۲۲۸).

پس از آنکه در سال ۱۸۵۷ در هندوستان قیام ملی علیه سیطره انگلستان آغاز شد و ایسر نخستین جنگ هندوستان در راه استقلال بود ، مارکس وانگلز چندین مقاله در " نیویورک دیلی تریبون " درج کردند و در این مقالات به تجزیه و تحلیل جریان قیام و تشریح علل آن پرداختند و خصلت عمومی ملی و پیوند آنرا " بابرزنارضائی عمومی ملل بزرگ آسیا از تسلط انگلستان " خاطر نشان ساختند (جلد ۱۲ ، ص ۲۴۱) . انگلس به جوانب نظامی قیام توجه خاص میدویند داشت و فقدان رهبری متمرکز و فرماندهی واحد نظامی را یکی از عمدترین علل ناکامی آن بشمار میآورد . انگلس ضمن تشریح نتایج نخستین اقدام بزرگ مردم هند علیه استعمارگران خاطر نشان ساخت که " . . . هم میان هند و ها و هم میان مسلمانان نفرت عروشی نسبت به مسیحیان اجنبی ناخوانده اکنون شدیدتر از هر زمان دیگر است . هر قدر هم که این نفرت در حال حاضر بی اثر باشد ، تا زمانی که آسمان پنجاب سیکها از ابرهای مهیب پوشیده است ، فاقد اهمیت معیبن نخواهد بود " (جلد ۱۲ ، ص ۵۶۴) .

مارکس وانگلز به تجزیه و تحلیل مناسبات اجتماعی و سیستم اجتماعی چین کهن و همچنین به بررسی قیام تایپین در سال ۱۸۵۰ که یک انقلاب دهقانی علیه فئودال های چین و اشغالگران خارجی بود ، توجه فراوان میدوید و میداشتند . در مورد چین نیز رابطه متقابل میان جنبش انقلابی اروپا و جنبش آزاد بیختر ملی خلقهای آسیا خاطر نشان میگردد .

سرنوشت تاریخی کشورهای خاور و بخصوص هندوستان و چین که آماج سیاست استعماری وحشیانه کشورهای سرمایه داری بودند بطور عمده از دیدگاه مبارزه انقلابی پروولتاریا مورد توجه بنیادگذاران سوسیالیسم علمی قرار میگرفت . آنان تغییراتی را که در هندوستان و چین انجام میگرفت و منافع ستمگران استعمارگرایاچاب میکرد (برافتادن مناسبات پدشاهی و فئودالی و گذار تدریجی به راه رشد سرمایه داری) بمثابة عامل جدید و کاملاً مهمی تلقی میکردند که در وضع آتی انقلاب در کشورهای اروپا تاثیر ناگزیر خواهد داشت .

تالیفات مارکس وانگلز درباره تاریخ شرق از سه نظر برای ما رهنمون گرانمهاستند ؛
اولاً ، به بررسی واقعی تاریخ این کشورها کمک میکنند . این مسئله نه فقط از نظر صرفاً آکادمیک ، بلکه بیشتر از آن از نظر روشن کردن اذهان توده ها و توضیح ضرورت و ناگزیری تحولات انقلابی در جامعه در شرایطی که امپریالیست ها و ناسیونالیست های بورژوا تاریخ را تحریف کرده و آنرا به خدمت منافع خود میگمارند ، حائز اهمیت است .

تاریخ کشورها به صورت متفاوت نوشته شده است . فرمانروایان بریتانیایی از آن برای تحقیر مردم هند و تضعیف معنوی جنبش روزافزون آزاد بیختر ملی و اثبات اینکه هندوستان و مردم آن گویا از لحاظ سرنوشت تاریخی محکوم به ستمگری اشغالگران خارجی هستند ، استفاد همیکردند . حتی مورخین جدی تر و واقع بین تر و منصف تر انگلستان این تزررا تبلیغ میکردند که وضع جغرافیایی و شرایط اقلیمی و فرهنگ کشورها هند یها را به ستمگشی محکوم میکند .

کتابهای درسی مدارس از این ایدئولوژی امپریالیستی اشباع شده بود و این ایدئولوژی با تمام وسائل ممکن اشاعه داده میشد . برای بیدار کردن خود آگاهی ملی مردم و برانگیختن آنها به مبارزه آزاد بیختر اعلام جنگ علیه این ایدئولوژی ضرورت داشت . مورخین هند به تشریح گذشته پرافتخار کشورها میپرداختند و تالیفات آنان به سلاح مبارزه در راه آزادی ملی تبدیل گردید . اکنون که هندوستان در تند باد بحران اقتصادی و سیاسی قرار گرفته است ، مورخین بورژوا

ویخصوص ایدئولوگ های ارتجاع راست از نوبه بررسی گذشته تاریخی کشور ما پرداخته اند تا از آن برای مبارزه با طبقه کارگر در حال رشد و جنبش مردمکراتیک کشور ما استفاده کنند. آنان مدعیند که قوانین ماتریالیسم تاریخی در هندوستان قابل اجرا نیست و مبارزه طبقاتی و انقلاب با تاریخ و سنن کشور ما سازگار است.

احزاب شوینیست و ارتجاعی راست (نظیر حزب "جان سنگه") که از جانب ملاکان و انحصارگران و امپریالیسم خارجی پول میگیرند و پشتیبانی میشوند برای ایجاد تفرقه در میان طبقه کارگر و جنبش مردمکراتیک حتی سیستم مغفور "کاست" را کمال مطلوب جلوه میدهند و اقلیت های ملی را بنجان یکدیگر میاندازند.

وظیفه سیاسی نمایندگان طبقه کارگر و تمام نیروهای دموکراتیک اینست که علیه این کارزار تبلیغاتی ارتجاعی بنحوی خستگی ناپذیر مبارزه کنند و تاریخ حقیقی کشور و قوانین برافتادن نظام اشتراکی اولیه و تکامل مالکیت خصوصی و پیدایش طبقات و حاکمیت دولتی و کاست برگزیده و جنگ های خونینی را که این تفسیرات بدنیال داشتند، تشریح نمایند.

ثانیا، تالیفات انگلردریاره استعمار از آنجا که وسعت دامنه غارت هندوستان و چین و سایر کشورهای خاور را نشان میدهند، امروز نیز ارزنده است. این غارتها یکی از مهمترین منابع انباشت اولیه (که مارکس در کتاب "سرمایه" خود با وضوح تمام آنرا توصیف کرده است) رشد سرمایه دار اروپا را تشکیل میدهد. انگلس در نامه خود به ک. شمیدت خاطر نشان میکند که "کشف امریکا اشتیاقی به طلا که تاکنون نیز پرتقالیها را به آفریقا میراند موجب شد. . . زیرا رشد نیرومند صنایع اروپا در قرون ۱۴ و ۱۵ و متناسب با آن رشد بازرگانی به مسائل مبادله بیشتری نیاز داشت که آلمان، کشور بزرگ تولید کننده نقره در سالهای ۱۵۵۰ - ۱۴۵۰ قادر به تامین آن نبود. هدف پرتقالیها و هلندیها و انگلیسیها از اشغال هند در سالهای ۱۸۰۰ - ۱۵۰۰ واردات از این کشور بود. در آغاز کسی حتی فکر صادرات با این کشور را نمیکرد. ولی این کشفیات و اشغالگریها که از منافع صرفا بازرگانی سرچشمه میگرفت، تاثیر متعکس عظیمی در صنایع بخشید بدین معنا که فقط حواشی ناشی از صادرات به این کشورها بود که صنایع بزرگ را بوجود آورد و رشد داد." (جلد ۲۷، ص ۴۱۵).

شایان تذکر است که آغازگران اندیشه اقتصادی هند یعنی نمایندگان بورژوازی ملی جوان و طبقات متوسط تحصیل کرده، در نیمه دوم قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ تقریباً به همان نتایجی رسیدند که بنیادگذاران مارکسیسم علمی رسیده بودند. مثلا "تئوری تحلیل نیرو" که بوسیله دارابهار نائوروجا، یکی از ایدئولوگ های ناسیونالیسم هند مطرح شده است شهرت دارد. او بر پایه بررسی دقیق علمی سیستم مالیاتی و سایر عوارضی که استعمارگران انگلستان به اهالی هند تحمیل کرده بودند، نشان داد که چگونه ثروت ملی هند وستان برای انباشتن خزانه دولتی و افزایش ثروت سرمایه داران انگلستان بطور منظم به غارت میگرفت.

و اکنون نیز که اشکال علنی استعمار ناگزیر به عقیدت نشینی است و امپریالیسم زیر ضربات نیروهای سوسیالیسم و جنبش آزاد بیختر ملی به طور شکستگی خود نزدیک میشود، انحصارگران میخواهند مستعمرات و نیمه مستعمرات سابق و همچنین کشورهای آزاد شده را بمثابة منابعی برای تامین حد اکثر سود برای خود نگاه دارند و میکوشند از پیشرفت مستقلانه آنها بسوی دموکراسی و سوسیالیسم جلوگیری کنند.

ثالثاً ، در تالیفات انگلس درونمای کلی رشد جنبش آزاد بیخشن ملی نشان داده شده است . انگلس در نامه خود به کائوتسکی مینویسد : " . . . پرولتاریا ناچار است سرزمین های تابعی را که بوسیله بیگانگان اشغال شده است یعنی هند و الجزیره و مستعمرات هلند و پرتغال و اسپانیا را بطور موقت بپزد و آنهارا هر چه زود تر به استقلال برساند . مشکل بتوان گفت این پیرویه چگونه انجام خواهد گرفت . هند ممکن است وحتى کاملاً محتمل است که انقلاب کند ، و از آنجا که پرولتاریای آزاد شده نمیتواند به جنگ استعماری بپردازد لذا باید با این انقلاب سازگار شود ، ضمناً روشن است که کار بدون هیچگونه تخریب هم از پیش نخواهد رفت . ولی هیچ انقلابی بدون این کارها انجام نمییگیرد . همین وضع میتواند در سایر نواحی مثلاً در الجزیره و مصر هم پیش آید ، و این برای ما بیشک بهترین حالت خواهد بود . ما خود در خانه خود با اندازه کافی کار خواهیم داشت . بعضی آنکاروپا و امریکای شمالی تفسیر سازمان یابد ، این امر چنان نیروی عظیم و چنان سرمشقی خواهد بود که کشورهای نیمه متدن خود بخود بد نیال ماکشیده خواهند شد . همان نیازمند بهیهای اقتصاد به تنهایی موجبات این امر را فراهم خواهد کرد .

بعقید من اگر ما میخواستیم از حالا معین کنیم که این کشورها باید چه مراحل اجتماعی و سیاسی را طی کنند تا آنها نیز به نظام سوسیالیستی برسند ، صرفاً به فرضیات کاملاً بیمهودهی پردا فقط درین نکته تردید نیست و آن اینکه پرولتاریای پیروزمند ، بدون لطمه زدن به پیروزی خود نمیتواند هیچگونه سعادتتی را به خلق بیگانه تحمیل کند " (جلد ۳۵ ، ص ۲۹۸ - ۲۹۷) . بطوریکه میدانیم انگلس را بنمورد هیچگونه فرضیه بیمهودهای مطرح نساخت او در آن هنگام فقط میتواند درونمائی کلی ترسیم نماید . لنین در دوران جدید یعنی دوران امپریالیسم و انقلابهای پرولتری در طرح ترقیهای مربوط به مسئله ملی و مستعمرات و در گزارش مربوط به همین مسئله به کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی ، این درونمای کلی را گسترش داد . لنین نشان داد که گذار به سوسیالیسم ، در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره پس از احراز استقلال ، از راه طوفه رفتن از مرحله در دناک سرمایه داری و با پشتیبانی برادرانه پرولتاریای پیروزمندی که به ساختمان سوسیالیسم مشغول است ، امکان پذیر خواهد بود . لنین همچنین ضرورت برخی اقدامات مقدمه را بران انجام انقلاب سوسیالیستی در این کشورها خاطر نشان ساخت . زندگی صحت اندیشه ها نا انگلس و لنین را به ثبوت رسانده است .

کسانی هستند که با آنکه به وفاداری خود نسبت به آموزش مارکس و انگلس و لنین سوگند میخورند این قبیل تدابیر مقدماتی را در لفافه جماعات افراطی انقلابی زمین کنند و یا محکوم میسازند . کمونیست ها و موکراتهای انقلابی کشورهای آزاد شده از هواداران پیگیر این قبیل اقدامات مقدماتی برای مبارزه علیه استعمار نوین و راه رشد سرمایه داری (که بورژوازی ملی از آن راه میبرد) هستند . آنان بران انجام رساندن انقلاب در موکراتیک و پیشرفت بصوی سوسیالیسم به مسئله تعیین مراحل اجتماعی و سیاسی ضرور برای هر یک از کشورهای در حال رشد توجه فراوان میدول میدارند . در اهمیت مطالعه آثار انگلس و اهمیت خود این آثار در دوران ما تردید نیست . زندگی هر روز لائئل تا زمان برای حقانیت و شکست ناپذیری آموزش مارکس و انگلس و لنین عرضه میدارد .

انگلس و خصلت تاریخی ماتریالیسم

ارنستو راجونیری

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایتالیا

سال‌ها که در آن صد و پنجاهمین سالروز تولد فریدریش انگلس را برگزار می‌کنیم در ایتالیا سرآغازی نیکو داشت. سباستیانو تیمپا نارو، مورخ ایتالیایی در مجله پرنفونو "ای کوآدرنی پیا چن تینی" که از طرف باصطلاح اپوزیسیون خارج از پارلمان نشر مییابد، مقاله بسیار جالبی تحت عنوان "انگلس، ماتریالیسم و آزادی اراده" منتشر نمود.

نویسنده این مقاله نتایج مباحثه شدید با نمایندگان باصطلاح "چپ نو" را در ایتالیا و جمهوری فدرال آلمان تجزیه و تحلیل میکند و نشان میدهد که کاستن از اهمیت نقش انگلس که از مشخصات برخی از محافل است، ناشی از درک خاصی است که این محافل از مارکسیسم دارند. نویسندۀ بنحوی مقنع وجود این قانونمندی را به ثبوت میرساند که هر زمان که جریان‌ات تازه‌ای در فلسفه بورژوازی پدید آمده و بدنیال آن برخی از مارکسیست‌ها برای مسا زکردن مارکسیسم با این جریان‌ات کوشیده‌اند، تاوان این کار را انگلس پرداخته است. در قرن بیستم رسوخ آمپریوکریتیشیسم، برگسونیسم، تعالیم بند توکروچه، فنومنولوژی، و نئوپوزیتیویسم و در اواخر رسوخ استروکتورالیسم در جنبش کارگری، همیشه با کوشش برای پائین آوردن نقش انگلس همراه بوده است.

تیمپانارو این ادعا را که گویا انگلس فقط یک "رمان فلسفی" در باره ماتریالیسم تالیف کرده رد میکند. این ادعا هم از نظر ثنوری و هم از لحاظ تاریخی بی پایه است، زیرا انگلس در زمان خود موفق شد به مهم‌ترین مسائل علمی که ایدالیست‌ها توانائی حل آنها را نداشتند، از دیدگاه ماتریالیسم پاسخ گوید.

خدمت بزرگ انگلس در اینست که نادرتی تلقی مناسبات میان انسان‌ها بعنوان ادامسه ساده مناسبات موجود در عالم حیوانات را گوشزد کرد و در عین حال نشان داد که قائل شدن تمایز میان عالم حیوانی و جهان انسان‌ها به تنهایی کافی نیست. انگلس در کتاب "دیالکتیک طبیعت" نه در برابر ویتالیسم و نه در برابر ماتریالیسم مکانیکی عقب نشینی نکرد و راهی را که برای تکامل علوم طبیعی معاصر حائز نهایت اهمیت است، نشان داد.

مقاله نیمانارو در دفاع از انگلس رویدادی فوق‌العاده در مطبوعات اپوزیسیون خارج از پارلمان است. این مقاله گامی است در جهت رآلیسم وسیعی که ایدالیسم را مردود می‌شمارد و تفاوت میان ماجراجویی فکری و مبارزه سیاسی را درک میکند و معتقد است که باید افزا رشناخترا با مبارزه

ایدئولوژیک هماهنگ ساخته اینکه این افزار را در هم شکست . با آنکه این مقاله متضمن مباحثه حاد با هواداران سنن فکری و سیاست فرهنگی حزب کمونیست ایتالیا است ، بعقیده من ، مجله حزبی ما - " ریناشیتا " - با تقریظ انتقادی دوستانه خود از این مقاله کارگاملا صحیحی کرده است .

ما مارکسیستها ضمن توجه به توسعه گرایشی که اکنون در جهت پائین آوردن اهمیت انگلس پدید آمده است ، باید این سؤال را نیز مطرح سازیم که آیا ما برای نشان دادن عظمت انگلس بحد کافی کوشیده ایم ؟ واگر بی پرده بگوئیم ، آیا خود ما در این بی اعتنائی نسبت به مخرافات انگلس مقصر نیستیم ؟ اغلب تشبیه کامل انگلس به مارکس به ارزیابی درست از انگلس کمک نکرده است . فروتنی انگلس را در مورد سهم خود در کار مشترک تکامل ماتریالیسم تاریخی بدون انتقاد پذیرفته ایم . آنتونیو گرامشی این موضوع را در یادداشت های زندان خود با زبان مستور چنین بیان داشته است : " نباید به سهم دومی کم بهاداد ، و اما نباید اولی را نیز عینا شبیه دومی دانست . و نباید تصور شود که تمام آنچه که دومی به اولی نسبت میدهد در واقع نیز جنبه مطلق دارد و از هرگونه تاثیر فارغ بوده است " .

ولی علت عمده این بی اعتنائی در این است که هنوز نتوانسته ایم برای این نظریه دکماتیک که مارکسیسم را بمثابة سیستم بسته ای تصور میکند که بنای تمام تکامل بعدی آن از همان آغاز نهاد شده بود ، فائق آئیم . بعقیده من چنین برخوردی به مارکسیسم در آخرین تحلیل آنرا تا سطح تاریخ ادیان تنزل میدهد و جایی برای توضیح خصلت تاریخی خود مارکسیسم باقی نمیگذارد . توضیح خصلت تاریخی خود مارکسیسم مستلزم تشریح این نکته است که مارکسیسم بمثابة تئوری مبارزه آزاد بیخشر طبقه کارگر چگونه با در نظر گرفتن مسائل جدید ناشی از پروسه حرکت تاریخ و تکامل خود جنبش کارگری تکامل یافته است . پیوند تئوری با عمل بنیاد تاریخ ما ز کمسیسم را تشکیل میدهد . فقط با اعتقاد به تنوع اشکال این پیوند است که ما امکان مییابیم با کوشش هایی که به موارد آن در سال های اخیر افزوده شده و برای برهم زدن این پیوند انجا میگیرند و تاریخ مارکسیسم را بصورت تالاری از چهره های شخصیت های جداگانه تصور می کنند و با این کار مارکسیسم را کاملاً از جنبش واقعی جدا کرده به ایدئولوژی صرف بدل میسازد ، بمقابله پردازیم .

این فقط فرانتس مرینگ بود که زمانی نوشت " او (انگلس) تا دم مرگ جوان ماند و پر شورترین دوران فعالیت تاریخی او با سنین کهولتش مصادف گردید . . . در پیری فقط چیزی را به سپر انجام رساند که جوانیش نوید میداد " . خدمات انگلس در رساله های آخر زندگیش هنوز در انتظار چنان ارزیابی است که تمام جوانب تنوع این خدمات را در نظر گیرد . در باره دوران جوانی مارکس مطالب بسیاری گفته شده که در میان آنها گفته های پر ارزش کم نیست . اکنون زمان آن رسیده است که بفعالیت انگلس در رساله های آخر زندگیش توجه لازم معطوف گردد . من در این سخنرانی کوتاه میخواستم ملاحظاتی چند ناشی از خصلت تاریخی مارکسیسم ، بیان دارم .

انگلس پس از مرگ مارکس وظیفه مشاورت گروه های رهبری احزاب کارگری را که میخواستند استراتژی و تاکتیک متناسب با شرایط کشورهای خود تنظیم نمایند و میکوشیدند یک سازمان بین المللی بوجود آورند ، بعهده گرفت . انگلس در اجرای این وظیفه توجه خود را در وهله اول به حزب سوسیال دموکرات آلمان که در آن زمان بزرگترین و متشکل ترین حزب کارگری بود ، معطوف داشت . ولی انگلس

بتدریج همراه با تشکیل احزاب کارگری در سایر کشورها فعالیت خود را در مقیاس بین‌المللی گسترش داد. من می‌خواهم توجه را بخصوص به دو جانب فعالیت که انگلس تا آخرین روزهای حیات خود بدان ادامه داد، جلب نمایم: اولاً، احیاء سنن دموکراتیک جنبش انقلابی و تکامل نظریات مارکس درباره این سنن، ثانیاً، تعمیق بیشتر میراث تئوریک مارکس در ربرتوساغل جدیدی که تکامل جنبش جهانی کارگری مطرح کرده بود.

اگرما فعالیت انگلس را طی سالهای ۱۸۸۶ - ۱۸۸۴ مورد توجه قرار دهیم، خواهیم دید که انگلس سعی خود را پیش از همه باین امر معطوف داشته بود که ضرورت حل مسأله حل نشده انقلاب سال ۱۸۴۸ را برای رهبری سوسیال دموکراسی آلمان تشریح نماید. انگلس برای این کار از سه راه عمل میکرد:

۱- برای رهبران جنبش سوسیال - دموکراسی که در انقلاب سال ۱۸۴۸ شرکت کرده بودند، ارزش فراوان قائل میشد. رثائتی در مرگ یوهان فیلیپ بگروپیشگفتار برای رساله ولف تحت عنوان "میلیارد سلیزی" که در آنها انگلس اقدامات جنگی انقلابی جنبش کارگری را به هنگام انقلاب خاطر نشان میکند و وضع دهقانان را در مرکز توجه قرار میدهد، در همین زمینه نوشته شده اند.

۲- توجه سوسیال - دموکراتهای آلمان و بدین طریق توجه رهبران جنبش کارگری سراسر اروپا را به مسأله زیر جلب میکرد: تاثیر شدید شکست انقلاب سال ۱۸۴۸ در حوادث بعدی، پیوند نزدیک مبارزه در راه دموکراسی با مبارزه در راه سوسیالیسم، چگونه مارکس اصول عام استراتژی و تاکتیک جنبش کارگری را در جریان انقلاب ۱۸۴۸ تنظیم نمود (پیشگفتارهای آثار او تحت عنوان: "کارل مارکس در برابر ادگاه کلن" و "افشاگری درباره محاکمه کمونیست ها در کلن" و همچنین در مقالات "مارکس (۱۸۴۹ - ۱۸۴۸) NEUE RHEINISCHE ZEITUNG" و "درباره تاریخ اتحادیه کمونیست ها").

۳- انگلس برهنای اصلی که در ضمیمه پیشگفتار "جنگ دهقانی در آلمان" (تاریخ نگارش پیشگفتار سال ۱۸۷۴) بیان داشته بود و مطابق این اصل طبقه کارگر نه فقط در جنبه اقتصاد و سیاست، بلکه در جنبه ایدئولوژی نیز مبارزه میکند، میکوشید سنن دموکراتیک انقلابی را احیاء کند. انگلس نخستین مرحله تکامل تئوریک مارکسیسم را بخش لایفک این سنن انقلابی میدانست. تصادفی نبود که مقاله "لودویگ فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان"، نخستین مقاله ای بود که انگلس برای مجله "DIE NEUE ZEIT" که بوسیله کارل کائوتسکی اداره میشد، نوشت. این مقاله نسل جدید را برای نخستین بار با مارکسیسم آشنا نمود. این نسل از تکامل بعدی مکتب هگل و پیدایش آموزش مستقلی که بوسیله بنیادگذاران ماتریالیسم تاریخی ایجاد شد، به گونه اطلاعی نداشتند و بدینجهت از مسأله بفرنج دیالکتیک و چگونگی کار بست آن در پروتیک اجتماعی بی خبر بودند. این فعالیت هدفمند انگلس نه فقط دارای اهمیت فراوان تاریخی است، بلکه امروز نیز میتواند برای ما بسیار سودمند باشد، زیرا نشان میدهد که بر پایه فعالیت و افعال خلاق میتوان با نسل جوانی که بر حسب سنن جنبش کارگری، باین جنبش زوی می‌آورد، پیوند برقرار نمود.

پیروزی بزرگ سوسیال - دموکراسی آلمان در انتخابات که به سقوط بیسمارک و لغو قانون مصوبه علیه سوسیالیستها و نیز به اعتلاء جنبش کارگری در سراسر اروپا در آغاز سالهای ۱۹ منجر

گردید ، مرحله نوبتی را در تکامل اندیشه و فعالیت فرید ریش انگلس موجود آورد . انگلس مسائل نوبتی را که جنبش کارگری پیش آورده بود ، جسورانه مطرح میسازد . برخی از مارکسیست های رادیکال که به بررسی فعالیت انگلس در این مرحله پرداخته اند ، این مرحله را با کلمه "رویزینوئیسیم" توصیف نموده اند . در عین حال آنان مارکسیسم را بمثابة آئین متجری درک میکنند که اصول آن یکبار برای همیشه بیان شده است . برای ما ضروری است که اهمیت برخی از آثار انگلس را از قبیل " پیرامون انتقاد از طرح برنامه سوسیال — دموکراسی در سال ۱۸۹۱ " ، " آیا اروپا میتواند خلع سلاح شود ؟ " ؛ " مسئله دهقانی در فرانسه و آلمان " از توبررسی کنیم و فعالیت بزرگی را که انگلس در آغاز سالهای ۹۰ انجام داده مورد مطالعه قرار دهیم تا بتوانیم برگروه های تازه ای از کارگران و روشنفکران که تقریباً در تمام کشورهای اروپا اکنون نه فقط به جنبش کارگری ، بلکه مستقیماً به مارکسیسم گرویده اند ، موثر واقع شویم .

در سالهای ۹۰ مسئله متحدین طبقه کارگر در مرکز توجه انگلس قرار داشت . از آثار انگلس و پیش از همه از مکاتباتی که در این سالها با رهبران جنبش کارگری کشورهای مختلف انجام داده است ، دیدیم که انگلس در تعیین مشی عمومی اساسی استراتژی و تاکتیک ، با جزو احتیاط فراوان عمل میکرد . زیرا او میدانست که در جهت کامل جنبش کارگری در کشورهای مختلف متفاوت است و تاکتیک صحیح باید بوسیله کسانی تعیین شود که خود در محل فعالیت میکنند . انگلس جدأ خاطر نشان میساخت که شرط اساسی پیشرفت سیاست طبقه کارگر در زمینه اتحاد عبارتست از استقلال حزب سیاسی آن و توانائی آن برای اتخاذ مواضعی که جنبه کوریوراتیف نداشته باشد ، بلکه مسائلی را که برای سرنوشت ملت حائز اهمیت قاطع است ، مطرح سازد . انگلس به سوسیال — دموکرات های آلمان توصیه میکرد که دهقانان البشرفی را بسوی خود جلب کنند و با طرح پیشنهاد های خاص خود در رایشتاگ هواداری خود را از خلع سلاح در اروپا اعلام نمایند . انگلس به همین طریق به حزب سوسیالیست نوبنیاد ایتالیا توصیه میکرد که هنگام اتحاد با احزاب خرده بورژوائی در مبارزه علیه سلطنت و بقایای نفوذ الیزم استقلال خود را حفظ نماید .

و اما در باره دموکراسی درون حزبی باید گفت که مکاتبات انگلس با رهبران احزاب سوسیال — دموکرات اروپا حاکی است که انگلس در سالهای ۹۰ نکات جدیدی وارد نظریات خود در باره حزب طبقه کارگر میسازد . همه میدانیم که انگلس در سالهای ۸۰ ، هنگامیکه قانون ضد سوسیالیسم در این کشور جاری بود ، نسبت به وضع سوسیال دموکراسی آلمان نظرش دید انتقادی داشت . و شدت انتقاد بحدی بود که در لحظات تعیین برای بیرون کشیدن توده های پرولتاریا از زیر نفوذ سوسیالیست های خرده بورژواکه در فراکسیون حزبی رایشتاگ و همچنین در رهبری خود حزب تسلط داشتند ، حتی انشعاب را ضرور میسپرد .

حفظ هسته پرولتری در حزب همیشه مورد توجه کامل انگلس بود ، حتی پس از لقبو قانون مصوبه علیه سوسیالیست ها ، زمانیکه حزب سوسیال دموکرات آلمان به صورت حزب علنی وتوده ای درآمد ، انگلس در مورد انحرافات راست و " چپ " موضع کاملاً صریح و آشکاری اتخاذ نمود و به مبارزه خود در وجهه که از اواخر سالهای ۷۰ و اوایل سالهای ۸۰ با توافق مارکس آغاز کرده بود ، ادامه داد . در هر حال انگلس بر آن بود که این مبارزه کاملاً ضروری باید با دقت گرفتن اوضاع و احوال جدید تاریخی انجام گیرد . یک حزب نیرومند توده ای دارای هسته پرولتری محکم قادر است عناصر خرده بورژوا و روشنفکرانی را که باین حزب روی میآوردند و انگلس آنها را پدید ای ناگزیر و مثبت ارزیابی

میکرد ، تجدید تربیت نماید .

انگلس در سالهای ۹۰ باین نتیجه رسید که حزب علنی توده ای برای حل مسائلی که در برابرش قرار میگردد ، به شیوه های جدید نیازمند است . اگر سازمان دارای مرکزیت شدید برای يك حزب کوچک نوینباد ، خوب و ضروری باشد ، برای يك حزب توده ای بزرگ ، دیگر مناسب نخواهد بود . انگلس مبارزه آزاد عقاید را در داخل حزب خصیصه مهم این شیوه جدید میدانست و استدلال میکرد که جنبش کارگری برانقلاب شدید جامعه موجود مبتنی است و انتقاد نیرومندترین سلاح جنبشراست . حزب کارگر نباید از انتقاد طفره رود و مبارزه عقاید را در داخل حزب محدود سازد .

منظور ما از تشریح این افکار انگلس این نیست که تمام پیشنهاد های او را صحیح و ثابت شده اعلام داریم و یا بگوئیم همفانها تاکنون نیز اهمیت مطلق خود را حفظ کرده اند . این شیوه استفاده از تاریخ مارکسیسم با روح و اسلوبی که مارکسیست ها باید از آن پیروی کنند ، مغایرت کامل دارد . لنین گفته است که تجزیه و تحلیل مشخص وضع مشخص روح زنده مارکسیسم را تشکیل میدهد و این حکم در مورد ارزیابی تاریخی کارهای خود بنیاد گذاران مارکسیسم نیز صادق است . چنانکه ما واقعا بخواهیم آنچه را که انگلس با آموخته است ، درک کنیم ، باید تنوع این تاریخ بزرگ را بدون ساده کردن آن فراگیریم . ما گاه فراموش میکنیم که مارکسیسم دگم نیست ، بلکه رهنمون عمل است .

انگلس و انترناسیونالیسم

گوستاو کولمن

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست پاراگوئه

وظیفه متحد ساختن تمام نیروهای انقلابی در مقیاس ملی و مقیاس بین‌المللی همراه با پیدایش جنبش طبقاتی مستقل پرولتاریا در آغاز سده گذشته پدید آمد. شرایط عینی و حوائج این جنبش، پیشروترین نمایندگان آنرا به ضرورت همبستگی و اتحاد برادرانه و کمک متقابل، موثر زحمتکشان متوجه میساخته و زمانها و احزاب آنها را به مبارزه در راه منافع حیاتی زحمتکشان و برانداختن رژیم‌های مبتنی بر استثمار و پیروزی حاکمیت مردم زحمتکش سوق میداد.

انگلس در همان سالهای اقامت خود در انگلستان (از سال ۱۸۴۲ تا ۱۸۴۴) با جنبش انقلابی چارتریسم رابطه برقرار نمود. در عین حال انگلس با روزنامه "عالم اخلاقی نوین"، ارگان سوسیالیستهای پیرو اوئن بهمکاری پرداخت. از این پس رابطه انگلس با پرولتاریای انقلابی که مارکس و انگلس بعد ها آنرا گورکن جامعه سرمایه داری نامیدند، قطع نشد.

بزرگترین خدمت انگلس این بود که پس از آشنائی با چارتریسم و سوسیالیسم انگلستان توان محاسن و معایب دو جریان را نشان دهد. انگلس نتایج بررسی شرایط زندگی پرولتاریای انگلستان را در کتاب خود تحت عنوان "وضع طبقه کارگر در انگلستان" که پیرایا زنگشت به آلمان در سال ۱۸۴۵ به طبع رساند. تراز بندی نمود. انگلس به این نتیجه میرسد که پرولتاریا طبقه ایست که با تمام طبقات متمسک شده، تفاوت اساسی دارد. وضع زندگی این طبقه چنانست که خود برای همبستگی و درک منافع و رسالت تاریخی خویش یعنی محوسرمايه داران شرایط لازم فراهم میآورد. همین خاطر نشان کرده است که "پیش از انگلس نیز عده بسیار زیادی رنج های پرولتاریا را تشریح میکردند و ضرورت یاری به پرولتاریا را خاطر نشان میساختند. ولی انگلس نخستین کسی بود که اعلام داشت پرولتاریا تنها طبقه رنجبر نیست، بلکه وضع اقتصاد فیضیحت باری که پرولتاریا در آن بسر میبرد او را پیوسته با نیروئی مقاومت ناپذیر به پیش میراند و مبارزه در راه رهائی نهائی خویش و امیدارد و در این جریان پرولتاریای مبارز خود بیاری خویش برمیخیزد" (جلد ۲، ص ۹۰). انگلس در آمیختن سوسیالیسم با چارتریسم وظیفه اساسی وعده پرولتاریای انگلستان می شمارد و ثابت میکند که جنبش سیاسی انقلابی همگانی کارگران باید آنها را به سوسیالیسم سوق دهد. سوسیالیسم برای آنکه از آرزوی اوتوپییست های منفرد به نیروی واقعی بدل شود، باید هدف مبارزه سیاسی طبقه کارگر گردد.

وظیفه در آمیختن سوسیالیسم با جنبش کارگری، تبدیل سوسیالیسم از تخیل به علم، از آرزوی منفرد بین ناتوان به تئوری طبقه کثیرالعهده پرتوان — چنان وظیفه تاریخی جهانی بود که افتخار

انجا بآن نصیب مارکس و انگلس گردید .

مارکس و انگلس شعارسترگ " پرولتاریای همه کشورها متحد شوید ! " را بر مبانی علمی استوار ساختند . این شعار در سرلوحه نخستین برنامه اتحادیه کمونیست‌ها که در کنگره لندن در اواخر سال ۱۸۴۷ به تصویب رسید ، قرار گرفت . " مانیفست حزب کمونیست " نیز که در فوریه همان سال در لندن انتشار یافت ، با همین شعار پایان میابد . اندکی بعد ، در ژوئن سال ۱۸۴۸ نخستین نبرد انقلابی در تاریخ میان پرولتاریا و بورژوازی بخاطر حاکمیت سیاسی در پاریس انجا م گرفت . انگلس تقریباً پراز ۵۰ سال ضمن یادآوری این نبرد نوشت :
 " . . . ما تردید نداشتیم که نبرد عظیم و قاطع آغاز شده است و این نبرد باید طی يك دوران طولانی انقلابی سرشار از تحول به هدف نهائی خود برسد ولی این نبرد فرجامی جز پیروزی نهائی پرولتاریا نمیتواند داشته باشد " (مارکس و انگلس ، مجموعه آثار ، جلد ۲۲ ، ص ۵۳۳ - ۵۳۲) .

بنابراین شعار وحدت پرولتاریای انقلابی برای مارکس و انگلس پیروی از مد روزها جمله پردازی پرطنین و زیبا و همچنین يك شگرد تاکتیکی برای يك دوران کوتاه نبود . اندیشه وحدت پرولتاریای سراسر جهان بیانگر ماهیت دوران کاملی از تاریخ جامعه بشری است . این شعار نقش تاریخی - جهانی پرولتاریا را بمثابة طبقه و نیروی عمده انقلاب در سراسر دوران تکامل و فنان سرمایه داری جهانی بنحوموجزودرخشان منعکس میسازد . پایان سخن " مانیفست حزب کمونیست " امروز نیز تمام واحدهای طبقه کارگر جهان را بسوی تشکلات اتحاد نیرو و مبارزه مشترک فعال فرامیخواند . جدوتگی و اکنش دشمنان کنونی سوسیالیسم در قبال این شعار نیز ، اهمیت پایدار آنرا نشان میدهد . کوشش هائیکه برای اثبات " کهنه شدن " شعار وحدت انترناسیونالیستی زحمتکشان بعضی میآید ، هدف تعلقین این فکراستکه گویا طبقه کارگر تمام کشورها دارای منافع حیاتی مشترک نیستند .

مارکس و انگلس شرایط واقعی مبارزه طبقه کارگر و احزاب آن در کشورهای مختلف و غیرنحیی و تحوی پذیرى تکامل پروسه انقلابی جهانی را بشیوه ابتدائی وسطحی و دکماتیک درک نمیگردند . بارزترین خصیصه نیوخ انگلس عبارت بود از اعتقاد راسخ به نیروی طبقه کارگر و ایمان به ناگزیر بودن پیروزی سوسیالیسم . بدینجهت دعوی اپورتونیستها و رویزیونیستها که به انگلس نصیب " دکماتیسم " میدهند بکله بوجه و بی پایه است .

انگلس در اثبات علمی ضرورت انترناسیونالیسم پرولتری و اصول اساسی آن شخصاً سهم عظیم دارد . انگلس همراه با مارکس و نیز پرازمرگ مارکس سالهای مدید در آثار تئوریک و سیاسی از مقالات انتقادی خود در مطبوعات و در انبوهی از نامهها به رهبران جنبش کارگری کشورهای مختلف و نیز مستقیماً از کرسی کنگره‌ها و بین المللی در راه اتحاد نیروهای انقلابی پرولتاریا بر پایه مارکسیسم ، بنحوی خستگی ناپذیر مبارزه میکرد .

اوپا پیگیری و شکیبائی تا کبد میکرد که تصرف قدرت دولتی از طرف پرولتاریا در صورتی مهیاست که احزاب مارکسیستی مستقل طبقه کارگر بوجود آیند و واحدهای پرولتر در مقیاس ملی و بین المللی تحت رهبری این احزاب متحد شوند و تمام قشرهای زحمتکش و ترقیخواه و جنبشهای واقعات موکراتیک و آزاد بیخسر ملی توده ان مردم برای مبارزه علیه نظام استثمار سرمایه داری تحت رهبری طبقه کارگر قرار گیرند .

انگلس پشتیبانی بی قید و شرط و بیدرنگ گردانهای پیشرو پرولتاریا را از جانب طبقه کارگر

جهانی یکی از شرایط دائمی پیروزی هر یک از مبارزات بزرگ کارگران و پیروزی انقلاب سوسیالیستی میدانست. انگلس ضمن آنکه به اعلام همبستگی در مطبوعات اهمیت میداد، برای کمک‌های مشخص از جمله تشکل مبارزات توسعه و فعال تود‌های زحمتکش کشورهای مختلف بنحوی که در آن واحد علیه استثمارگران خودی و "بیگانه" متوجه باشد بیش از هر چیز ارزش قائل بود.

آخرین سالهای زندگی و فعالیت انگلس برای پژوهندگان اهمیت خاصی دارد. در این دوران در نتیجه گذار سرمایه داری به آخرین مرحله خود یعنی به مرحله امپریالیسم، تضادهای نظام سرمایه داری شدت بیشتری یافت. این دوران، همچنین دوران اعتلای تازه جنبش کارگری بود. انگلس در سال ۱۸۸۶ در مقاله‌ای تحت‌عنوان "بمناسبت سالگرد کمون پاریس" نوشت: "... در زمان حاضر وحدت انترناسیونالیستی پرولتاریا، برادری کارگران انقلابی کشورهای مختلف هزاربار محکمتر و همه‌جانبه‌تر از زمان کمون پاریس شده است. انترناسیونال دیگر محتاج سازمان به مقیاس محدود کلمه نیست. انترناسیونال در نتیجه همکاری صمیمانه کارگران اروپا و آمریکا که بطور طبیعی گسترش می‌یابد، زنده است و تکامل می‌پذیرد" (جلد ۲۱، ص ۲۶۸ - ۲۶۷). انگلس ضمن ارزیابی خلاق وضع جنبش کارگری، احیاء انترناسیونال را بگرمی تهنیت گفت و خود در تذاریک‌کنگره‌های انترناسیونال شخصاً شرکت میکرد و برای بسط روابط و برقراری تماس میان سوسیالیست‌های کشورهای مختلف از همین کمکی دریغ نداشت. خانه انگلس در لندن به صورت ستاد بین‌المللی انقلابیون درآمد بود. انگلس در "تهنیتبه سوسیالیست‌های سیسیل" در ۲۶ سپتامبر سال ۱۸۹۴ ضمن تأکید اهمیت روزافزون وحدت انترناسیونالیستی زحمتکشان نوشت: "برای طبقات ستمکش تمام‌کشورها شفق جامعه‌نویین و بهتر نمودار میگردد. تود‌های ستمدیده همه جا صفوف خود را متحد می‌سازند و علیرغم مرزها و اختلاف زبان همه جا باهم توافق میکنند. ارتش پرولتاریای جهانی شکل میگیرد و قرن فرارس آئیده آنرا به پیروزی خواهد رساند" (جلد ۲۲ ص ۴۹۶).

انگلس در مارس سال ۱۸۹۵، چند ماه پیش از مرگ خود نوشت: "... اکنون ارتش انترناسیونالیستی بصورت واحد بزرگی از سوسیالیست‌ها وجود دارد که مدام به پیش میرود و روز بروز از لحاظ تعداد، تشکل، انضباط، آگاهی و ایمان به پیروزی نیرومندتر میشود" (همانجا، ص ۵۳۶). انگلس در عین حال خطری اعتنائی به نیروی دشمن و کوشش‌های ماجراجویانه برای ایجاد تحول اجتماعی "از طریق حمله‌ناگهانی" به طبقات حاکمه و دولت آنها را گوشزد میکرد. آموزش انگلس در باره ایجاد روابط درست میان احزاب پرولتاری و در آمیختن صحیح منافع انترناسیونالیستی و منافع ملی در این روزها اهمیت عظیم دارد. انگلس علیه ادعاهای بن‌پایه برخی احزاب برای رهبری جنبش کارگری جدا مبارزه میکرد و خاطرنشان میساخت که مقام این‌یا آن حزب در جنبش جهانی کارگری نه برپایه تمایلات ذهنی رهبران آن، بلکه بر حسب نقش واقعی این حزب در مبارزه آزاد بیخسر طبقه کارگر تعیین میشود. انگلس انکار نمیکرد که در این‌یا آن مرحله مبارزه مقام پیشاهنگ جنبش میتواند با احزاب معین تعلق گیرد، ولی میگفت، برانداختن سرمایه داری در مقیاس جهانی بهیچوجه نمیتواند کار یک‌حزب باشد.

کمونیست‌های پاراگوئه برآنند که وحدت عمل احزاب کمونیست و همبستگی آنان مهمترین عامه، تأمین وحدت تمام نیروهای ضد امپریالیست و ضامن تحکیم اتحاد و وحدت عمل سه جریان عمده جنبش انقلابی جهانی است.

سرنوشت اروپا

یوری ژوکوف

عضو کمیسیون تفتیش مرکزی حزب کمونیست
اتحاد شوروی و مفسر سیاسی روزنامه
"پراودا"

خلق های اروپا توانائی آنها دارند که مسائل
مربوط به صلح و امنیت قاره خویش را بدست خود
حل کنند . بگذرانان سرنوشت اروپا را بدست
خویش بگیرند !
(از اعلامیه کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری)
(اروپا منعقد در کارلووی واری در ۲۶-۲۴)
(آوریل سال ۱۹۶۷)

آری ، مردم اروپا میتوانند و باید صلح و امنیت قاره خود را تامین کنند . این شعار که از زمان
اعلام آن توسط نمایندگان تمام کمونیست های اروپا سه سال ونیم میگذرد ، امروز بیش از هر زمان دیگر
اهمیت کسب میکند . عطلی بودن این شعار با امضاء قرارداد میان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
و جمهوری فدرال آلمان در ۱۲ اوت سال ۱۹۷۰ بار دیگر تایید گردید .
در آوریل سال ۱۹۶۷ بسیاری از مردم اروپا هنوز باورند داشتند که در تحقق اصل همزیستی
مسالمت آمیز کشورهای دارای نظام اجتماعی متفاوت ، در آینده ای نه چندان دور پیروزی مهمی که
راه را برای تامین امنیت در سراسر اروپا هموار میسازد ، بدست خواهد آمد . ولی اکنون در برابر
ماسندی قرارداد که در آن با وضوح و صراحت گفته میشود کمترین کشور بخش سوسیالیستی
اروپا و یکی از نیرومندترین کشورهای بخش سرمایه داری اروپا "تایل خود را برای کمک به عادی شدن
وضع در اروپا و گسترش مناسبات مسالمت آمیز میان تمام کشورهای اروپا ابراز میدارند و ضمناً وضع واقعی
موجود در این منطقه را ملاک عمل قرار میدهند " که بمعنای تایید وضع واقعی موجود در اروپای پس از
جنگ است .

واقعیت های سیاسی زمان ما

رفیق لئونید ایلچ برژنف ، دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در سخنرانی ماه اوت سال جاری خود در جلسه مشترک کمیته مرکزی حزب کمونیست کاзахستان و شوروی عالی جمهوری شوروی کاзахستان خاطر نشان ساخت که " انعقاد قرارداد با جمهوری فدرال آلمان را می توان به مثابه رویداد بسیار مهمی تلقی میکنیم که پس از آنکه مرحله اجراء آمده تنها برای بسط مناسبی میان دو کشور ما ، بلکه برای وضع کنونی و آینده اروپا نیز حائز اهمیت مثبت فراوان خواهد بود ."

تعمداتی که دولت های این دو کشور پذیرفته اند ، برای آنها هم در برابر خلق های خود و هم در برابر تمام اروپا مسئولیت عظیم ایجاد میکند . وفاداری نسبت باین قرارداد و اجرای کامل مفاد آن ، بیشك عامل مهمی برای حفظ ثبات و آرامش در قاره کهن ما خواهد بود .

این حقیقت را در سراسر اروپا بخوبی درك میکنند . زیرا اقدامی که اتحاد شوروی و جمهوری فدرال آلمان بعمل آورده اند ، اقدامی منفرد وجدان بوده بلکه در کنار مساعی دیگری که دولت های کشورهای اروپائی برای سالم کردن وضع و ایجاد پایه های استوار برای امنیت اروپا بعمل می آورند قرار میگیرد . اتحاد شوروی و جمهوری فدرال آلمان در اعلامیه مشترک خود در ۱ اوت ۱۹۶۵ اطمینان کردند که این " قرارداد به تحکیم امنیت اروپا ، به محل معضلات کنونی آن ، ایجاد همکاری مسالمت آمیز میان تمام کشورهای اروپا صرف نظر از اختلاف در نظام اجتماعی آنان ، کمک خواهد کرد ."

خلق های اروپا ضمن تایید گام مهمی که در مسکو برداشته شد ، توجه خود را از سوی — اندیشه دعوت کنفرانس سراسری اروپا معطوف می دارند . در این کنفرانس رهبران تمام کشورهای قاره ما بدون استثنا باید بتوانند مسائل حاد مربوط به امنیت و همکاری در اروپا را بررسی و حل کنند . بطوریکه خوانندگان بیاد دارند ، این فکر در سال ۱۹۶۶ از طرف رهبران کشورهای عضو پیمان ورشو در جلسه کمیته مشاوره سیاسی ضمن اعلامیه تاریخی آنها درباره تحکیم صلح و امنیت اروپا مطرح گردید .

در آن زمان این اعلامیه با نظر خصمانه کشورهای غربی عضو ناتو مواجه شد . ولی این امر کشورهای سوسیالیستی و نیروهای ترقی خواه اروپا را که از این ابتکار کشورهای سوسیالیستی پشتیبانی میکردند ، مایوس نساخت . آنان سال بسال و گام بگام با تشکیل و ابرام به کار خود ادامه میدادند و راه را از میان موانعی که از زمان " جنگ سرد " باقی مانده بود بسوی کنفرانس سراسری اروپا هموار میساختند .

کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری اروپا در کار لووی واری ، ملاقات های مکرر رهبران کشورهای عضو پیمان ورشو ، جلسات مشاوره وزرای امور خارجه این کشورها ، تماس های دو جانبه گوناگون و فراوان بارهبران بسیاری از کشورهای اروپائی ، ملاقات های مبارزان راه صلح ، جلسات مشاوره رهبران سندیکائی و نمایندگان سازمان ها ، زنان و جوانان و سایر سازمان های اجتماعی — اقداماتی بودند که راه را بسوی کنفرانس سراسری اروپا هموار ساختند .

پدیده مشخصه این دوره آن بود که برخی از کشورهای بیطرف اروپا و پیش از همه فنلاند و اتریش به کار تدارک فعال این کنفرانس جلب شدند . حتی ناتو در نتیجه تغییراتی که در آتمسفر سیاسی اروپا بوجود آمده است ، دیگر جرات نمیکند علیه کنفرانس سراسری اروپا اقدام کند و مسئله چگونگی

آماده شدن برای آنرا بطور منظم مورد بررسی قرار می دهد . اکنون پس از امضاء قرارداد میان اتحاد شوروی و جمهوری فدرال آلمان همه جا دعوت این کنفرانس بمثابة يکة وظیفه مبرم تلقی میشود .
 - والترشل ، وزیر خارجه جمهوری فدرال آلمان طی يکة مصاحبه مطبوعاتی در ۱۱ اوت نص اظهار داشت که قرارداد میان جمهوری فدرال آلمان و اتحاد شوروی میتواند در کار دعوت کنفرانس سراسری اروپا تاثیر مثبت داشته باشد .

- خبرگزاری رویتر در همان روز از بروکسل ، مقر ستاد کل پیمان آتلانتیک خبر داد که بطوریکه محافل نزدیک به ناتو در اینجا خاطر نشان میسازند امضاء این پیمان کار ایجاد توافق میان کشورهای عضو ناتو را در پاسخ به دعوت های مصرانه مسکو (آیا فقط مسکو ؟ - یو . ژ .) برای تشکیل کنفرانس درباره امنیت اروپا ، تسریع خواهد کرد .

در این شرایط عطف توجه به مسئله حیاتی سرنوشت اروپا که سه سال ونیم پیش در مجمع کمونیست های اروپا در کارلووی واری مطرح گردید ، ضرورت دارد . بخصوص از این لحاظ که کشورهای سوسیالیستی پیشنهاد میکنند که در کنفرانس سراسری اروپا مهمترین سائلی که افکار تمام اروپائیان را بخود مشغول میدارد ، مورد بررسی قرار گیرد . کشورهای سوسیالیستی در ۳۱ اکتبر سال ۱۹۶۹ پیشنهاد کردند که دو ماده در دستور کار کنفرانس قرار گیرد :

۱ - تأمین امنیت اروپا و خودداری از یکا بردن نیروی نظامی در مناطقی که در میان کشورهای اروپائی ویا تهدید بآن ،

۲ - توسعه روابط بازرگانی ، اقتصادی و علمی و فنی بر پایه برابری حقوق در جهت بسط همکاری سیاسی میان کشورهای اروپائی .

پس از هفت ماه ، در ۲۲ - ۲۱ ژوئن سال ۱۹۷۰ کشورهای سوسیالیستی در جریان تجزیه و تحلیل دقیق واکنشرهایی که در قبائل پیشنهاد های آنها شده بود ، باین نتیجه رسیدند که اکنون برای تدارک عملی کنفرانس شرایط فراهم می آید . ضمناً خاطر نشان گردید که شرکت مستقیم دول ذینفع در تمام مراحل تدارک این کنفرانس مطلوب خواهد بود .

واما در مورد دستور کار کنفرانس ، با در نظر گرفتن پیشنهاد های ارائه شده از جوانب مختلف ، تصمیم گرفته شد که ماده زیرین نیز در دستور جلسه قرار گیرد : تشکیل ارگانی برای مسئله امنیت و همکاری اروپا در کنفرانس سراسری اروپا . این ارگان در آینده میتواند مسئله تقلیل نیروهای نظامی خارجی را در خاک کشورهای اروپائی مورد بررسی قرار دهد .

بعلاوه در چارچوب ماده دوم دستور جلسه میتوان مسئله محیط پیرامون رانیز مورد بحث قرارداد و سرانجام میتوان ماده دوم را با گنجاندن اصل بسط روابط فرهنگی وسیعتر کرد . تمام این پیشنهاد ها اکنون همه جا مورد بحث جدی قرار گرفته است . واکنشر محافل سیاسی و اجتماعی اروپا نشان میدهند که این پیشنهاد ها با مخالفت مواجه نمیشوند ، لذا تجزیه و تحلیل همه جانبه آنها در لحظه کنونی لزومی ندارد . با اینجهت من ترجیح میدهم که در این مقاله فقط به دو مسئله اساسی مربوط به سرنوشت اروپا بپردازم : اروپا بمثابة واحد یکپارچه و اهمیت مرزهای آن و همکاری اقتصادی سراسر اروپا .

حل معضل امنیت اروپا بمیزان زیاد به چگونگی برخورد باین دو مسئله بستگی دارد .

در اروپا چند اروپا وجود دارد ؟

این سؤال شاید برای عدای ساده لوحانه بنظر آید ، ولی اگر وقت شود خواهیم دید که چنین نیست . اکنون در اروپا گروه بندیهای سیاسی و اقتصادی و نظامی مختلف از ملل گوناگون بوجود آمده است . گروهی از کشورهای اروپائی عضو ناتو هستند و گروه دیگر عضو پیمان ورشو . میان این گروهها مرزها اجتماعی و طبقاتی وجود دارد که قاره اروپا را به جهان سوسیالیسم و جهان سرمایه داری تقسیم میکند . بنابراین قاره کهن ما یکپارچه نیست . ولی آیا این قاره زمانی یکپارچه بوده است ؟ تا آنجا که بیاد داریم اروپا همیشه میان گروه بندیهای مخالف هم تقسیم شده بود .

ولی با اینهمه ، بدون آنکه از اهمیت تضادها نماندیم ، کشورهای اروپائی باید با هم همزیستی کنند . زمانی که این مسئله مطرح میگردد که اروپا از کجا آغاز میشود و به کجا پایان می یابد ، همیشه افراد فهمیدمانی یافته میشوند که بدون تزلزل باین سؤال پاسخ میدهند که تمام کشورهای قاره جزو اروپا هستند .

اگر جلد یازدهم دایره المعارف کهن بروکهاوس و افرون را که در سال ۱۸۹۴ به طبع رسیده بازکنیم ، تحت عنوان " اروپا " تعریفی را بشخص زیر در آن خواهیم خواند که کاریف مورخ روسی درباره اروپا نوشته است :

" اروپا اکنون بیشتر از تمام بخشهای جهان مورد بررسی قرار گرفته است . معمولاً جبال اورال ورود اورال را مرز شرقی اروپا با آسیا و جبال قفقاز را مرز جنوبی آن بشمار میآورند . . . سواحل اقیانوس اطلس مرزهای غربی اروپا را تشکیل میدهد . . . اروپا مانند گذشته کانون عمده فرهنگ بشری است . . . در آمیختن دانش و معلومات نظری و عملی عالی و ذوق هنری تکامل یافته با فعالیت اجتماعی وسیع و آزاد ، معتدل و ثروت - صفت مشخصه تمدن اروپائی بوده و این تمدن را از تمدن کهن آسیا و واحد و دی از جوانه های تازه این تمدن در کشورهای قاره جدید متمایز میسازد . "

بیست و سه سال پس از طبع این سطور طنین تند را انقلاب اکثریت اروپائی کهن را با " آزادی معتدل و ثروت " آن سخت بلرزه درآورد . در سرزمین وسیع اروپائی نوین ، اروپای سوسیالیستی پدید آمد و لنین ، رهبر کمونیستهای روسیه برای تکامل روسیه راه تازه گشود . ولی لنین هیچگاه حتی در دشوارترین لحظات مداخله خارجی بخود اجازه نداد درباره تمدن اروپا به تحقیر سخنی گوید . برعکس ، لنین برای استفاده خلاقانه ترین سنن این تمدن و برای همزیستی و حتی همکاری در عرصه اقتصاد و حتی سیاست کوشش خستگی ناپذیر داشت . لنین به هیئت نمایندگان شوروی در کنفرانس ژن (سال ۱۹۲۲) همین راه را نشان میداد و از آنها میخواست در این کنفرانس برخورد " بازرگانی " داشته باشند .

امید داریم تمام این گفتهها درباره اروپا و تمدن اروپائی بدرستی درک شود . منظور ما این نیست که بران این قاره نسبت به قاره های دیگر با تمدن خاص آنها راجحانی قائل شویم . یاد آوری تمام این مطالب برای آنست که در سالهای " جنگ سرد " چنین نظریه ای شیوع نداشت که گویا اتحاد شوروی خارج از اروپا قرار گرفته است . مثلاً دایره المعارف بریتانیا مدعی است که " درباره مرز واقعی میان اروپا و آسیا تردید وجود دارد (۱) معمولاً کوههای اورال و قفقاز را مرز میان اروپا و آسیا بشمار میآورند ، اگرچه بعد ها گاه مرز رسمی اتحاد شوروی را جانشین آن ساخته اند (۲) . "

چنین است سرنوشت جغرافیا ، زمانیکه سیاست در آن به مداخله بپردازد ! اینگونه نتیجه گیریهای کاذب جغرافیائی ، از جانب کسانی که با اندیشه همکاری سراسر اروپا برای مبارزه در راه تحکیم صلح و امنیت مخالف هستند ، همواره از نوپیش کشید میشود . چندی پیش در . ۱۰ اوت سال جاری دوید بنیدر ، مفسر امریکائی که از انعقاد قرارداد اتحاد شوروی - جمهوری قدوال آلمان بخشم آمده بود ، در " نیویورک تایمز " نوشت :

" آلمانی ها از قرن نهم عضو خانواد کشورهای اروپائی هستند ، ولی دعاوی (۱) روسیه برای آنکه آنرا یک کشور اروپائی بشمار آورند ، فقط بعضی اوقات (۲) مورد قبول مابقی اروپا بوده است . مثلا فقط در ده ساله گذشته ، در دوران کنراد آد نافرعد ه زیاد از آلمانی های غرب ، روسیه را بطوریکه صدراعظم فقید میگفت " جزو آسیا " میدانستند " .

دوید بنیدر نمیتواند نپند که " دوران کنراد آد نافر " دارد برسر میرسد . فکر ایجاد ایالات متحده اروپا از اقیانوس اطلس تا بویگ و دریای سیاه (۱) که توسط شاگردان و پیروان صدراعظم فقید مطرح شده است و محتوی واقعی آن عبارتست از بنامیدن جمهوری دموکراتیک آلمان و جلب تدریجی کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی به منطقه " غرب " ، دستخوش ورشکستگی است . بطوریکه حزب کمونیست چکوسلواکی خاطر نشان میسازد شکست ماجرای ضد انقلابی در چکوسلواکی با وضوح تمام نشان داد که اروپا گاه کشورهای سوسیالیستی هیچیک از اعضا خود را بدو نپشتیبان نخواهند گذاشت و رجال در ورنده پیشتر " غرب " این حقیقترا درک کرده اند .

بهمین جهت حتی مفسر شکاک " نیویورک تایمز " که هنوز هم تکرار میکند که اتحاد شوروی یک کشور اروپائی نبوده ، بلکه کشوری است آسیائی ، اکنون اعلام میدارد که اروپا برسر این دوراهی قرار گرفته است : آیا اروپا هنوز هم باید از لحاظ سیاسی تقسیم شد باقی بماند و فریدر آینده نیز به موازن قوای خود برای تامین صلح مٹکی باشد ؟ و یا اینکه آیا این تقسیم و توازن باید جای خود را به مناسبات بفرنجتری واگذار کند که در آن اشتراک منافع و وابستگی متقابل چنان قوی باشد که صلح را بتوان از طریق توافق چند جانبه حفظ نمود ؟

در اینجا نیز همانطور که معمولا با مفسرین مطبوعات بورژوازی که ظاهرا مدعی واقع بینیی هستند ، پیش میآید ، حق و ناحق با هم در آمیخته است . بعید بنظر میرسد که حتی خود بنیدر معتقد باشد که امنیت و همکاری سراسری اروپا میتواند بر پایه " اتحاد سیاسی " تمام کشورهای اروپائی و " وابستگی متقابل " آنها مبتنی باشد . نه . نه . کشورهای سرمایه داری میخواهند به کشورهای سوسیالیستی وابسته باشند و نه کشورهای سوسیالیستی میخواهند وابسته کشورهای سرمایه داری گردند . ولی آنچه مورد تردید نیست ، این است که صلح اروپا را میتوان و باید " از طریق توافق چند جانبه (بعقیده من حتی توافق عمومی - یوری ژوکف) حفظ نمود " . ماهیت مسئله در همین جاست !

اکنون یک ربع قرن است که پیروان با اصطلاح " اروپای صغیر " نظریه گاملا متضادی را مطرح میسازند . بدین معنا که آنها میخواهند از کشورهای سرمایه داری اروپا پیمانی سیاسی و مالی و اقتصادی در برابر اروپای سوسیالیستی تشکیل دهند و با اصطلاح " جناح اروپائی ناتور " را که دارای نیروهای مسلح متحد خاص خود بوده و صاحب سلاح هسته ای " اروپائی " باشد ، بوجود آورند .

(۱) - این فرمول را ژوزف شتراوس تلافی جوابد اع کرد هودر کتاب خود تحت عنوان " طرح برای اروپا " آنرا بسط داده است .

طراحان این نقشه برای آنکه نیت خود را در انظار مردم اروپای غربی جالب تر جلوه دهند ، ادا مینامیدند که اروپای غربی " متحد " گویند و زنه جدیدی در برابر ایالات متحد ه امریکا بوده و " نیروی سوم " یا دژی میان دو " مافوق دولت " یعنی ایالات متحده و اتحاد شوروی بوجود می آید .

نظیر این سیستم در فاصله میان دو جنگ جهانی با تشکیل کارتل فولاد نیز وجود آمد . بود این نقشه پس از آنکه آلمان در نخستین جنگ جهانی شکست خورد توسط آرنولد ریشبرگ یکی از ثروتمندان بزرگ روهر در آلمان و ژنرال هوفمان تهیه شده بود . چنانکه خود ریشبرگ بعدها نوشت این " نقشه ای بود که بریتانیای کبیر و فرانسه و آلمان را " علیه اتحاد شوروی " کاملاً متحد میساخت " و ضمناً " کمک مالی عظیم ایالات متحده امریکا میبایست از آن پشتیبانی نماید " .

این نقشه پس از دومین جنگ جهانی دوباره مطرح گردید . من خود هنگام امضا " قرارداد اتحادیه اروپایی زغال و فولاد " در ۱۸ آوریل سال ۱۹۵۱ که میبایست نسخه دوم کارتل اروپایی فولاد گردد ، در تالار رمطی وزارت امور خارجه فرانسه بنام " تالار ساعت " حضور داشتم . بعد برای ایجاد " اتحادیه نظامی " در اروپای غربی که متضمن تسلیح جمهوری فدرال آلمان بود ، اقدام بعمل آمد ، سپس " بازار مشترک " تشکیل شد و " اتحادیه اروپایی نیروی اتمی " تاسیس گردید و از نو در باره ایجاد " ایالات متحده اروپای غربی " علیه اتحاد شوروی گفتگو مینامید .

همه میدانند که تمام اینها به کجا انجامید . کشورهای اروپای غربی از تکیه بر اقدامات ضد شوروی هیچ چیزی بدست نیاوردند . آنها نتوانستند ارد و گاه سوسیالیستی را درهای هم تضعیف کنند . در عین حال اختلال جدی در همکاری سراسر اروپا خود آنان را در برابر خاصی قدرتمند ماورا بحار تضعیف کرد و وابستگی کشورهای اروپای غربی را به ایالات متحده امریکا تشدید نمود .

از سوی دیگر نتیجه اجرای پیگیر سیاست صلح جویانه از طرف کشورهای سوسیالیستی و اقدامات متحد نیروهای ترقیخواه اروپا و پیش از همه احزاب کمونیست به افسانه " تجاوز کاری " ارد و گاه سوسیالیستی که تبلیغات امپریالیستی در سالهای " جنگ سرد " شدیداً آن دامن میزد ، پایان داده شد . اکنون دیگر عملاً هیچکس به افسانه های " گرمین شناسان " بی آرم غرب در باره اینکه گویا کسانی در مسکو علیه کشورهای اروپای غربی نقشه جنگ برق آساز دارند می بینند ، بساورد ندارد .

تمام این حقایق سیاستمداران معتدل تر و هو شیوارتر کشورهای سرمایه داری اروپای غربی را واداشت تا به مسئله همکاری سراسر اروپا که ۱۵ - ۱۰ سال قبل حتی سخنی در باره آن نمی خواستند بشنوند ، برخوردی تازه داشته باشند . ابتدا در فرانسه ، سپس در سایر کشورهای اروپای غربی و بالاخره در جمهوری فدرال آلمان که " دوران یخبندان " طولانی زمامداری محافظه کاران افراطی احزاب صیحتی تاثیر سوء در سیاست خارجی آن باقی گذارده بود ، بتدریج به ضرورت این امر پی بردند که واقعیت پس از جنگ وضع اروپا را باید پذیرفت .

اصل نقض ناپذیری مرزها

محافل ترقیخواه اروپا در تجزیه و تحلیل قرارداد منعقد شده در ۱۲ اوت سال ۱۹۷۰ میان اتحاد شوروی و جمهوری فدرال آلمان در مسکو متفقاً خاطر نشان میسازند که ماده سوم این قرارداد

محاورصلی آنرا تشکیل میدهد . در این ماده گفته میشود :

" اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و جمهوری فدرال آلمان موافق هدف ها و اصول

ذکر شده در بالا متفقاً تایید میکنند که صلح اروپا فقط در صورتی میتواند حفظ شود که هیچکس به

های کنونی تعرض نرود . این دو کشور متعهد میشوند که تمامیت ارضی تمام کشورهای اروپائی

زاد مرزهای کنونی آنها بدون چون و چرا مراعات نمایند . این دو کشور اعلام میدارند که نسبت

به هیچ کشوری هیچگونه ادعای ارضی ندارند و در آینده نیز چنین ادعائی نخواهند داشت . این

دو کشور مرزهای تمام کشورهای اروپائی را بهمان نحوی که در روز انعقاد این قرارداد وجود داشت

و از جمله خط اودر - نایس را که مرز غربی جمهوری توده ای لهستان است و مرز میان جمهوری فدرال

آلمان و جمهوری دموکراتیک آلمان را ، چه در حال حاضر و چه در آینده تخطی ناپذیر میدانند ."

در این ماده همه چیز روشن و مفهوم بیان شده و همه چیز در جای خود قرار گرفته است . ادعا

های غیر واقع بینانه حذف شده ، پندارهای واهی که در نشان بسر رسیده ، مدفون گردیده و

به قضاوت های نادرست در باره " طرد " کمونیسم و غیره خط بطلان کشیده شده است . تایید

نقض ناپذیری مرزهایی که در نتیجه دومین جنگ جهانی بوجود آمده است ، مسئله عمدتاً مبنی

صلح اروپا را تشکیل میدهد .

طرفین تاکید میکنند که صلح اروپا فقط در صورتی میتواند حفظ شود که مرزهای کنونی

در معرض تجاوز قرار نگیرد . تجربه تاریخ می آموزد که تایید نقض ناپذیری مرزها این ضرورت حیاتی را

ایجاب میکند که این اصل را نباید فقط به چارچوب تنگ گروهی از کشورهای که در مقابل گروه دیگر

قرار گرفته است ، محدود کرد ، بلکه باید آنرا به تمام کشورهای قاره اگرچه به گروه بندیهای مختلف

تعلق داشته باشند ، تعمیم داد .

تاریخ عبرت انگیز موافقتنامه های لوکارنورا در سال ۱۹۲۵ همه بخاطر دارند . در آن زمان

کشورهای غربی به این اصل اساسی امنیت جمعی اعتنا نکردند . نتیجه چه شد ؟ موافقتنامه های

لوکارنوک که نقض ناپذیری مرزهای گروه محدودی از کشورهای اروپا غربی را پیشبینی میکرد ، بجای

آنکه وسیله تأمین صلح گرد ، به وسیله تدارک جنگ جهانی جدید بدل شد .

جریان کار را به خاطر آوریم . کشورهای اروپای غربی در آن زمان در باره تضمین متقابل

امنیت مرزهای خود بزیان . . . اتحاد شوروی با آلمان قرارداد بستند . در برابر میلیتاریسم آلمان

راه بسوی شرق بازگذاشته شد . اتحاد شوروی بلافاصله پیشنهاد کرد که موافقتنامه لوکارنوک را

قراردادی در باره امنیت مرزها در اروپای شرقی تکمیل گردد . این پیشنهاد پذیرفته نشد . همه

میدانند که عاقبت این کار چه بود : امپریالیست های آلمان دومین جنگ جهانی را آغاز کردند . ولسی

پیش از آنکه به اتحاد شوروی حمله کنند ، هم پیمانان خود را مورد تجاوز قرار دادند .

به همین جهت نیروهای صلحخواه اروپا مسئله نقض ناپذیری بلااستثنای تمام مرزها را که در

نتیجه دومین جنگ جهانی در قاره اروپا بوجود آمده ، پیوسته بطور پیگیر و مصرانه مطرح میکردند .

این اصل در اعلامیه مشهور کشورهای سوسیالیستی عضو پیمان ورشو در باره تحکیم صلح و امنیت اروپا

در ژوئیه سال ۱۹۶۶ و همچنین پس از هماهنگی در اسناد مصوبه کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری

اروپا در کالووی واری اعلام گردید .

در کارلووی واری و همچنین در بوخارست تاکید گردید که سیستم امنیت جمعی در سراسر اروپا

که بر همزیستی مسالمت آمیز کشورهای دارای نظام های اجتماعی متفاوت مبتنی است فقط در صورتی

میتواند و باید بوجود آید که همه کشورهای واقعیت موجود اروپا را بنحوی که پس از جنگ پدید آمد ،
تایید کنند . و همانطور که در سند مصوبه جلسه مشاوره کارلوی واری گفته شده است ، این
بمعنای " تایید نقض ناپذیری مرزهای موجود در اروپا و بخصوص مرز اودر — نایس و همچنین مرز
میان اودر و ولت آلمان " است .

" تصفیه حساب گذشته " و " آغاز نوین "

دولتی که در آن زمان در جمهوری فدرال آلمان بر سر کار بود حتی حاضر به شنیدن این
سخنان نبود و خیال خام بلعیدن جمهوری دموکراتیک آلمان را در سر میپرورانید . اکنون نسبت
به واقعیت کنونی اروپا برخورد واقع بینانه تری انجام میگیرد . براندرت ، صدراعظم جمهوری
فدرال آلمان در ۲۳ اوت اعلام داشت که : " من قرارداد (با اتحاد شوروی — یو. ژ.) را به
مثابه تصفیه حساب گذشته و آغاز نوینی تلقی میکنم که به کشورهای ما امکان خواهد داد دیدگان
خود را به پیش ، بفایند به بهتر متوجه سازند . این قرارداد ما را از سوء ظن های گذشته آزاد
سبازد و برای آغاز نوین امکان بوجود میآورد " .

همین " امکان " است که شرکت سراسر اروپا را در مسئله امنیت جمعی و همکاری میان تمام
کشورهای اروپا را بدون استثنا ، تامین میکند . برای تحکیم صلح و امنیت در اروپا و برنامهای تازه ای
پدید میآید . ضمناً نقش سیاسی دولت سوسیالیستی آلمان یعنی جمهوری دموکراتیک آلمان که
یکی از کشورهای پیشرفته جهان است ، در مرکز قاره ما افزایش مییابد . او تووینتسر ، وزیر امور
خارجه جمهوری دموکراتیک آلمان در جلسه رسمی روز ۳ اوت که بمناسبت بیست و پنجمین سالگرد
موافقتنامه پوتسدام تشکیل شده بود ، اعلام داشت که جمهوری دموکراتیک آلمان طرفدار تدارک
عقلی بیدرتگ ، کنفرانس سراسری اروپا برای مسئله امنیت اروپاست و پس از گذشت یک ربع قرن از پایان
دومین جنگ جهانی تشکیل این کنفرانس برای تضمین امنیت خلق ها و همکاری مسالمت آمیز انسان
ضرورت تاریخی کسب کرده است .

نیروهای ترقیخواه آلمان غربی نیز بنوبه خود برای آنکه از قرارداد میان جمهوری فدرال آلمان
و اتحاد شوروی در راه تحکیم امنیت عمومی اروپا استفاده شود ، مساعی خود را در جند ان میکنند .
هیئت رئیسه رهبری حزب کمونیست آلمان در ۱۰ ماه اوت ضمن تمهینت گفتن با انعقاد این قرارداد ،
از محافل اجتماعی جمهوری فدرال آلمان دعوت نمود تا با محافل محافظه کار راست که علیه این
قرارداد برخاسته اند ، بمقابله بپردازند . این محافظ برهبری شترائوس و کیزینگر برای جلوگیری
از موفقیت مذاکرات مسکو با تمام نیرو اقدام کردند و اکنون نیز برای جلوگیری از تصویب نهائی این
قرارداد به گردآوری نیرو مشغولند

در سند مصوبه حزب کمونیست آلمان گفته میشود : اکنون بدنبال حرفیاید در راه عمل
کوشید . بدون پایان دادن به سیاست انتنی کمونیسم و خصوصت نسبت به سوسیالیسم ، بدون
امضاء و تصویب قید و شرط این قرارداد ، در مسایات ما با کشورهای سوسیالیستی و در جهت
تامین امنیت و همکاری در اروپا پیشرفتی حاصل نخواهد شد . نباید وقت را تا تصویب قرارداد
از دست داد . . .

آری ، وقت میگذرد . خلق های اروپا عزم راسخ خود را برای تامین زندگی مسالمت آمیز و
حسن همجواری اعلام میدارند و مساعی نیروهای ارتجاعی را برای جلوگیری از تحقق آنم ا دفع میکنند

در نبرد با همکار ماورا^۱ اتلانتیک خود و در رقابت با آن کامیاب گردد . بخصوص در خود اروپای غربی نیز کسانی که بنا بر ملاحظات اقتصادی و سیاسی مخالف آن نیستند که ایالات متحده آمریکا مانند گذشته اراده خود را به متحدین اروپای غربی خود تحمیل کند ، کاملاً نیرومندند .

با این همه به نیروهائی که در اروپای غربی از یورش روزافزون سرمایه‌های آمریکا به اروپا جداً نگرانند و آماده مبارزه با آن هستند و از توسعه روابط اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی نیز برای تحکیم استقلال خود استفاده میکنند ، نباید کم بهر داده شود . واقعیات نشان میدهد که در مواردی که بزرگترین شرکت های اروپای غربی در خود این نیرو را می بینند که بر عهده " اروپای صغیر " فائق آیند و با جرات به همکاری در مقیاس سراسر اروپایی پردازند ، هیچکس و هیچ چیز قادر به جلوگیری از آنها نبوده است .

و کاملاً روشن است که اگر با وجود تقسیم اروپا به دو سیستم متضاد سوسیالیستی و سرمایه داری که معلول تکامل عینی تاریخی است ، همکاری اقتصادی وسیع و مبتنی بر منافع متقابل میان تمام کشورهای اروپایی برقرار شود ، این امر برای تمام کشورهای قاره شراکتیکو بیار خواهد آورد و به سود تمام اروپا خواهد بود . این همکاری ، بدون تردید به تحکیم مواضع کشورهای اروپای غربی در مقابل دسائس انحصارهای آمریکائی کمک خواهد نمود .

برای پیش بینی مقیاس احتمالی این همکاری کافیتست باین مطلب توجه شود ، که کشورهای سوسیالیستی دوسوم مساحت اروپا را اشغال میکنند و صاحب نیمی از جمعیت اروپا هستند و دارای صنایع و کشاورزی پیشرفته و امکانات علمی و فنی عظیم هستند .

همکاری اقتصادی کشورهای سرمایه داری و کشورهای سوسیالیستی که بر منافع متقابل مبتنی باشد و از طرف نیروهای غیراروپائی در آن اخلاص نشود ، منافع فراوان عاید این کشورها خواهد کرد . چه چیزی برای این کار ضروری است ؟

اجازه می‌خواهم از سندی یاد کنم که تقریباً نیمقرن از عمر آن میگذرد و آن قطعنامه ایست که در سال ۱۹۲۲ در کنفرانس کشورهای اروپای غربی در کان برای دعوت کنفرانس ژن به تصویب رسید در آن زمان روشکستگی کامل تمام کوشش‌ها برای " خفه کردن روسیه سوسیالیستی در مهده خود " — آن چیزیکه جرچیل آرزوی آنرا داشت ، آشکار شده بود . در آن زمان دول اروپای غربی با در نظر گرفتن تجربه تلخ خود اعلام داشتند :

— ملت‌ها نمیتوانند این حق را برای خود قائل شوند که اصولی را که ملل دیگر باید بر مبنای آن نظام مالکیت و زندگی اقتصادی داخلی و شکل حکومت خود را سازمان دهند ، بآنم تحمیل نمایند . هر کشور در این مورد حق دارد نظامی را که ارجح می‌شمارد ، برگزیند .

لنین پس از آگاهی برای این امر نسبت به تصمیمات کنفرانس کان ابراز علاقه فراوان نمود و برای این کنفرانس اهمیت بسیار قائل شد . چیچرین ، کمیسر ملی امور خارجه روسیه شوروی ، طبق دستور لنین در ژن اعلام داشت که دولت شوروی با نظر شرکت کنندگان در کنفرانس کان موافق است و " هیئت نمایندگی روسیه با حفظ مواضع کمونیستی خود تایید میکند که در دوران تاریخی کنونی که بقای همزمان نظام کهنه و نظام نوزاد نوین را ممکن می‌سازد ، همکاری اقتصادی کشورهای نمایندنده این دو سیستم مالکیت ، ضرورتی است آمرانه . . . " .

از آن زمان تغییرات بسیار در جهان روی داده است . ولی اصول همکاری مبتنی بر برابری حقوق و منافع متقابل کشورهای نمایندنده و نظام اجتماعی موجود در اروپا هنوز به قوت خود باقی است .

اروپا ، اروپائی بودن خود را هرگز از دست نداده است و روابط سنتی اقتصادی و فرهنگی و علمی خلق های آن و منافع بهم پیوسته این خلق ها هنوز اهمیت خود را حفظ کرده است .

همکاری تمام کشورهای اروپائی میتواند و باید تحقق پذیرد . تلاشهای عنودانه ای که مخالفین این همکاری بعمل میآورند تا قاره ما را بوسیله شکافی عمیق از هم جدا سازند فقط بخشی از آنها که در منتهای غربی قاره قرار دارد ، اروپا بنامند و چنین وانمود سازند که گویا اروپا خشکیده و منقبض شده و از مساحت آن سه بار کاسته شده و آسیا از خاور سوئیس و خاور جمهوری فدرال آلمان و اتریش آغاز میشود ، تلاشی است غیث و غیر جدی .

زندگی حقانیت خود را ثابت خواهد کرد . برنامه همکاری سراسری در اروپا که لنین بی پروا آنها اعلام کرده و کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیست و کارگری اروپا امروز آنها موافق شرایط کنونی بسط داده اند ، به تدریج راه خود را هموار میسازد . سرنوشت اروپا در دست خلق های آن است و هر قدر خلقهای اروپا از مبارزه در راه امنیت و همکاری در سراسر اروپا با فعالیت بیشتر پشتیبانی نمایند ، این مبارزه سریعتر به پیروزی خواهد انجامید .

همزیستی مسالمت آمیز کشورها و مبارزه انقلابی

روینس ایسکارد

عضو هیئت اجراییه و دبیرخانه کمیته مرکزی
حزب کمونیست آرژانتین

همزیستی مسالمت آمیز مسئله ایست سیاسی واید، ولوژیک که پس از انقلاب پرولتری در روسیه در برابر جنبش جهانی کمونیستی و کارگری مطرح شد .

اصل لنینی امکان پیروزی سوسیالیسم ابتداریک ویا چند کشور صلاحی بود علیه تسلط سرمایه داری در جهان . انقلاب اکتبر دوران تاریخی نوین ، دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم را بنیاد نهاد . پیدایش نظام نوین سوسیالیستی طبعاً همزیستی این نظام را با نظام سرمایه داری طی دوران معین ایجاد میکرد .

آیا در جریان مبارزه میان دو سیستم سوسیالیستی و سرمایه داری ، برای جلوگیری از نابودی میلیونها انسان و تمام آنچه که با کوشش فراوان ایجاد شده است ، باید از تصادمات جنگی اجتناب شود ؟ یا باید آنکه این تصادم بسود پیرویه انقلابی است و بکار سرمایه داری جهانی و امپریالیسم ولو به بهای جان میلیونها نفر و ویرانیهای وحشتناک در جنگ موشکی و هسته ای برای همیشه پایان داده خواهد شد ، باید میان جنگ تن داد ؟ پیدایش این قبیل تردید ها میان برخی باور عمده معلول این ترس است که کوششی که در راه جلوگیری از جنگ هلاکتبار بعمل میآید ، گویا به " همگرایی " سرمایه داری و سوسیالیسم و خاموش شدن مبارزه طبقاتی در عرصه جهانی و بالنتیجه در مقیاس ملی منجر میگردد . اینک برخی از محافل ضد امپریالیستی ، اندیشه همزیستی مسالمت آمیز را با وجود خصلت یشردستانه آن رد میکنند ، تا حدودی بهمین علت است .

درک مارکسیستی - لنینیستی ما از همزیستی مسالمت آمیز کشورها مبتنی بر آنست که در مبارزه میان دو سیستم متضاد میتوان از تصادمات جنگی که به سوسیالیسم و تمام خلق ها خسارات هنگفت وارد میسازد ، اجتناب ورزید . این مبارزه میتواند و باید به صورت مسابقه مسالمت آمیز دو سیستم انجام گیرد .

نظریه لنین

لنین ضمن بسط اندیشه همزیستی مسالمت آمیز کشورهای دارای نظام های اجتماعی متفاوت در نهمین کنگره شوراها در سراسر روسیه چنین گفت :

" نیروی عظیم ترازتمایل و اراده و تصمیم هر یک از دول و یا طبقات دشمن وجود دارد و آن نیروی مناسبات اقتصادی جهانی است که آنان را به مراد ما ما وامیدارد " (لنین ، مجموعه کامل آثار جلد ۴ ، ص ۳۰۵ - ۳۰۴) .

در همان نخستین سالهای پس از انقلابا کثیر ، زمانیکه اقتصاد کشور شوروی که در نتیجه جنگ دستخوش ویرانی شده بود ، تحت رهبری کمونیستها احیا میگردد ، لنین بر این عقیده بود که سابقه با سرمایه داری در عرصه اقتصاد نه فقط جنبه داخلی ، بلکه جنبه خارجی نیز خواهد داشت و پیروزیهای سوسیالیسم در این سابقه ، در مبارزه انقلابی جهانی خلق ها بیشک مهمترین نقش را ایفا خواهد نمود . لنین مهمترین وظیفه کشور سوسیالیستی را در این میدان میدید که ضمن ایجاد زندگی نوین در داخل خود ، از جنبش انقلابی در سایر کشورها همه جانبه پشتیبانی نماید . لنین میگفت انترناسیونالیست بودن یعنی انجام " . . . حد اعلای آنچه که در یک کشور برای گسترش ، پشتیبانی و برانگیختن انقلاب در تمام کشورهای میسر است " (جلد ۳۷ ، ص ۳۰۴) .

لنین پاسیفیسم بورژوازی را جدآرد میکرد و آنرا مبنای غیر علمی و نادرست برای حل مسئله چگونگی نجات جامعه بشری از خطر جنگ میدانست . ولی لنین برای گسترش دامنه مبارزه علمی در راه صلح ضرورت اقداماتی را که برای " تقویت جناح پاسیفیست بورژوازی " و " جدا کردن بیشتر اردوگاه پاسیفیست سرمایه داری جهانی از اردوگاه بورژوازی خشن و تجاوزکار و ارتجاعی " لازمست ، خاطر نشان میساخت (جلد ۲۴ ، ص ۴۰۸ - ۴۰۷) .

گسترش بعدی حوادث در صحنه بین المللی قدرتهای شگرف این احکام و اهمیت عظیم آنرا برای بسط پروسه انقلابی جهانی به ثبوت رساند . ششمین کنگره کمینترن در سال ۱۹۲۸ عملی بودن و اصولی بودن سیاست لنینی همزیستی مسالمتآمیز را که اتحاد شوروی بطور پیگیر از آن پیروی میکند ، خاطر نشان ساخت . در این کنگره تاکید شد که این سیاست " شکل دیگر و در همین حال در اوضاع و احوال کنونی مناسبترین شکل مبارزه است . . . " هفتمین کنگره کمینترن که در سال ۱۹۳۵ تشکیل گردید ، باین نتیجه رسید که در شرایط وجود تضاد های شدید میان امپریالیستها و تعرض دولتهای فاشیستی ، همکاری اتحاد شوروی با آن کشورهای سرمایه داری که در لحظه معین در حفظ صلح ذینفعند ، امکان پذیر است .

تاثیر شدید دولت شوروی در تمام حیات بین المللی و در آینده جامعه بشری و کمک آن به تحقق امکانات بالقوه مبارزه ضد امپریالیستی از همان نخستین روزهای پیدایش آن آغاز شد . با اینهمه تناسب نیروها در صحنه جهانی به سود سرمایه داری بود و سیاست امپریالیستی بورژوازی در مناسبات بین المللی هنوز نقش تعیین کننده داشت . اتحاد شوروی با استفاده از سیاست همزیستی مسالمتآمیز دول برای ایجاد همکاری میان کشورهای اروپایی بسود تحکیم امنیت اروپا و برای جلوگیری از بروز جنگ ، اقدامات فراوان بعمل آورد . ولی علیرغم مساعی اتحاد شوروی ، تجاوزکارترین محافل امپریالیستی آلمان در نتیجه اغماض و حتی مساعدت نیروهای امپریالیستی برخی کشورهای سرمایه داری دیگر توانستند ناعه دومین جنگ جهانی را برافروزند . پیروزی بر تجاوزکاران در این جنگ بطور عمده در نتیجه مساعی عظیم و قهرمانی فراوان مردم شوروی به دست آمد .

طبیعی است که پس از دومین جنگ جهانی نیز سرشت تجاوز امپریالیسم تغییر نیافته است .

ولی نیروهای واقعی پدید آمده اند که قادرند نقشه‌های تجاوزکارانه امپریالیسم را برهم زنند. کنفرانس نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۰ این نکته را در اعلامیه خود تأیید کرده است. این کنفرانس تصریح نمود که در شرایط تقسیم جهان بد سیستم، اصل همزیستی مسالمت آمیز کشورهای دارای نظامهای اجتماعی متفاوت، اصلی که لنین مطرح کرده است، تنها اصل درست و عادلانه در مناسبات بین المللی است.

احکام مارکسیستی - لنینیستی درباره مسائل جنگ و صلح و انقلاب در اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۹ بنحوی خلاق تکامل یافتند. این کنفرانس بر پایه تجزیه و تحلیل عمیق اوضاع کنونی و تناسب نیروها در صحنه جهانی باین نتیجه رسید که سیاست همزیستی مسالمت آمیز از تلاش‌های امپریالیسم برای حل تضادهای درونی خود از طریق تشدید و خاست بین المللی و ایجاد کانونهای موجد خطر جنگ، جلوگیری بعمل می‌آورد. این سیاست بمعنای "انجام" تکامل اجتماعی و سیاسی در جهان و تضعیف مبارزه آید و لولویک نیست و با پاسیفیسم مستون توان هیچگونه الفتی ندارد. همزیستی مسالمت آمیز دول حقی خلق‌ها را برای استفاده از شیوه‌های مبارزه محدود نمیسازد، بلکه برای نبرد های طبقاتی چنان شرایط مساعدی فراهم می‌آورد که میتواند به تحولات اجتماعی بنیادی و استقرار حاکمیت طبقه کارگر در اتحاد با سایر قشرهای زحمتکشان و انقلاب سوسیالیستی منجر گردد.

در اسناد کنفرانس گفته میشود که سیاست همزیستی مسالمت آمیز با حق استفاده خلق‌ها نمیتواند از شیوه‌هایی که برای رهائی خود ضرور می‌شمارند، اعم از شیوه‌های مسلحانه و یا غیر مسلحانه بهیچوجه مفایرتندارد. این سیاست هرگز بمعنای مصالحه با رژیم‌های ارتجاعی دست‌نشانده امپریالیسم نیست. برعکس، همزیستی مسالمت آمیز شرایط مساعدی بوجود می‌آورد تا خلق‌های ستمکش برای مبارزه علیه استعمار کهنه و نو، علیه ایدئولوژی رژیمن‌های ارتجاعی و تضییق انحصار استخارجی از شیوه‌های گوناگون استفاده کنند.

همزیستی مسالمت آمیز بهیچوجه نمیتواند مبارزه طبقاتی را منقضی کند، زیرا مبارزه طبقاتی خلصتعینی و تاریخی دارد. در جهان سرمایه داری، مانند گذشته، در طبقه متضاد عمسده یعنی پرولتاریا و بورژوازی وجود دارد و دیکتاتوران انحصارها پیش از پیش به شدت نبرد های طبقاتی می‌افزاید.

زندگی پرورد ها و "انتقاد گران" راست

برای تحریف ماهیت اصل لنینی همزیستی مسالمت آمیز تلاش‌های فراوان بعمل می‌آید. اینگونه تحریف‌ها یا از روی عمد

و "چپ" حکم میکند

انجا می‌گیرد و یا نتیجه فقدان آگاهی کافی است. مثلا تز مشهور "آشتی" میان کار و سرمایه در مقیاس ملی اغلب بمشابه یک نتیجه "منطقی" از سیاست همزیستی مسالمت آمیز دول تلقی میگردد. کسانی هم یافته میشوند که ضمن تأیید ضرورت مبارزه طبقاتی، با همزیستی مسالمت آمیز دول موافقت ندارند و این مفاهیم را بایکدیگر ناهمسان میدانند.

برخی گروه‌های چپ رود آرژانتین ضمن مخالفت با همزیستی مسالمت آمیز اعلام میدارند که گویا این همزیستی با منافع حیاتی زحمتکشان همه‌کشورها مابینت دارد. موافق این قبیل نظریات، دفاع از صلح گویا به اشاعه پندار واهی درباره اینکه بدون برانداختن امپریالیسم میتوان به صلح رسید کمک میکند، پشتیبانی از همزیستی مسالمت آمیز همسنگ خود داری از هرگونه

مبارزه انقلابی و ضد امپریالیستی است و مبارزه در راه خلع سلاح عمومی گویا بمعنای گرامسکا ختن و از بین بردن هشیاری توده‌ها است . طرفداران این عقیده می‌توانند که حفظ همزیستی مسالمت آمیز میان کشورهای آزاد و زحمتکش را فلتن میکنند ، جنبش آزاد بیخشم ملی را از پشتیبانی بین المللی محروم میسازد و مخاطر سازش با امپریالیسم ایالات متحده آمریکا به مبارزه ضد امپریالیستی و هرگونه مبارزه طبقاتی زحمتکشان پایان می بخشد .

در آرژانتین کسانی که همزیستی مسالمت آمیز را نفی میکنند ، شعوری " دو امپریالیسم " را نیز معمولاً بمقابله حجتی مورد استفاده قرار میدهند . این افراد که نمیتوانند منکر شوند که انحصارات و بخصوص انحصارات آمریکا شمالی سیاستی را تعقیب میکنند که برای توده‌های مردم آمریکای لاتین اسارت آوار است ، شاید بفضول کاستن از میزان مسئولیت این انحصارات در مصائب آمریکای لاتین مدعی میشوند که در کنار امپریالیسم ایالات متحده آمریکا گویا " امپریالیسم شوروی " نیز وجود دارد و همزیستی مسالمت آمیز گویا چیزی نیست جز سازش میان " دو اردوگاه امپریالیستی " برای اسارت تمام خلقهای جهان . کوشش برای تأیید این امر در کشور ما بخصوص از طرف هواداران ناسیونالیسم بورژوازی یعنی پرونیست‌ها راست که هنوز همنفوذ قابل ملاحظه ای در طبقه کارگر دارند ، انجام میگیرد . وقتی از آنان میخواهند برای اثبات " ستم شوروی " نمونه‌هایی بیاورند و یا یکی از انحصارات شوروی را نام ببرند و نشان بدهند که اتحاد شوروی کجا کارگران را استثمار میکند و از کجا سودها آمیخته با عرق جبین خلقهای دیگر بدست می‌آورد جز دعوی اینکه گویا اتحاد شوروی به صدور ایدئولوژی کمونیستی دست میزند و صحبت بطور عمد بر سر " امپریالیسم ایدئولوژیک " است ، پاسخ دیگری ندارند ، بدینسان کوشش بعمل می‌آید تا کمونیسم بمقابل " ایدئولوژی خارجی " اعلام شود . متأسفانه در آرژانتین افراد زیادی از جمله در جنبش سندیکا وجود دارند که مجعولات مربوط به " ایدئولوژی خارجی " را معتبر می‌شمارند ، توگویی اندیشه‌ها هم مرزها جغرافیائی دارند و انعکاس و بازتاب واقعیت اجتماعی نیستند .

تبلیغات ناسیونالیسم بورژوازی در کشورهای آمریکا لاتین ماهیت سیاست اتحاد شوروی را عمدتاً تحریف میکند و به حکم قیاسی خنده‌آور متوسل میشود و میگوید : امپریالیسم برای اسارت اکثریت خلق‌ها وابسته میکشد جهان را میان دو نیرومند تقسیم کند ، و از آنجا که اتحاد شوروی اتفاقاً یکی از دو دولت نیرومند است ، پس اتحاد شوروی . . . یک دولت امپریالیستی است . و سپهر از این قیاس باین استنتاج میرسد که سیاست همزیستی مسالمت آمیز گویا فقط فرمولی است ، که اتحاد شوروی برای تقسیم جهان میان خود و ایالات متحده ، ابداع کرده است . بطوریکه منی سینیم در اینجا مناسبات تولیدی که خصلت و مضمون طبقاتی جامعه را در این یا آن کشور تعیین میکند ، نادیده گرفته میشود و فقط شاخه‌های کمی یعنی میزان رشد اقتصادی و قدرت نظامی و غیره در درجه اول قرار میگیرد .

ولی واقعیت زندگی با وضوح کامل نشان میدهد که هم دعوی پرونیست‌ها راست وهم دعاوی چپ روان بگلوبی پایه است . اولاً ، همزیستی مسالمت آمیز شکل خاص مبارزه طبقاتی است و ثانیاً ، همزیستی مسالمت آمیز نه تنها مانع تحکیم مواضع سوسیالیسم جهانی و گسترش مبارزه طبقاتی پرولتاریا و موفقیت‌ها در مبارزه آزاد بیخشم ملی خلقهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین نیست ، بلکه برعکس آنان کمک میکند .

کشورهای سوسیالیستی با اجرای پیگیر سیاست همزیستی مسالمت آمیز در مناسبات خود

با کشورهای سرمایه داری هم برای تحکیم مستمر مواضع خود و هم برای تحکیم مجموعه سیستم جهانی سوسیالیسم امکانا توسعه بدست می آورند . اقتصاد ملی ، علم ، فرهنگ و آموزش در این کشورها سرعت رشد می یابد و سطح زندگی زحمتکشان در آنها بالا می رود . نمونه پیشرفت های موفقیت آمیز جامعه نوین سوسیالیستی در مناطق مختلف جهان ، در توده های مردم بقیه جهان تاثیر عظیمی بخشد . این نمونه صد ها میلیون زحمتکش ستمدید را الهام می بخشد و به بالا رفتن آگاهی طبقاتی و تشدید مبارزه آنان علیه امپریالیسم کمک میکند .

ثمرات کار خلیقه های کشورهای سوسیالیستی در تامین برتری نیروهای صلح و دموکراسی و سوسیالیسم بر نیروی امپریالیسم تاثیر قاطع دارد . هر قدر قدرت این کشورها بیشتر افزایش می یابد ، همان قدر نیز بر اثر بخشی سیاست آنها در دفاع از صلح و امنیت خلق ها ، سیاستی که اقدامات تجاوزکارانه امپریالیست ها را عقیم میگذارد و در برابر جنگ موشکی و هسته ای مانع جدی ایجاد میکند ، افزود می شود . و اگر محافل امپریالیستی علیرغم تمام اینها علیه یکی از کشورهای سوسیالیستی به ماجراهای نظامی ویا توطئه های ضد انقلابی دست برند ، چنانکه در مورد مجارستان و چکوسلواکی پیش آمد ، با نیروی متحد کشورهای سوسیالیستی مواجه خواهند شد .

تحکیم قدرت اقتصادی و سیاسی و نظامی سیستم جهانی سوسیالیسم بمعنای تضعیف مواضع امپریالیسم و گامی برداشتن از امکانات آن برای جلوگیری از پیشرفت پروسه انقلابی جهانی و جنبش آزاد بیخشم ملی است ، حوادث ویتنام و خاور نزدیک نمونه های بارز این امر هستند . کمک های همه جانبه اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی به خلق قهرمان ویتنام و خلق های کشورهای عربی ، باین خلق ها امکان داد تا حملات امپریالیسم را دفع کنند و استقلال و ستاورد های اجتماعی و سایر دستاوردهای خود را محفوظ دارند .

تأریه مربوط به ضرورت ویا " مطلوب بودن " جنگ جهانی نوین برای جنبش ضد امپریالیستی از لحاظ تئوریک غلط و از نظر سیاسی مطلقاً بی ثمر است . قبول این نظریه بمعنای امتناع از مبارزه در راه تامین مساعدترین شرایط بسود زحمتکشان و تمام خلق ها برای حل تضاد اساسی دوران ما یعنی تضاد میان سوسیالیسم و سرمایه داری است . تسلیم شدن باین ادعا که جنگ موشکی و هسته ای بهر حال در خواهد گرفت ، در واقع بمعنای عدم اطمینان به نیروهای سیستم سوسیالیستی و طبقه کارگر جهانی و جنبش آزاد بیخشم ملی است . البته این بدان معنا نیست که امپریالیسم که در سرشت خود تجاوزکار است ، نمیتواند به جنگ جهانی متوسل شود . کشورهای سوسیالیستی ناگزیرند این خطر واقعی را در نظر بگیرند و قدرت دفاعی خود را پیوسته تقویت کنند .

واقعیت زندگی حاکی است که در شرایط همزیستی مسالمت آمیز نه فقط انقلاب دموکراتیک بلکه انقلاب سوسیالیستی نیز با تکیه بر پشتیبانی سیستم جهانی سوسیالیسم و طبقه کارگر جهانی و جنبش آزاد بیخشم ملی امکان پیروزی دارند .

انقلاب کوبا به تقویت پروسه انقلابی در قاره آمریکا لاتین کمک میکند . قهرمانی در کوهها سیرا - مایسترا و تاثیر آن در وضع قاره نمونه بارزی است که خصلت دوران ما را نشان میدهد . بطوریکه میدانیم این انقلاب زمانی پیروز شد که یخ های " جنگ سرد " در سراسر جهان در حال ذوب شدن بود و اصول همزیستی مسالمت آمیز کشورهای تحکیمی یافت . این شرایط کمک کردند تا کوبا بتواند خطر مداخله نظامی آمریکا شمالی را دفع کند و از پشتیبانی همه جانبه اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی برخوردار شود . فیدل کاسترو در سال ۱۹۶۱ در باره

تحولات حاصله در کوبا چنین گفت: " آری ، این يك انقلاب سوسیالیستی است . . . ما معتقدیم که کاملاً حق داریم در کشور خود در چنان نظام اجتماعی زندگی کنیم که خلق ما آنرا عادلانه و مناسب میدانند . " بدینسان در شرایط همزیستی مسالمت آمیز کشورهای ، خلقها امکان به دست می آورند تا از حق حاکمیت خود استفاده نکنند و این بیان سیستم اجتماعی را برگزینند و در راه نظام اجتماعی عادلانه مبارزه بپردازند .

فیدل کاسترو بقره عظیم اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی را در کار ساختن کوبای نوین بارها خاطر نشان ساخته و گفته است که: " اگر اتحاد شوروی نبود ، امپریالیسم هر انقلابی را با ایجاد گرسنگی خفه میکرد و تنها به کمیت محاصره اقتصادی آنرا سرکوب مینمود . " بخصوص کمیت اتحاد شوروی وارد و گاه سوسیالیستی بود که به تجاوز امپریالیست ها به میهن ما لگام زد . " و این کمیت فقط کمیت نظامی نبود ، بلکه همچنین کمکهای اقتصادی ، فنی و علمی و کمک در رشته آموزش و غیره بود . این کمک پیوسته انجام میگرفت و بخصوص در لحظات ضروری حاد و وسیعتر میشد . فیدل کاسترو میگوید: " در هر يك از لحظات دشواری که ما قرار می گرفتیم و در آستان هر يك از تعرضات یانکی ، ما پشتیبانی صمیمانه اتحاد شوروی را احساس میکردیم . " علیرغم ادعاهای عناصر افراطی چپ که از لزوم تصادم جنگی میان دو سیستم " بخاطر انقلاب جهانی " طرفداری میکنند ، حوادث کوبا صحت اصل لنینی ضرورت همزیستی مسالمت آمیز کشورهای را ثابت نمود و نشان داد که این همزیستی برای بسط مبارزه طبقاتی به سود سوسیالیسم و بزبان امپریالیسم چپ مکانات وسیعی بوجود می آورد .

حوادث سالهای اخیر موید آنست که در کشورهای سرمایه داری طبقه کارگر نیروی محرک و بسیج کننده عمده مبارزه انقلابی است . بدیهی است برای طبقه کارگر و پیشاهنگ آن - احزاب کمونیست این مسئله بی اهمیت نیست که این مبارزه درجه اوضاع و احوالی انجام میگردد . لنین خاطر نشان ساخت که پرولتاریا " . . . نمیتواند نسبت به شرایط سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مبارزه خود بی اعتنا و بی توجه باشد " (جلد ۱۷ ، ص ۱۹۰) . لنین می آموزد که جنبش کارگری برای مبارزه طبقاتی و آزادی مانور بیشتر باید در همان چارچوب جامعه سرمایه داری ، مساعدترین شرایط را برای خود فراهم آورد و این امر به چگونگی سیاست خارجی این یا آن کشور سرمایه داری نیز بستگی دارد . بدین معنی که آیا این کشور نقش تشدید کننده و خاصیت بین المللی و برانگیزنده خطر جنگ را بعهده دارد و یا تا حد و دمعی از اصول همزیستی مسالمت آمیز پیروی میکند .

بطوریکه میدانیم ارتجاعی ترین محافظ سرمایه داری از تحریک روحیات جنگ طلبانه و تشدید و خامت موجود در مناسبات یا کشورهای سوسیالیستی برای تحکیم مواضع خود و تضعیف جنبش دموکراتیک استفاده میکنند . در چنین شرایطی قوانین " فوق العاده " ضد کارگری تازه ای بمنظور سرکوب مبارزه زحمتکشانش در راه تامین حقوق حیاتی آنها وضع میشود و اعتصابات بمثابة اعمال " تخریبی " ضد دولتی اعلام میگرددند . در چنین اوضاع و احوالی ، سرمایه انحصاری میتواند در راه فاشیسم که شرایط فوق العاده دشواری برای طبقه کارگر بوجود می آورد و به محدود ستاردهای آن منجر میشود ، گام بردارد .

سرانجام باید خاطر نشان ساخت که امتناع از همزیستی مسالمت آمیز با کشورهای سوسیالیستی موجبات میلیتاریزه کردن بیشتر کشورهای سرمایه داری را فراهم می آورد و بطور مستقیم و یا غیر

مستقیم به پائین آمدن سطح زندگی منجر میگردد . با آنکه جنگ در هند و چین خصلت موضعی دارد ، بمیزان قابل ملاحظه ای موجبات بدتر شدن وضع زحمتکشان امریکای شمالی را از هر جهت فراهم آورده است . در نتیجه افزایش مالیات ها زحمتکشان را وادار میسازند . ۳۰ میلیارد دلار را که محافل حاکمه ایالات متحده فامریکا سالانه در جنگ ویتنام مصرف میکنند ، از جیب خود بپردازند . بدینجهت مبارزه در راه صلح و همزیستی مسالمت آمیز کشورهای اتحاد و معینسی ادامه مبارزه روزانه توده ها بخاطر حوائج ضروری و بهبود شرایط معیشت آنهاست .

زحمتکشان آرژانتین نیز عواقب سنگین سیاست میلیتاریستی محافل حاکمه را در چارچوب " جبهه داخلی " بر روی خود احساس میکنند . زیرا این سیاست پیش از همه علیه توده های مردم متوجه است . محافل حاکمه و انحصارات ایالات متحده امریکا به میلیتاریزه شدن آرژانتین و سایر کشورهای امریکای لاتین همگونه کمک میکنند . آنها ارتش های بسیار از کشورهای امریکای لاتین را نه فقط بمنظور فروش سلاح های کهنه و تحویل سود ، بلکه بیشتر برای آنکه الیگارشی های ملی این کشورها بتوانند مبارزه مردم را غرقه در خون سازند ، تجهیز میکنند .

آرژانتین که پراکوندای دولتی در ژوئن سال ۱۹۶۶ ، دیکتاتوری نظامی نوع فاشیستی در آن برقرار شد ، نمونه بارزی است . مجموع مالیاتهای دولتی در سال ۱۹۶۵ در کشورها برابر ۴۴۳ میلیارد پیرو بود ولی در سال ۱۹۶۶ به ۶۴۱ میلیارد و ۱۰۰ میلیون ، در سال ۱۹۶۷ به ۹۵۰ میلیارد و ۷۰۰ میلیون و در سال ۱۹۶۸ به ۱۰۳۷ میلیارد و ۵۰۰ میلیون پیرو افزایش یافت . بخش عمده این مبلغ را مالیاتهای مستقیم و غیرمستقیم تشکیل میدهند که از مردم اخذ می شود و میزان این مالیاتها بنحوی حیرت انگیز افزایش یافته است (در مواردی تا ۳۰۰ درصد) . این پولها کجا رفته است ؟ برای پاسخ باین سؤال برخی اقلام بودجه ملی آرژانتین را در سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ مورد بررسی قرار میدهم :

۱۹۶۹	۱۹۶۸	
۱۰۴۰۴۶۷۵۰	۹۶۶۲۹۵۰	کل هزینه های بودجه (میلیون پیرو)
۱۹۵۱۰۶۱	۱۵۰۴۸۸۹	هزینه های مربوط به اقدامات تزیینی
		هزینه های مربوط به حوائج اجتماعی و اقتصادی
۶۳۹۰۱۰۶	۶۲۳۳۷۲۴	

بطوریکه می بینیم هزینه های مربوط به حوائج اجتماعی و اقتصادی بزرگتر از اندازه ۲۵٪ افزایش یافته است ، ولی هزینه های مربوط به اقدامات تزیینی باندازه ۲۹۶ درصد ، ضمناً میزان واقعی هزینه های تزیینی به مراتب بیشتر است ، زیرا قسمت قابل ملاحظه ای از آنها در اقلام دیگر بودجه وارد شده است . مثلاً اقلام مربوط به هزینه های " غیر قابل پیش بینی " و " سری " مبالغ بزرگی را تشکیل میدهد .

باتشدید میلیتاریزاسیون فشار و تضییق علیه کارگران و تمام زحمتکشان نیز افزایش یافت . در سال ۱۹۶۹ برای محاکمه رهبران اعتصابات در سراسر کشور دادگاههای نظامی برپا بود ، این دادگاهها مردم را به ۳ تا ۱۰ سال حبس محکوم میکردند . هزاران تن از مردم آرژانتین به طاعن سیاسی و بخاطر شرکت در اعتصابات بزدان افتادند . نظامیان در ماه مه سال ۱۹۶۹ ایالاتی را که اعتصابات در آنها دامنه بیشتر داشت ، اشغال کردند و از مقامات دولتی دستور

گرفتند که علیه مردم به اسلحه متوسل شوند . این تضييقات و فشارها به تلفات جانی منجر شد . چنانکه هنگام تظاهرات انتخاباتی چند تن کارگر و دانشجو به قتل رسیدند .

طبقه کارگر در شرایط همزیستی مسالمت آمیز برای مبارزه موفقیت آمیز علیه دسائس سرمایه انحصاری و میلیتاریسم و نیروهای افراطی راست امکان بیشتر بدست می آورد . همزیستی مسالمت آمیز به مرزبندی نیروهای اجتماعی و سیاسی در کشورهای سرمایه داری و به اتحاد قشرهای زحمتکش مردم در اطراف طبقه کارگر کمک میکند ، به شدت و وسعت نیروهای طبقاتی می افزاید .

آموزش لنین ، همزیستی مسالمت آمیز را بمثابه اصلی تلقی میکند که خاص مناسبات میان کشورهای است و با مناسبات میان طبقات در کشورهای سرمایه داری هیچگونه ارتباطی ندارد .

به همین جهت تعجب آور نیست که پیگیرترین هواداران همزیستی مسالمت آمیز کشورهای و همکاری میان خلق ها در عین حال ثابت قدم ترین طرفداران مبارزه طبقاتی ، هم در مقیاس ملی و هم در مقیاس بین المللی هستند . برعکس ، جریانات سیاسی طرفدار " آشتی " و " اتحاد " طبقه متضاد ، علیه اتحاد شوروی و تمام اردوگاه سوسیالیستی فعالان مبارزه میکنند و بدینسان به امپریالیستها یاری می رسانند .

مت
 اکنون يك ربع قرن است که خلق ها گرچه در شرایط و ظا
 جدی اوضاع بین المللی ، ولی بدون جنگ جهانی
 زندگی میکنند ، و این وضع خود بخود حاصل نشده ،
 بلکه نتیجه مبارزه عظیم و پیگیر کشورهای سوسیالیستی و طبقه کارگر جهانی و جنبش آزاد بیخش ملی
 در راه همزیستی مسالمت آمیز
 باید مبارزه کرد

اکنون تناسب نیروها در عرصه بین المللی بزبان کشورهای سرمایه داری تحول مییابد و این کشورها ناگزیرند سیاست همزیستی مسالمت آمیز را که کشورهای سوسیالیستی از آن پیروی میکنند ، بحساب آورند . نیروهای سوسیالیسم و صلح مانع آنند که محافل تجاوزکار امپریالیستی آتش جنگ موشکی - هسته ای را برافروزند ، ولی این محافل تجاوزکار میکوشند ضربت خود را به بخش های جداگانه جبهه ضد امپریالیستی وارد سازند و جنگ های موضعی بیاکنند . هند و چین میتوانند نمونه این امر باشد . امپریالیسم ایالات متحده آمریکا چندین سال است به جنگ کثیف علیه خلق ویتنام ادامه میدهد ، در مورد اخلی لائوس به مدخله نظامی پرداخته و کامبوج را مورد تجاوز قرار داده است . یروست تغییر تناسب نیروها بزبان امپریالیسم بمثابه راه مستقیم و همواره ، بلکه فقط بمثابه گرایش تعیین کننده باید تلقی نمود . بدینجهت نباید فقط به تایید سیاست همزیستی مسالمت آمیز کشورهای اکتفا شود ، بلکه باید در آمان مصرانه مبارزه انجام گیرد . بطوریکه کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۹ خاطر نشان ساخته است باید سیاست همزیستی مسالمت آمیز کشورهای دارای نظامهای اجتماعی متفاوت را به امپریالیسم تحمیل نمود . و وحدت تمام نیروهای ضد امپریالیست علیه خطر جنگ و خاطر صلح جهانی یکی از شرایط تحقق این سیاست است . فقط با مساعی مشترک کشورهای سوسیالیستی ، طبقه کارگر جهانی و جنبش آزاد بیخش ملی ، تمام کشورهای صلح خواه سازمانهای اجتماعی و جنبش های توده ای میتوان از بروز جنگ جلوگیری نمود .

لنین می آموزد که مبارزه بخاطر صلح نباید به سخنان پرطمطراق محدود باشد ، بلکه مبارزه ایست کامل مشخص . اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی برادری با اجرای این رهنمود از چنان

سیاستی پیروی میکنند که هدفش تحقق اصول همزیستی مسالمت آمیز کشورهای است. کشورهای سوسیالیستی به خلقها در دفاع از استقلال، حق حاکمیت، تمامیت ارضی و ستاوردهای مترقی آنان کمک میکنند و میکوشند از مداخلات امپریالیسم در امور داخلی این خلقها جلوگیری بعمل آورند. بخصوص اتحاد شوروی که برای انجا موظفانتر ناسیونالیستی و انقلابی خود در برابر خلقها و زحمتکشان تمام کشورها با تمام نیرو میکوشد در این مبارزه خوارانه سهمی بزرگ دارد.

اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی برای تحکیم صلح و امنیت اروپا مساعی فراوان بکار میبرند. پیشنهادهای این کشورها در مورد تدارک و برگزاری کنفرانس سراسری اروپا درباره امنیت و همکاری مورد پشتیبانی وسیع قرار میگیرد. نیروی جاذبه عظیم این ابتکار صلحدستانه در اینست که منافع حیاتی خلقها اروپا و سراسر جهان را منعکس میسازد. در ماه اوت سال جاری در نتیجه مساعی صلحجویانه اتحاد شوروی مرحله مهمی در راه مبارزه بخاطر تحکیم امنیت اروپا پدید آمد و آن امضا قرار داد میان اتحاد شوروی و جمهوری فدرال آلمان است. انعقاد این قرار داد گواه بارز دیگری است که اهمیت عظیم اصول لنینی همزیستی مسالمت آمیز را بشابه یگانه پایه معقول برای مناسبات میان کشورهای دارای نظامهای اجتماعی گوناگون نشان میدهد.

اقدامات توده های علیه سیاست امپریالیستی تدارک جنگ هستیای، شرط مهم تحقق سیاست همزیستی مسالمت آمیز و اثربخشی این سیاست است. بطوریکه در اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۹ خاطر نشان میشود، وسیع ترین قشرهای مردم صرف نظر از معتقدات سیاسی و فلسفی و مذهبی خود میتوانند در چنین اقدامات توده ای شرکت داشته باشند.

حزب کمونیست آرژانتین میکوشد توده ها را برای مبارزه ضد امپریالیستی متحد سازد. زحمتکشان آرژانتین از جمله آنها یک تکتون نیز تحت تاثیر افسانه پرون قرار دارند، عطا " راه سوم " او را رد میکنند.

زمانیکه پرون در سال ۱۹۴۶ زمام حکومت را بدست گرفت " راه سوم " خود را که بگفته او از دو سیستم سرمایه داری و سوسیالیستی بیگانه اندازه متمایز است، اعلام داشت. بنا بر ادعای پرون " راه سوم " از لحاظ سیاست داخلی بمعنای ایجاد آشتی میان سرمایه و کار به پا در میانی دولت و از لحاظ سیاست خارجی بمعنای تأمین استقلال است. ولی در عمل " راه سوم " سخنی بوج از کار در آمد. در داخل کشور سرمایه به پشتیبانی دولت به تسلط خود ادامه داد و در سیاست خارجی نیز پرون بیدرتگ در جهت غرب " آزاد " و " مسیحی " قرار گرفت و بانحا " مختلف آرژانتین را به مخالفت با سیستم سوسیالیستی واداشت. پرون در سال ۱۹۵۲ صریحا اعلام داشت که " بمعقیده من در جهان یک هدف مشترک برای تمام خلقها وجود دارد و آن مقابله با خطر موخر کمونیسم است. راه حل آن است که خلقها باید تمام معضلات فرعی خود را تابع این مهمترین هدف سازند ". پرون در مقاله ای که تحت نام مستعار " سکار ترس " در روزنامه " دموکراسی " نوشت حتی اعلام کرد که با برخی نمایندگان کنگره ایالات متحده آمریکا که میگویند آمریکا باید " به جنگ اتمی متوسل شود و در پیورش خود علیه کمونیستها از تمام وسائل موجود استفاده کند " هم عقیده است. طرفداران " راه سوم " خوشخدمتی در برابر امپریالیسم را باین حد رسانده اند.

زحمتکشان آرژانتین در مبارزه علیه میلیتاریزه شدن کشور ، ستم الیگارشی و امپریالیسم
 علیه تضييقات محاف ارتجاعی با فعالیتی روزافزون شرکت میکنند . کارگران طرفدار پرون همراه
 با کمونیستها وسایر موکراتها در سالهای اخیر به نبرد های طبقاتی عظیم دست بردن بیشتری
 با آنکه هبران کارگران پرونیست میکوشند این کارگران را از شرکت در جنبش همیستی انترناسیونا
 بازدارند ، ولی آنان وظیفه خود را در مبارزه بخاطر تحکیم صلح انجام میدهند و از خلق فهومان
 ویتنام پشتیبانی میکنند و حس تحسین خود را نسبت به انقلاب کوبا ابراز میدارند و همیستی خود را
 بامیهن پرستان پروکه از استقلال خود دفاع میکنند اعلام میکنند .

در بیداری توده های مردم آرژانتین ویا بدانسان که ما میگوئیم در این چرخش به چپ ، کار
 پیگیر حزب کمونیست آرژانتین نقش بزرگ داشت . حزب کمونیست آرژانتین با وفاداری نسبت به
 وصایای لنین ، پرچم مبارزه در راه صلح جهانی و علیه تدارک و برافروختن جنگ موشکی - هستهای
 را پیوسته بلند نگاه داشته و نگاه میدارد و هدف سیاست همزیستی مسالمت آمیز کشورها را پیوسته
 تشریح میکند و نارسائیهها و تضادهای جهان میرنده سرمایه داری را بطور مستمر خاطر نشان میسازد
 و برتری سوسیالیسم را تبلیغ میکند . و نکته اخیر حزب ماکه تحت شعار " بخاطر تشدید فعالیت
 توده های ، بسوی تصرف قدرت " برگزار شدند ، در سهای مبارزات طبقاتی کشور را جمع بندی
 نمودند و برای ادامه این مبارزه با شدت بیشتر و در سطح عالیتر تدابیر لازم اتخاذ کردند .

بیدیهی است که همزیستی مسالمت آمیز کشورهای دارای نظام های اجتماعی متفاوت و

مبارزه انقلابی مفاهیمی هستند که با هم ارتباط متقابل دارند . و دفاع از صلح جهانی یکی از

جوانب مبارزه طبقاتی را تشکیل میدهد . ما کمونیست های آرژانتین سابقه مسالمت آمیز و سیستمی که
 در جریان آن ضعف سرمایه داری و قدرت روزافزون سوسیالیسم نمودار میگردد انگیزه مهمی
 برای تشدید مبارزه طبقاتی در کشور خود میدانیم .

کمونیستهای آرژانتین به مساعی عظیم کشورهای سوسیالیستی که در راه تحکیم صلح و

امنیت خلقها میکوشند و از جنبش انقلابی توده های مردم پشتیبانی میکنند ، میپیوندند . ما

برای تحکیم صلح در عرصه جهانی و برای گسترش بیشتر مبارزه توده های زحمتکش در راه منافع

حیاتی آنها و علیه دیکتاتوری نظامی ، بخاطر پیشرفت اجتماعی ، آزادیهای دموکراتیک و

رهائی ملی با تمام قوا خواهیم کوشید .

<u>صفحه</u>	<u>فهرست مندرجات</u>
۵	فرید ریش انگلس - اندیشه و انقلابی
۶ - ۱۲	فرید ریش انگلس
۱۳ - ۵۳	صفحاتی از دفتر زندگی نیک مرد بزرگ
۵۴ - ۵۷	انگلس درباره جنبش آزاد بیخش ملی در هند
۵۸ - ۶۲	انگلس و خصلت تاریخی مارکسیسم
۶۳ - ۶۵	انگلس و انترناسیونالیسم
۶۶ - ۷۷	سرنوشت اروپا
۷۷ - ۸۶	همزیستی مسالمت آمیز کشور ^{ها} و مبارزه انقلابی

نشریه " مسائل بین‌المللی " که هر دو ماه یکبار انتشار می‌یابد ،
به تشریح مسائل تئوریک و سیاسی جنبش جهانی کارگری اختصاص
دارد .

مندرجات این نشریه از میان مقالات مجله " مسائل صلح و
سوسیالیسم " که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری
و منعکس کننده نظریات و اندیشه های آنانست ، انتخاب و ترجمه
میشود .

در این شماره منتخبی از مقالات شماره های ۹ و ۱۰ (سپتامبر
اکتبر سال ۱۹۷۰) مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " بچاپ
رسیده است .

بها در همه جا معادل ۲۰ ریال